



این مجسمه بتهــوون با کمربند ایمنی به ایران آمد

ازدواج با یک بیش فعال دوست داشتنی

در بازی بچه‌ها دخالت نکنیم

آدم بده داستان من هستم

شماره ۳۹۱۴
چهارشنبه ۲۴ دی ۱۳۹۹
بها ۷۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

فرارسیدن سالروز شهادت تابسوز اسوه زنان عالم، حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا(س) بر همگان تسلیت باد

صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)
مدیر مسوول و سردبیر: فتح الله جوادی
معاون سردبیر: سید احمد شهابی
معاون فنی و ناظر چاپ: کریم ملکی
صفحه‌آرا: حمید دانش‌اندوز ـ مهدی اسماعیلی
حروفچین: مریم شیرانی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان دکتر محمد مصدق (نفت جنوبی) تابان غربی - پلاک ۸ - مجله اطلاعات هفتگی ـ کدپستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
روابط عمومی: نیلوفر گردان - تماس:
(از شنبه تا چهارشنبه - ۸ الی ۱۶) ۲۹۹۹۳۴۰۴-۲۲۲۲۶۲۲۶
نمابر: ۲۲۲۷۱۸۱۳ Email: haftegi@ettelaat.com
آگهی ها: ۱۸-۲۲۲۵۸۰۱۴ نمابر آگهی: ۲۱ و ۲۲۲۵۸۰۱۹
آبونمان: ۲-۲۹۹۹۳۴۷۱ چاپ از ایرانچاپ تلفن: ۲۹۹۹۹
شماره تلگرام مجله: ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹
لینک کانال مجله: @ettelaathaftegi

یادداشت هفته

محمد امین جوادی

نوسانات تورمی، دشمن قرار اجتماعی

یکی از مشکلات ریشه‌ای که بیش از هر چیز مردم ایران را آزار می‌دهد عدم ثبات قیمت‌هاست. به زبان ساده تورم در اقتصاد ایران دهه هاست دست از سر مردم برنمی‌دارد. اگر بخواهیم برای این واژه یعنی **تورم** مصداقی پیدا کنیم باید بگوییم تورم ریشه اکثر دردهای جامعه است. البته تنها نباید از منظر اقتصادی به آن نگاه کرد چون گاه اثرات روانی آن در زندگی مردم بسی بیشتر است.

بدتر از تورم نوسانات تورمی است. یعنی کالایی در یک مدتی به شدت گران می‌شود چندی بعد اندکی کاهش قیمت پیدا می کند و در این نوسانات مختلف درست مثل قمار عده‌ای می‌برند و عده‌ای می‌بازند. مثالهای مختلفی در این باره وجود دارد. به عنوان مثال به یکباره متوجه گرانی قیمت مسکن می‌شوید؛ خانه‌ای را قولنامه می کنید که بیش از این گران نشود. در همان فاصله‌ای که می‌خواهید خانه خودتان را بفروشید که بقیه مبلغ آن را بپردازید قیمت کاهش می‌یابد و شما درمانده و مستأصل که خانه را گرانتر خریده‌اید و با فروش خانه خودتان نمی‌توانید به تعهدات خویش عمل کنید. عکس آن هم بسیار اتفاق می‌افتد. شما منزل مسکونی خود را می‌فروشید تا خانه بهتری تهیه کنید همه پس اندازتان را هم روی آن می گذارید در همین یکی دو ماه فاصله‌ای که برای پیدا کردن خانه جدید صرف کرده‌اید قیمتها ده یا بیست درصد افزایش می‌یابد و به یکباره می‌بینید که قادر به تهیه منزل بزرگتری نیستید و در همین روند نوسانات تورمی، همه اندوخته خود را از دست داده‌اید. آثار این نوسانات تنها اقتصادی نیستند بلکه روحی وروانی هم هستند و بدتر از همه اینکه روی رفتار اعضای خانواده هم اثر نامطلوب می گذارند. پدر خانواده تا مدتی آرامش خود را در محیط خانه از دست می‌دهد از آن بدتر اینکه هیچ کس نمی‌تواند برای آینده خویش برنامه‌ریزی کند. این شوک‌های تورمی و این نوسانات سالهاست که جامعه ایران را به نوعی بیمار کرده است. این بیماری ممکن است مثل دیابت یا فشار خون یا بیماریهای قلبی و معده و روده اثر نمایان و قابل ملاحظه نداشته باشد اما اگر از آنان خطرناک‌تر نباشد کم خطرتر نیست.

اینکه نتوانید برای فردای خود تصمیم بگیرید، اینکه نمی‌دانید قیمت فلان کالا که حال دارای افزایش شدید شده است فردا پایین می‌آید یا دوباره بالا می‌رود، همین نگرانی مداوم کاهش ارزش پول و ترس از فقر بیشتر، چون خوره به جان روح و روان شهروندان می‌افتد و اعصاب آنان را به هم می‌ریزد و آثار آن بر زندگی خانوادگی نیز کاملاً هویداست. قاعدتاً یک خانواده آرام، شاد و گرم نیازمند فضای آرامی است که بی‌قراری در آن راه نداشته باشد. خانواده گرفتار در تبعات نوسانات متعدد تورمی قاعدتا خانواده‌ای با قرار نیست. ما به دنیا نیامده‌ایم تا مرتب دغدغه فردایمان را داشته باشیم. بسیاری از ما امروز و زندگی امروز را فراموش کرده‌ایم و یا حداقل آنطور که باید به آن نمی‌پردازیم. در این میان لازم است که به نوعی مدیریت خویش بپردازیم و سعی کنیم تا از تبعات این فشارهای تورمی و نوسانات بکاهیم اما توان ما هم محدود است و بیشتر وظیفه حکومت و دولت است که به گونه‌ای طراحی و برنامه‌ریزی کند تا شهروندان جامعه آرام و قرار بهتری بیابند. درسایه اختلافات و تشتّت آرا که متأسفانه میان مسئولان ما کم نیست، نمی‌توان امید چندانی به رسیدن به مقصود داشت. دقت کنید که تورم تنها اقتصاد خانواده را مورد هدف قرار نمی‌دهد بلکه روح و روان جامعه را نیز دچار آشفتگی و تشتّت می کند و از آن بدتر نوسانات تورمی است که هر گونه پیش بینی و برنامه‌ریزی را به امری ناممکن و سخت بدل می‌سازد و ناگفته پیداست که بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی محصول همین سوءمدیریت‌ها در اداره شایسته جامعه و مدیریت مطلوب و با برنامه است.

امیدواریم حال که دولت و مجلس در حال چانه زنی برای تنظیم بودجه‌ای بهتر برای سال ۱۴۰۰ هستند به وحدت نظری به نفع مردم برسند که حداقل سال آینده کمتر شاهد چنین نوساناتی باشیم تا جامعه بتواند به آرام و قرار بهتری دست پیدا کند.

آنچه برای دیگران نمی‌پسندی، خود از آن دوری کن.

● امام حسن عسکری(ع)

نامه‌های بی‌واسطه

نگاه عالمانه و منصفانه

مشکلات کشور ما بخشی ساختاری و مربوط به دهها سال پیش تاکنون است. بخشی مربوط به زمانی نه چندان دور، آن هنگام که عقل و خرد خاموش شد و زبان فریاد بر آورد و تعاملات بین‌المللی را بیهوده دانست و سنگ‌هایی به چاه افکنده شد و گره هایی به کار مملکت خورده شد و خشت دیوار کج نهاده شد. وقتی هم که بااراده مردم، عده‌ای با انگشت تدبیر برخی گره‌ها را گشودند باز با سخنان و اعمالی نگذاشتند گره‌ها تا آخر گشوده شود و همانها الان منتقد سخت شده اند. به هر حال مذاکره و تعاملات بین المللی به قدمت وجود انسان و تا آخرین روز حیات جزو لوازم و اقتضائات زندگی جمعی است. شاید بدترین اساتید، بهترین راه حل های برون رفت از مشکلات را ارائه نمایند ولی عرصه عمل و اجرا و مملکت‌داری به این راحتی و سادگی نیست و حداقل دو نکته را در نظر بگیریم.

۱- سالهای ۹۵ و ۹۶ که تورم کمی داشتیم همین دولت و همین مدیران بر سر کار بودند.

۲- در کل به خاطر برخی تنگ نظری‌ها و اعمال سلیقه‌ها باعث شده بسیاری از افراد نخبه از دور خارج شده و ضربه به کشور بخورد.

باید زمینه‌ای آماده شود که تمام مردم با سلیقه‌های مختلف در زیر چتر قانون اساسی مشتاق به شرکت در سرنوشت خویش و کشورشان باشند.

سیدجمال اعتصامی- اصفهان

زندگی کوتاه است آن را دریاب

چندی پیش در غم از دست دادن پدرخانم عزیزمان به سوگ نشسته بودیم که در اثر حادثه‌ای از میان ما رفت.فردی بود که چای را آنقدر کمرنگ می‌نوشید که به سختی می‌توانستم بفهمم.چربی و نمک هم اصلا نمی‌خورد و وقتی از او علت رامی پرسیدم،می گفت که این کارها برای سلامتی بد است و سکته می‌آورد. اما او در عین سلامتی دراثرسکته قلبی درگذشت!منتظر هرچه باشیم،همان برایمان پیش می‌آید.منتظر شادی باشیم، شادی پیش می‌آید،منتظر غم باشیم،غم پیش می‌آید. هرگز پول رابرای بیماری و مشکلات پس انداز نکنیم،چون رخ می‌دهد.پول را برای عروسی،برای خرید خانه، اتومبیل، مسافرت و نظایر آن پس‌انداز کنیم، وقتی می گوییم این پول برای خرید اتومبیل است دیگر به تصادف فکر نکن. قدرت کلماتت را بالا ببر نه صدایت را، این باران است که باعث رشد گل‌ها می‌شود نه رعدوبرق... درخانه‌ای که آدمها یکدیگر را دوست ندارند بچه‌ها نمی‌توانند بزرگ شوند، شاید قد بکشند اما بال و پر نخواهند گرفت، زندگی کوتاه است،زمان به سرعت می گذرد نه تکراری ونه برگشتی...پس ازهرلحظه‌ای که می آید لذت ببر.

اصغرشاهنظری- رامسر



تسلیت به همکار

با خبر شدیم همکار گرامی مان شادروان **عبدالحسین جلالی** نماینده مجلس، وکیل پایه یک دادگستری و سرپرست اداره حقوقی موسسه اطلاعات دار فانی را وداع گفتند. ضمن عرض تسلیت به خانواده محترم ایشان برای آن مرحوم رحمت و غفران الهی از درگاه خداوند منان خواستاریم.

کارکنان و سردبیری مجله اطلاعات هفتگی

قدرت مردم را باور کنیم

نگارنده مدت ۱۰ سال و نیمی از سال ۵۵-۱۳۴۵ درتهران مغازه خواربار و لبنیاتی داشتم. حدود سال ۵۲ یا ۵۱ بود که قند و شکر در تهران کم شد و به دلیل کم شدن مشتریان هر کدام درخواست ۵ کیلو قند و شکر داشتند. آن موقع قند و شکر در فروشگاههای بزرگ مثل فردوسی،ایران، کوروش، اتکا و شهر و روستا که در محلات مختلف غرفه زده بود پخش می‌شد که نگارنده به خاطر دوستانی که داشتم هر روز ۲۰ کیلو شکر از این فروشگاهها می گرفتم و به مشتریان می‌دادم. این کمبود فقط ۹ روز ادامه داشت؛ وقتی قند و شکر زیاد شد من در مغازه روزی یک کیلو فروش نداشتم. ضمن اینکه بعضی از مشتریان می گفتند که قند و شکر ما زیاد داریم بیاوریم پس بدهیم!؟ این اوضاع کشور و مردمان است به خاطر کمبود کالایی دلالان وارد بازار می‌شوند و از آب گل آلود ماهی می گیرند. در صورتی که در تمام کشورهای دنیا بخصوص اروپا هر سال کالایی کم می‌شود مردمشان با آگاهی از این کمبود آن کالا را نه می‌خرند و نه مصرف می کنند یعنی برعکس مردم ما... چرا باید این همه تبلیغات روغن در رسانه‌ها داشته باشیم که مردم را تشویق به خرید و مصرف آن کنیم؟ ضمن اینکه این روغنها مضر است و این همه تبلیغ از طریق رسانه‌ها برای خرید آن هیچ توجیهی ندارد بخصوص که متأسفانه صدها میلیون دلار واردات روغن خام داریم. اروپا مردمش را به غذای آب پز و ما متأسفانه به سرخ کردنی و ریختن روغن زیاد تشویق می کنیم. بد نیست از هموطنان بخواهیم هر کالایی که کم شد در مدت کمبود از مصرفش خودداری کنند اگر این کار شود کمبودآن کالا رفع می‌شود و یا اصلا کمبودی در سال پیش نخواهد آمد. از متولیان فرهنگی هم می‌خواهیم مردم را در این مسیر راهنمایی و هدایت نمایند.

ابراهیم سیلابی- بندرانزلی

نامه به سردبیر

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هفتگی و با تسلیت فرا رسیدن شهادت تابسوز اسوه زنان عالم، دخت نبی اکرم، حضرت فاطمه زهرا(س) و با این درخواست همیشگی از شما خوانندگان عزیز که در همه ارتباطات کتبی یا اینترنتی و تلگرامی از ذکر نام، نشانی و بویژه شهر و دیار خویش دریغ نفرمایید.

***

❁ ابراهیم سیلابی-بندر انزلی

دو مقاله از شما به دستم رسید که در هر دو مقاله تحت عنوان "قدرت مردم را باور کنیم" و "از دور ریختن نان خودداری کنید" به نکات خوبی اشاره کرده‌اید. حتما از آنها استفاده خواهیم کرد. یکی از آنها را در همین شماره و در همین صفحه می‌بینید و مقاله دیگر هم در نوبت چاپ قرار دارد. برای شما آرزوی توفیق دارم. موفق باشید.

❁ سیما عسگری -تهران

نوشته‌اید که شما در خیابان ایران همچنان شاهد برگزاری مراسم مذهبی با حضور تجمعات هستید. به هر حال وقتی ستاد کرونا اعلام می‌کند که از برگزاری مراسمی که به تجمع منجر شود پرهیز کنید قاعدتا حتی متدینین نیز باید آن را مراعات کنند. حتی شاهدیم که رهبر انقلاب کاملا پروتکل‌های بهداشتی را رعایت می‌کنند و متأسفم که از زبان شما می‌شنوم که برخی به این اصل مهم توجه ندارند.

❁ محمد اسفندیاری-آبادان

نامه شما به دستم رسید. از ابراز لطف شما نسبت به مجله سپاسگزارم. صفحه یادها و خاطره‌ها که به چاپ تصاویر خاطره انگیز خوانندگان مجله اختصاص داشت تعطیل نشده؛ منتها برای اینکه از اهمیت آن کاسته نشود هر گاه عکسهای مناسبی به دستمان برسد نسبت به راه اندازی آن اقدام خواهیم کرد. هفته آینده شاهد این صفحه خواهیم بود. برایتان توفیق و سرفرازی آرزو دارم.

❁ بهروز مباشر -تبریز

مقاله جدید شما به دستم رسید که درباره یک انسان نیکوکار و آزاده‌ای اهل درد به نام آرسن میناسیان بود که خدمات قابل توجهی در شهر رشت صورت داد. به دوستان در تحریریه سپردم تا در جای مناسبی از آن در مجله استفاده نمایند. در ضمن لازم به ذکر است یکی از مطالب شما هفته گذشته در همین صفحه چاپ شد و مطالب دیگرتان را نیز در نوبت چاپ قرار داده‌ایم. موفق باشید.

سمیه داوودبیگی
beigi_somayeh@yahoo.com

صبر داشته باش



در شـهر خـوی در زمـان کریم‌خان زنـد، زن تیزفکری به نام شـوکت زندگی می کرد که انگشتر الماس بسیار گران قیمتی از پدر به ارث داشـت، زمانی به خاطر مشکلات مالی نیـاز به فـروش آن پیدا کرد. در شـهر جار زدند ولی کسی خریدار سـرمایه آن زن نبود. بعد از مدتی داسـتان به گوش خدادادخـان حاکـم و نماینده کریم خان در تبریز رسید. آن زن را خدادادخـان احضـار کرد و المـاس را دید و گفت: من قیمت این المـاس نمی‌دانم، چون حلال و حرام برای من مهم اسـت، رخصت بفرما، الماس نزد من بماند، فردا قیمت کنم و مبلغ آن را نقد به تو بپردازم.

شوکت خوشحال شد و از دربار برگشت.

خدادادخان، که مرد شـیادی بود، شـبانه دسـتور داد، نگین انگشـتر الماس را با شیشـه بدلی، ماهرانه تراشـیده و با قبلی عوض کردند. شـوکت چون صبح به دربار اسـتاندار رسید، خدادادخان، انگشـتر را داد و گفت: بیا خواهر انگشـتر الماس خود را بردار به دیگری بفروش به کار من نمی آید.

شـوکت، وقتی انگشتر الماس خود را دید، فهمید که نگین آن عوض شـده است. چون می‌دانسـت که از والی نمی‌تواند حق خود بسـتاند، سکوت کرد. پس به شیراز نزد، کریم خان آمده و داستان و شکایت خود تسلیم کرد. کریم خان گفت: مدتی در شیراز بمان مهمان من هستی، خداداد خان، آن انگشتر الماس را نزد من به عنوان مالیات آذربایجان خواهد فرستاد، من مال تو را مسترد می کنم.

بعد از مدتی چنین شـد، کریم خان وقتی انگشتر، نگین الماس را دید، نگین شیشـه را از شـوکت گرفته و در آن گذاشـت و نگیـن الماس را دوباره در جایش قرار داد، انگشـتر الماس را به شوکت برگرداند و دسـتور داد، انگشتر نگین شیشه‌ای را، به خدادادخـان برگردانند و بگویند، کریـم خان مالیات نقد می‌خواهد نه جواهر... شـوکت از این عدالت کریم خان بسیار خرسند شد و انگشتر را خواست پیشکش کند، ولی کریم خان قبول نکرد و شـوکت را با صله و خلعت‌های مناسب به همراه چند سواره، به شهر خوی فرستاد.

دست بالای دست بسیار است، گاهی باید صبر داشت و در برابر ظلمی سـکوت کرد و شکایت به مقام بالاتر برد، و چه بالاتری جز خدا برای شکایت بردن؟

محمود جعفری

دزدی یا تعبیر خواب



دزدی وارد خانه پیر زنی شـد و شروع کرد به جمع کردن اثاث خانه.

پیـرزن که بیـدار بـود صدایش کرد و گفت: ننه نشـان می‌دهد شـما جوان خوبـی هسـتید و از ناچـاری دزدی می کنید، آن وسایل سنگین را ول کن و بیا این النگوی طلا را به شما بدهم فقط قبل از آن خوابی را که قبل از آمدن شـما دیدم برایم تفسـیر کن. دزد گفت: خوب چی خواب دیدی؟

پیـرزن گفـت: خواب دیدم که همه اهل محل در یک بـاغ بزرگی در حال دویدن بودیم که من داخل نهر افتادم و برای بیرون آوردن من از نهر با صدای بلند پسرم عبود را صدا می کردم

عبوووووووود...

عبوووووووود... بیا کمک.

در همین لحظه پسـرش عبود از خواب بیدار شـد و مثل موشـک از طبقه بالا آمد پایین و دزد را گرفت و شـروع کرد به زدن او. پیرزن به پسـرش گفت: ننه بسـه دیگر نزنش.

دزد گفت: بگذار بزند آخر من پدر سوخته برای دزدی آمدم یا تعبیر خواب؟

محتاج‌تر از تو ندیدم



روزی‌هارون الرشید به سربازانش دسـتور داد تا بهلول دیوانه را به نزد او بیاورند. سـربازان پس از ساعتی گشت زدن در شهر بهلول دیوانه را در حال بازی با کودکان یافتند و او را به نزدهارون الرشید بردند.

هارون الرشید با روی باز از بهلول اسـتقبال کرد و گفت مبلغی پول بـه بهلول بدهند کـه بین فقرا و نیازمندان تقسـیم کند و از آنها بخواهـد بـرای سـلامتی و طول عمر هارون الرشید دعا کنند.

بهلول وجه را از خزانه‌هارون الرشـید گرفت و لحظه‌ای بعد دوباره به نزد خلیفه رسـید. هارون الرشید با تعجب به بهلول نگاه کرد و گفت‌ای دیوانه چرا هنوز اینجایی! چرا برای تقسیم کردن پول به میان فقرا نرفته‌ای؟

بهلـول (عاقل ترین دیوانه) گفت: هر چه فکر کردم از خلیفه محتاج‌تر و فقیرتر در این دیار نیافتم، چرا که می‌بینم مأموران تو به ضرب تازیانه از مردم باج و خراج می گیرند و در خزانه ی تو می‌ریزند، از این جهت دیدم که نیاز تو از همه بیشـتر اسـت لذا وجه را آورده‌ام تا به خودت باز گردانم.

افراد دانا بدی را در کنار خوبی می بینند

●برنارد شاو

پویا حمداللهی

ونزوئلا، دو رئیس جمهور، دو پارلمان

ونزوئلا از ۵ ژانویه دارای دو مجلس ملی است و این وضعیت بی سابقه منعکس کننده مناقشه سیاسی دراز مدت ولاینحل نیکولاس مادورو، رئیس جمهور چپگرای فعلی با خوآن گوآیدو، رهبر مخالفین است که از حمایت آمریکا برخوردار است و...

دولت مادورو، که عملاً اداره کشور و نیروهای امنیتی را در دست دارد، در تاریخ ۵ ژانویه ۲۰۲۱ مجلس جدید با ۲۷۷ نماینده را افتتاح کرد.

مخالفان به رهبری خوآن گوآیدو، انتخابات ۶ دسامبر سال گذشته را تحریم کرده و جامعه بین‌المللی هم آن را نپذیرفته بود. خوآن گوآیدو، که از ژانویه ۲۰۱۹ آمریکا و بیش از ۵۰ دولت از جمله بیشتر کشورهای عضو اتحادیه اروپا او را به عنوان "رئیس جمهور موقت" ونزوئلا به رسمیت شناخته اند، می گوید از آنجا که نمایندگان طرفدار او به تمدید اختیاراتشان رأی داده و انتخابات ۶ دسامبر را مسخره خوانده و رد کرده اند، او و مجلس ملیِ به رهبری مخالفان، که از سال ۲۰۱۵ ریاستش با او بوده، همچنان بر سر کار هستند.

با این وجود، از آنجا که مطابق قانون اساسی ونزوئلا باید مجلس ملی جدیدی در ژانویه ۲۰۲۱ تشکیل شود، جای سؤال است که آیا آقای گوآیدو از این به بعد می‌تواند همان همبستگی و کثرت حمایت بین المللی را که تا کنون در مبارزه برای شکست آقای مادورو داشت، حفظ کند؟اگر چه آمریکا، اتحادیه اروپا و شماری از کشورهای آمریکای لاتین از جمله کشورهایی بودند که از آقای گوآیدو در عدم قبول نتایج انتخابات پارلمانی ۶ دسامبر پشتیبانی کرده بودند، گزارش رسانه‌ها حاکی از این است که جو بایدن، رئیس جمهوری منتخب آمریکا و نیز بعضی از دولت‌های اتحادیه اروپا، به تغییر سیاست هایشان در قبال ونزوئلا فکر می کنند.تغییر موضع در برابر تحریم‌های علیه دولت آقای مادورو و همچنین تغییر سیاست کنونی این کشورها مبنی بر شناسایی آقای گوآیدو به عنوان رئیس جمهور ونزوئلا، می‌تواند از جمله نکات مورد توجه کشورهای مورد بحث باشد.

مایکل پنفولد، تحلیلگر امور سیاسی در تاریخ ۲۹ دسامبر در توییتر نوشت: "روز ۵ ژانویه ونزوئلا حتی در مناقشه سیاسی جدی تری فرو خواهد رفت و روزی که کشور هیچ قدرت مردمی و ریشه دموکراتیک روشنی ندارد شروع می‌شود."

او اضافه کرده بود که سال جدید با دو رئیس جمهور و دو مجلس ملی و بدون این که مبتنی بر قانون اساسی باشد، آغاز می‌شود.

عربستان، قطر... و توافق ناپایدار

چند روز پیش در خبرها اعلام شد که امیر قطر برای شرکت در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس به عربستان سعودی سفر می کند و پیش از این، وزیر خارجه کویت گفته بود، عربستان و قطر پس از نزدیک به سه سال قطع روابط سیاسی و تجاری، توافق کرده‌اند که مرزهای هوایی، دریایی و زمینی خود را هم باز کنند و البته قرار است در عربستان، توافقنامه‌ای به منظور پایان دادن به اختلاف بین دوحه و ریاض امضا شود.

همسایگان قطر سه سال و نیم پیش این کشور را به اتهام حمایت از تروریسم تحریم کردند، اتهامی که قطر آن را انکار کرده است.

یک مسئول برگزاری این اجلاس گفت؛ تصمیم عربستان سعودی باز گشایی فضای هوایی، مرزهای زمینی و دریایی خود به قطر گامی جهت اعتمادسازی بود تا زمینه برای اطمینان از حضور امیر ایجاد شود.در ماه های اخیر، واشنگتن فشارهای خود را برای حل اختلاف شدت داده و اصرار دارد که وحدت خلیج فارس برای منزوی کردن ایران ضروری است.**جراد کوشنر** داماد و مشاور ارشد دونالد ترامپ نیز در این اجلاس حضور داشت.

عربستان، امارات، بحرین و مصر از بهار سال ۲۰۱۷ با قطر قطع رابطه و دوحه را متهم به حمایت از "تروریسم" کردند. اتهامی که قطر رد کرد و ضمن مخالفت با خواسته‌های ۱۳ گانه ریاض، از این کشور و سه متحد دیگرش به علت خسارت به خطوط هوایی خود درخواست ۹ میلیارد دلار غرامت کرد.

خبر توافق میان دوحه و ریاض تنها یک روز پیش از آغاز اجلاس شورای همکاری‌های خلیج‌فارس منتشر شد که روز سه‌شنبه، ۵ ژانویه، در ریاض آغاز به کار کرد.

رسانه‌های خاورمیانه همچون الجزیره قبلاً گفته بودند قرار است خبر این توافق همزمان با

ایران و جهان

***رهبر انقلاب: ورود واکسن آمریکایی و انگلیسی به کشور ممنوع است**

*روحانی: نباید بیش از این به مردم فشار بیاوریم

*جهانگیری: ریشه بسیاری از مشکلات کنونی تهران تراکم فروشی بوده است

*امیری معاون پارلمانی رئیس‌جمهوری: مصوّبات کمیسیون تلفیق منجر به افزایش فشار بر مردم خواهد شد

*ایران و کوبا برای تولید واکسن کرونا همکاری می کنند

*بانک مرکزی:در آذرماه رشد پولی به صفر رسیده و تورم کاهش یافته است

*روزانه ۱۱ تهرانی بر اثر آلودگی هوا می‌میرند

*در پی اشغال کنگره توسط هواداران ترامپ، رئیس کنگره خواستار برکناری رئیس‌جمهوری شد

*رئیس قوه قضاییه: دست های پشت پرده قاچاق باید شناسایی شود

*محل سقوط هواپیمای اوکراینی توسط نیروی هوافضای سپاه گلباران شد

*صالحی رئیس سازمان انرژی اتمی از تولید ماهانه ۹ کیلوگرم اورانیوم با غنای ۲۰ درصد خبر داد

*ربیعی سخنگوی دولت: ۱۷ میلیون دوز واکسن کرونا خریداری کرده ایم

* تهران و سئول برای حل دیپلماتیک مساله نفتکش توقیفی کره جنوبی، توافق کردند

*"عمران خان" دستور مجازات عاملان کشتار شیعیان پاکستان را صادر کرد

*ایران خواستار صدور اعلان قرمز به اینترپل برای دستگیری ترامپ شد!

*زنگنه: نمی‌خواهیم سوخت مازوت مصرف کنیم، اما در مناطقی مجبوریم

*واکسن کرونای رازی وارد فاز انسانی شد

*مسئول پیگیری واکسن مجلس: نهایی شدن واکسن حداقل ۵ سال زمان می‌برد

*دانشگاه پنسیلوانیا دکترای افتخاری رئیس‌جمهوری آمریکا را باطل کرد

*شهردار تهران دستور اجرای کمپین "ارتقاء فرهنگ آپارتمان نشینی" را صادر کرد

*پمپئو در واکنش به بستن توئیتر ترامپ: نمی‌توانیم اجازه دهیم ۷۵ میلیون آمریکایی را ساکت کنند

*ملکه ۹۴ ساله انگلیس اولین دوز واکسن فایزر را دریافت کرد

*عضو کمیته ملی تحقیقاتی واکسن کشور: حتی فرانسوی‌ها هم اعلام کردند که واکسن‌های فایزر و مدرنا عوارضی چون سرطان دارد

*معاون وزیر راه: مالیات،خانه‌های خالی را به بازار اجاره کشاند

*هواپیمای مسافربری اندونزی با ۶۵ مسافر در شمال جاکارتا سقوط کرد

چه خطری رهبر مخالفان را تهدید می کنند؟

مشکل خوآن گوآیدو این است که مشروعیت او بـه عنـوان "رئیس جمهور موقت" در داخل و خارج کشـور بر پایه ریاست مجلس ملی است که تحت کنترل مخالفان بود و اعضای آن در دسامبر ۲۰۱۵ به شـیوه دموکراتیک انتخاب شده بودند. ولی اختیارات مبتنی بر قانون اساسی این مجلس ۵ ژانویه ۲۰۲۱پایان یافت.مجلس تلاش کرده بود با رأیی که در ۲۶ دسامبر ۲۰۲۰ داده بود، یک طرح کلـی را که در فوریه ۲۰۱۹ بر اسـاس پیش بینی برکناری آقای مادورو از قدرت تصویب کرده بود، اصلاح کرده و اختیارات پارلمان را که ریاستش با خوآن گوآیدو بود تمدید کند. سـه حزب از چهار حزب مخالف دولت با این برنامه گوآیدو موافقت کرده بودند.تمدید موقـت اختیارات، همچنین به مجلس ملـی گوآیدو اجازه می‌داد که با تشـکیل "کمیسیون سپردن اختیارات" به طور موقت به کار ادامـه دهد و بجای این کـه برای کار مجلس تمام نمایندگان حضور داشـته باشند، حضور گروهی از نمایندگان کفایت کند.

علـت راهکار تـازه این بـود که بسـیاری از نماینـدگان طرفدار گوآیدو در تبعید هسـتند یا تحت تعقیب دولت آقای مادورو قرار دارند.

دادگاه عالی ونزوئلا کـه طرفدار دولت قانونی مادورو اسـت، بدون اتلاف وقت این اقدام مجلس خـوآن گوآیدو را "بدون اعتبار و فاقد تاثیر قانونی" اعلام کرد.ایـن وضعیت غیر عادی ممکن اسـت سـبب شـود که برخی از دولت‌هـای خارجی که قبـلا گوآیدو را به عنوان "رئیس جمهوری موقت"



شـناخته بودند، قدری تأمل کنند، گـر چه انتظار مـی‌رود حامیانی مانند آمریکا و اتحادیه اروپا علیه آقای مادورو به حمایت سیاسـی از رهبر مخالفین ادامـه دهند.گوآیدو، از تمدیـد اختیاراتش دفاع کرده و می گوید انتخابات ۶ دسـامبر مشـروعیت نداشـته. او پیـش بینی کرده بود کـه مجلس ملی طرفدار آقای مادورو "به رسمیت شناخته نخواهد شد".رهبر مخالفین به سفرای خود در خارج دستور داده بود که برای تضمین ادامه پشتیبانی به "تهاجم دیپلماتیک" متوسـل شوند و مردم را به تظاهرات خیابانی در ۵ ژانویه دعوت کرد.

تأثیر حمایت از گوآیدودر ونزوئلا

استراتژی آقای گوآیدودر مورد تمدیداختیارات مجلس مخالفان و "ریاست جمهوری موقت" شخص او سـبب ایجاد شـکاف در صفوف مخالفان مادورو شده است.اعضای حزب اقدام دموکراتیک، که یکی از بزرگترین احزاب مخالف است از قبول "کمیسیون سپردن اختیارات" که برای ادامه کار مجلس تحت ریاست آقای گوآیدو بود، امتناع ورزیدند.

ماریا کورینا ماچادو، یکی از فعالان سرسخت مخالفـان، تیم خوآن گوآیـدو را متهم کرد که در عوض این که به فکر یافتن اسـتراتژی‌هایی جهت برکنـاری آقای مادورو باشـند، بـرای طولانی‌تر کردن مدت رهبری گوآیدو تلاش می کنند.

رسـانه‌های ونزوئـلا بـه ایجاد شـکاف بین مخالفان اشـاره کردند و در تاریـخ ۳ ژانویه یک تحلیلگر سیاسی در روزنامه اِل یونیورسال نوشت که از ۵ ژانویه دولت آقای مادورو منسجم‌تر شده و بین مخالفان شکاف ایجاد خواهد شد.

ویکتـور بولیـوار، سـتون نویـس روزنامـه اِلناسـیونال، نیز کـه طرفدار مخالفان اسـت در شماره مورخ ۳۰ دسامبر این روزنامه نوشت حفظ مجلس ملی تحـت کنترل مخالفان، با "نمایندگان تبعیـدی" و بدون حد نصاب و عدم دسترسـی به سـاختمان کنگره ونزوئلا احتمالا نخواهد توانست آقای مادورو را واقعا تحت فشار قرار دهد.

دولت نیکلاس مادورو، چه می گوید؟

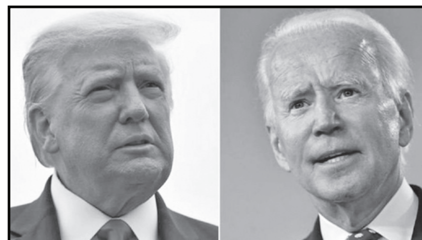
دولت آقای مادورو، بـه نوبه خود آنچه را که "توطئـه" مخالفان برای جلوگیری از شـروع کار مجلس طرفدار دولت در ۵ ژانویه خوانده، محکوم و تهدیـد کرده بود مجلس جدید قانون شـدیدی علیه "خائنان" که اشـاره روشنی به مخالفان بود، وضع خواهد کرد.آقای مادورو، همچنین قول داده کـه علیه مخالفانِ به رهبری گوآیدو، به "عدالت" متوسـل خواهد شد و در حالی که لفاظی‌های علیه مخالفـان را حفظ کرده، در اول ژانویه در مصاحبه با تلویزیون دولتی وی تی وی، ابراز امیدواری کرد که پایان دوره ریاسـت جمهوری دونالد ترامپ به معنی پایان "سیاسـت‌های افراطـی" آمریکا علیه ونزوئلا و "برقراری مجدد مذاکرات" با دولت جو بایدن، رئیس جمهور منتخب آمریکا باشد.

آغاز به کار جلسه سه‌شنبه، رسما اعلام شود.

همزمـان یک مقام ارشـد دولـت آمریکا هم گفته که توافقی میان دو کشور برای پایان دادن به تنش‌های سه سال گذشته امضاء شده است.

خبرگزاری رویترز از سفر جرد کوشنر، داماد و مشاور ارشد دونالد ترامپ به خاورمیانه خبر داده اسـت و نوشته او برای حضور در مراسم اعلام این توافق عازم منطقه شـده است.عربستان به همراه امـارات متحده عربی، بحرین و مصر از اواخر بهار سال ۲۰۱۷ روابط خود را با قطر قطع کرده و از آن زمان مرزهای زمینـی، هوایی و دریایی خود را به روی قطر بسـته بودند.ادعای این چهار کشور که عربسـتان رهبری آنها را در دسـت دارد این بود کـه قطر در جریان جنگ سـوریه و ظهور داعش در عراق، به گروههایِ تندرو کمک کرده اسـت. ادعایی که دوحه قویاً رد می کند.

پس از قطع روابط میان این چهار کشور و قطر، عربستان و امارات فهرستی ۱۳ ماده‌ای پیش روی قطر گذاشـتند و برقراری مجدد روابط را منوط به



اجرای کامل این مفاد گذاشتند؛ از جمله، قطع روابط با ایران و تعطیلی شبکه خبری الجزیره. شروطی که دوحه آنها را تلاش برای دخالت در امور این کشور و سرنگون کردن حاکمان خود دانست و نپذیرفت. کویت که وزیر خارجه آن از این توافق و بازگشایی مرزهای قطر و عربسـتان خبر داده، در سـه سال گذشته تلاش کرد برای آشتی میان این کشورهای حـوزه خلیج فـارس میانجی‌گـری کنـد. انتظار می‌رود، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا هم شکل‌گیری این توافق را مدیون تلاش‌های خود در خاورمیانه ارزیابی کند.

هنگامی که در ژوئن سـال ۲۰۱۷ بحران میان این ۵ کشـور عربی شروع شد، عربستان سعودی بـه اتفاق امارات متحده عربی، بحرین و مصر یک مهلـت ۱۰ روزه برای اجرای این درخواسـت‌ها تعییـن کردند.از جملـه این درخواسـت‌ها قطع تمام ارتباط‌ها با تشـکیلاتی بود که ادعا می‌شـد اسـلامگرا هسـتند و برخی از آنها "تروریسـت" خوانده می‌شدند مانند اخوان المسلین و حزب‌الله لبنان و گروه داعش. قطر به دفعات هرگونه ارتباط بـا "گروه‌های تروریسـتی" را تکذیب کرده و این ادعاهای عربستان و متحدانش را هم رد کرد.

این کشـورها همچنین از قطر خواستند روابط دیپلماتیـک و اقتصادی‌اش بـا ایران را قطع کرده و تحریم‌هـای آمریکا علیه ایران را رعایت کند.از جمله ۱۳ درخواسـتی که کشورهای تحریم کننده از قطر کرده بودند تعطیل اهرم‌های رسانه‌ای این کشور -ازجمله شبکه الجزیره- بود که گزارش‌های غالبا انتقادی و افشـاگرانه آن از منطقه، سـال‌ها موجـب سـرافکندگی این کشـورها در ارتباط با برنامه‌های سیاست داخلی‌شان شده بود.

معتبر بودن، نتیجه یک عمر لیاقت اندوختن است

●مادام دامیر

دکتر کیان فولادی kianfulladi@yahoo.com

کره جنوبی و ازدواج

هرچند بارها و بارها تکذیب شـده که توقیف یک نفتکش متعلق به کره جنوبی در خلیج فارس، یک اقدام سیاسی و با هدف استفاده های سیاسی در روابط ایران و کره جنوبی نبوده ولی آنچه اتفاق افتاده این است که نیروهای نظامی ایران، یک فروند کشـتی متعلق به کره جنوبـی را توقیف کرده‌اند و علت آن آلودگی ایجاد شده از سوی این کشتی در آبهای خلیج فارس اعلام شـده و تنها چند روز پس از این توقیف، درحالی که ایران بارها در سـالهای گذشـته از کره جنوبی خواسـته بود راه حلی برای رها شدن میلیاردها دلار پولهای مسـدود شده ایرانی در کره به دلیل ترس از تحریمهای آمریکا پیدا کند و دولت کره جنوبی هیچ اقدام قابل توجهی انجام نمی‌داد، ناگهان هیاتی با حضور قائم مقام وزیر خارجه کره جنوبی به ایران می آید و بسـیار طبیعی اسـت که موضوع مذاکرات این هیات با مقام‌های ایرانی، موضوع میلیاردها دلار پول بلوکه شده ایران در کره جنوبی باشد. جالب اینکه این اتفاق‌ها دقیقاً زمانی روی می‌دهد که آخرین مهر قانونی بر انتخابات ایالات متحده آمریکا می‌خورد و رفتن ترامپ از کاخ سـفید، طی روزهای آینده قطعی می‌شـود و دیگر ترسیدن از اقدامات غیرمنطقی و وحشیانه ترامپ، جایی ندارد.

قبلاً هم گفته شـده بود که پولهای بلوکه شـده ایران در کره جنوبی، تنها بخشی از پولهایی است که ترامپ با ابزار مختلف، آنها را از رسیدن به ایران ممنـوع کرده بود پولهایی کـه اگر تنها همین بخش مربوط به کره جنوبی به



ایران برسـد، می‌تواند گشایشـهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی ایجاد کند. حتی با قیمت دلار حدود ۱۵ هزار تومان هم، ارزش امروز دلارهایی که قائم مقام وزیر خارجه کره جنوبی این روزها درباره آنها در ایران مشغول رایزنی است، بیش از یکصد هزار میلیارد تومان خواهد بود.

برای بهتـر دیدن اثر این تحریمهای وحشـیانه ترامپ، این عدد یکصد هزار میلیارد تومان را می‌توان با حرفهای یک جامعه شناس و استاد دانشگاه که هفته گذشته در رسانه‌ها منتشر شد، کنار هم قرار داد، ایشان می گوید:

بر اسـاس تحقیقات، امروز یک میلیون نفر مجرد قطعی در کشور وجود دارد که دیگر با توجه به سـن آنها، امکان ازدواجشان بعید به نظر می‌رسد. این محقق و استاد دانشگاه معتقد است افرادی را که طلاق گرفته‌اند و دیگر ازدواج نکرده‌انـد هم، باید از نظر علمی به عدد ایرانیانی که در حالت مجرد مانـدن قطعی، گرفتار شـده‌اند اضافه کرد که در ایـن صورت، امروز بیش از ۵ میلیون ایرانی از داشـتن همسـر و زندگی زناشویی و خانوادگی محروم مانده‌اند، ضمن اینکه از مجموع ۱۷ میلیون دختر و پسری که در دهه شصت

کره جنوبی و پزشک

کرونا تاثیرات بزرگی بر سلامت جامعه ایرانی گذاشت و تاثیرات فراوان دیگرش نیز اندک اندک، نمایان خواهد داشت. یکی از اثرات کمتر دیده شده کرونا، مهاجرت دسـته ای از نخبگان از ایران اسـت؛ سازمان نظام پزشکی چند روز قبل اعلام کرد، علاوه بر ۲۰۰ پزشکی که در ده ماه گذشته به دلیل ابتلا به کرونا از دسـت ایرانیان رفته‌اند، سه هزار پزشک هم در این مدت از ایران مهاجرت کـرده اند! علت این مهاجرت البته هنوز مورد مطالعه جدی قرار نگرفته ولی می‌توان حدس زد که شـرایط ناخوشـایند داخل و شـرایط بهتری که در برخی از کشورهای دیگر به دلیل احتیاج شدید به کادر درمان



در دوره مبارزه با کرونا ایجاد شـده، این عدد بسیار بزرگ از پزشکان ایرانی کـه از بهتریـن رتبه های کنکور ایران بوده‌اند و سـالها بـا هزینه ایران، در

کره جنوبی و مدرسه

در یک سال گذشـته، کرونا صدمه شدیدی به نظام آموزش ایران وارد کـرد، عدم برگـزاری کلیه کلاسـهای درس حضوری در مـدارس و تمام دانشـگاهها، مسیر روند آموزش را با یک سـکته ناخواسته مواجه کرد، تنها راه حلی که در یک سـال گذشـته به ذهن مدیران ایران رسیده، راه اندازی آموزش مجازی از طریق اینترنت بود که البته تنها بخشـی از کمبود تعطیلی کلاسهای حضوری را جبران می کرد ولی همین راه حل نیمه و نصفه هم برای اجرا، نیاز به خطوط ارتباطی اینترنتی قدرتمندتر و میلیونها گوشـی هوشمند

و کامپیوتر و لپ تاب داشـت که بر اسـاس آمارهایی که وزارت آموزش و پرورش نیز گاهی بخشی از آنها را تایید می کرد، هنوز پس از یک سال از تولد کرونا، میلیونها دانش آموز و حتی دانشجوی ایرانی از این امکانات محرومند



متولد شـده‌اند و امروز سـن آنها بین ۳۰ تا ۳۹ سال است، بیش از ۴ میلیون نفر از آنها هنوز ازدواج نکرده اند. این اعداد بسـیار بزرگ از کسانی که سن آنها از ۳۰ سـال گذشـته و هنوز همسر و زندگی زناشویی ندارد، می‌تواند به سادگی آسیب های روانی، احساسی و اجتماعی و انواع انحرافات و ناخوشی‌ها را در آینده ایران ترسیم کند، اشکالاتی که در آینده، طی یک یا چند سال هم به سادگی قابل رفع نخواهد بود.

ولی اگر از بسـیاری از این میلیونها مجرد قطعی ایرانی سـوال کرد که چرا امـکان ازدواج و بهـره مندی از یک زندگی اجتماعی و فردی سـالم را از کف داده‌اند، یکی از مهمترین دلایل را نداشتن مسکن و سرپناه حداقلی می‌دانند.

خانه هایی که در یک سـال گذشته، خرید یا حتی اجاره آن هم به رویایی بعید تبدیل شده و عمق احتیاج نظام اقتصادی و اجتماعی ایران برای رسیدن به شـرایط مطلوب و سـالم را به آن پولهای بلوکه شـده در چهارسوی عالم نشـان می‌دهد. تنها اگر پولهای بلوکه شـده ایران در کره جنوبی، در شرایط جدید و با رفتن ترامپ از کاخ سـفید و سـفر هیاتهای کره جنوبی به ایران و ماجرای توقیف نفتکش کره ای، به هر شـکل ممکن حل شود، با وام مسکنی کـه دولت برای هر زوج حدود ۱۰۰ میلیـون تومان در نظر گرفته، می‌توان به حدود دویسـت هزار زوج ایرانی، یعنی ۴۰۰ هزار ایرانی متقاضی ازدواج، وامی به ارزش شـشـصد میلیون تومان، اعطا کرد و منتظر ماند و دید که اگر به آنها که متقاضی ازدواج در ایران هستند، همین امروز ۶۰۰ میلیون تومان وام بدون بهره طولانی مدت پرداخت شود، چه مقدار زندگی مشترک جدید تشـکیل خواهد شـد و این زندگی های جدید چه مقدار از مشکلات روحی، جسـمی و ذهنی ایرانیان را التیام خواهد بخشـید، آن هم در سنین جوانی که خوش طعم ترین، سالهای زندگی میلیونها ایرانی است.

بهترین مراکز آموزشـی تحصیل کرده‌اند را، به کشورهای دیگر هدیه داده است آن هم به رایگان! اما اگر پولهای بلوکه شده ایران در کره، چین و عراق و...آزاد می‌شـدند و زودتر به دسـت مدیران ایرانـی می‌افتادند، میلیاردها پول می‌توانسـت برای بهبود شرایط کادر درمان در ایران هزینه و شرایطی برای این ۳ هزار پزشـک ایجاد شـود که در روزهای سخت کرونا، راضی به مهاجرت از ایران نشوند.

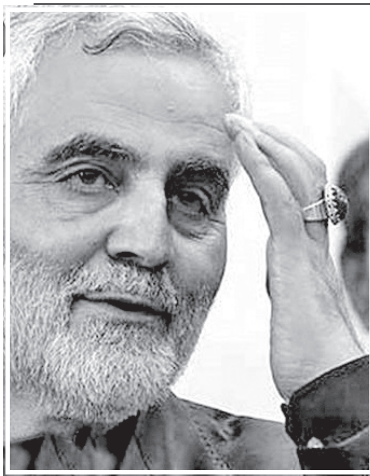
آیا اگر برای هر پزشک چند میلیارد تومان هزینه می‌شد تا شرایط بهتری از نظر کاری و رفاهی داشته باشد، باز هم به سادگی فکر مهاجرت از کشور در دوره کرونا به ذهن‌شان می‌آمد؟ و این چند میلیارد برای این ۳ هزار پزشک، تنها بخش کوچکی می‌شـد از پول بزرگی که ایران، تنها از کره جنوبی طلب دارد و با دستور ترامپ، بلوکه شده است.

و محکـوم به از دسـت دادن آمـوزش که حق طبیعی آنها در این سـالهای کودکی، نوجوانی و جوانی اسـت. در حالی که تهیه میلیونها دستگاه موبایل یا لـپ تاب برای کودکانی که از آموزش محـروم مانده‌اند، تنها نیاز به بخش کوچکی از پولهایی داشـت که در کره جنوبی مسدود شده و سالهاست که به دست کودکان و جوانان ایرانی نمی‌رسد.

مدیران ایرانی که به هر شـکل در آزادسـازی این سـرمایه های بزرگ ایرانی، تصمیم گیر، تصمیم سـاز و اجرا کننده هسـتند، کارشـان تنها خارج کردن مقداری پول، از چند حساب بانکی و انتقال آنها نیست، آنها موظف به نجات این پولها برای نجات دادن مشکلاتی در ایران هستند که اگر دیر شود، در سالهای آینده با چندین برابر این پول هم قابل التیام نخواهد بود!

■ **مکتوب هفته**

دکتر محمدعلی فیاض‌بخش



"حاج‌قاسم" بیرون سالن ایستاده بود

آن روز، جمعه ۱۳ دی ماه، کارگاهی داشتم در دبیرستان روزبه، برای والدین بچه‌های کلاس هشـتم؛ به روال ده سال پیش در این ایام. موضوع کارگاه، "حل و رفع تعارض میان والد و نوجوان" بود.

به خلاف همیشــه‌ی ایام و عادتم برای حضور در کلاس‌ها، که حداقل پانزده دقیقه زودتر از موعد می‌رسـم، آن روز دقیقا رأس ساعت رسیدم. زیر خبر سهمگین شهادت سردار آنچنان در جایم رسوب کرده‌بودم، که از ساعت غافل شدم.

تقریبا همه سر وقت حاضر بودند. در چهره‌ها بهت بود و غم. در گلوی من بغض بود و آشـفتگیِ سررشته‌ی گفتار. سـخن را با قرائت فاتحه‌ای شروع کردیم و کارگاه را به مدت سه ساعت پیش بردیم.

در میانــه‌ی کار، تمرکز و فعالیـت گروهیِ والدین آنچنان بالا بود، که انگار صبح آن روز، در سیاهی بعد از نیمه‌شب اتفاقی نیفتاده؛ اما سایه‌ی غم می‌آمد و می‌رفت و من در بحبوحه‌ی بحث و گفت‌وگو از انواع "تعارضات شایع میان دو نسـل"، می‌دیدم که "تعارض" اصلی، همان فاصله‌ی میان "روزمرّگی‌های عادت‌شده" بـا "نعمت‌هایِ کفران‌شده"اسـت؛ نعمت "امنیـت"... نمی‌دانـم در پایان کارگاه آموزشـی آن جمعه، که همه به‌به گفتند و آفرین آوردند، آیا کسـی- از جملـه، مجری کارگاه- آفرینی بر حقیقتی مکتوم و سایه‌وار آورد؟

آیا متفطّن این معنی شـدیم، که در سـایه‌ی آرامشی صدها کیلومتر دورتـر از حاشـیه‌ی مرزها و تقارن آتشـبارها، به لطـف همت و غیرت حاج‌قاسم‌ها، داد سـخن می‌دهیم از انواع ملاحظات تربیتیِ لاکچری، در سالنی به غایت راحت و گرم و نرم؟

من شـرمنده‌ی آن نگاه محجوب و آن دل عطوفی هستم، که بار برد و خار خورد و تیغ در چشم نشاند و استخوان در گلو گرفت؛ تا کودک ادلبی را از زیـر آوار داعشـی در آغوش گیرد و احیا کند؛ تـا آغوش مادران و پدران، در تربیت و بالندگی فرزندانشان در هزار کیلومتر دورتر از کانون آتش و وحشت و قتل تنگ نیاید.

کاش کلاس کلاس آن روزم، کـه به کرّ و فـرّ به پایان آمد، پایانی می‌بود بر بی‌خبری‌های عادت‌شـده‌ی روزمـرّه‌ام، تا بفهمم کـه کلاس و کارگاه و برو و بیای پر از ژسـت و افاده‌ی من، وام‌دار یک آرامش و امنیت اسـت. بعضی کسـان، تا به سرشـان نیاید، در باورشان نمی‌نشانند که تهران نیز می‌توانسـت پس از ادلب‌شـدن، تهران ستانی شـود جولانگاه هیولاهای ریش‌قرمز شمشیر به دست و کودک‌کش و کنیزسِتان.

حاج‌قاسم، آن روز بیرون از سـالن اجتماعات مدرسه‌ی روزبه، برای مـن و یکصد و پنجـاه پدر و مادر، چتـر امنیت و امان گسـترده‌بود و ما نمی‌دیدیمش؛ از بس قسـم خورده‌بود که نادیده بمانَد؛ و خدای، او را در آستانه‌ی فجر جمعه دید.

شهادت، هنر مردان خداست



زیر نظر: محمود صفادار

روستای شاه ناجر

شـاه ناجر یکی از روسـتاهای زیبای اسـتان مازندران است. این روستا در دهستان توابع کجور قرار دارد و بارگاه مقدس امامزاده ابراهیم (ع) در آن واقع شـده است. این روستا و بارگاه مستقر در آن گردشگران و طرفداران ویژه را دارد. روستای شـاه ناجر از شمال به روسـتای صالحان از بخش کجور، از جنوب به روسـتای ورازان از بخش بلده نور و از شـرق وصل به ارتفاعات لوربن حد شـاه ناجر و گپ وگالج نور و از غرب وصل به ارتفاعات فرداسـبن حد شـاه ناجر و روستاهای نیتل وگنگر متصل شده است.

آب و هوای روسـتا کوهستانی و معتدل است و زمستانی پربرف دارد اما تابستان‌هایش معتدل و خنک اسـت. شـغل مردم بومی کشـاورزی و دامپـروری اسـت، ولی مردم شـاه ناجر به لطف وجود امامزاده ابراهیم (ع) و حضور گردشـگران همگی علاقمند به تحصیل بوده و دارای سـاکنینی با سواد است.

طبیعـت ایـن منطقه و روسـتا محـل رویش گیاهان دارویی متنوعی است و در تمامی فصول به ویژه نیمه نخست سال پذیرای هزاران گردشگر و مسافر اسـت. علاوه بر طبیعت این منطقه، تولید گلاب و انواع عرقیات حدود ۲۰ گونه گیاه دارویی به سـبک کاملا طبیعی و سـنتی در روستای شاه ناجر باعث جلب توجه مسـافران و گردشگران به این منطقه شده است.

در مورد وجه تسـمیه روسـتا بایـد گفت که احتمالا به جوی آبی که در میانه روسـتا قرار دارد مرتبط اسـت. قبل از ورود **امامزاده ابراهیم (ع)**،





روستای تولون

گزارش از سحر شریعتمداری

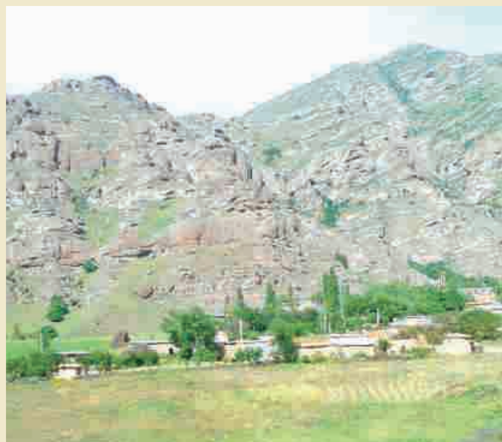
روستای تولون یکی از روستاهای مشهور استان اردبیل اسـت کـه در بخش مرکزی شهرسـتان گرمی در مرز ایـران و جمهوری آذربایجان واقع شده‌اسـت. این روسـتا در ۲۵ کیلومتری جنوب غرب شـهر گرمـی مغان قـرار دارد. روسـتای تولون دارای آب و هوایی کوهسـتانی و خنک در تابستان و سرد و بسیار برفی در زمستان می‌باشد. بارندگی در این روسـتا به قدری است که حتی در خشک‌ترین روزهای سال هم شاهد بارندگی است.

آب و هوای خاص و شـرایط جوی روستای تولون باعث شـده که اکثر سـاکنان آن از اواسط بهار و در ماه های گرم سـال به ویژه مرداد و شهریور به روستا می‌آیند تا از هوای مطبوع آن استفاده کنند و اصطلاحـاً این کار را خوش نشـین می‌نامند. در سایر اوقات سـال که هوا بسیار سرد است، عمده اهالی روسـتا به شـهرهای دیگر همچون تهران، اردبیـل و گرمی جهت فعالیت هـای اقتصادی و اشتغال می‌روند. تولون از روستاهای مهم و تاریخی منطقه مغان اسـت و در زمان حکومت نادرشاه از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

این روستا نزدیک به ۳۰۰ نفر جمعیت دارد که اکثر آنها جزء طایفه **خلیفه لو** هستند.

با توجه به اینکه روسـتای تولون در دامنه کوه واقع شده است دارای معماری زیبا و منحصر بفرد به اصطلاح ماسوله‌ای است و در ردیف روستاهای زیبـای گردشـگری ایـران قـرار دارد. از دیگر ویژگی‌هایی که بر جذابیّت این روستا اضافه کرده است وجود چشمه سارهای آب سرد خودجوش و جوبیار های جاری شده از آنهاست. کوه های قبله داشـی و قلی تاش، و سرچشمه رودخانه تولون که به آن تولـون چایی می گویند، از دیگر جاذبه های طبیعی این منطقه هستند.







محل اصلی روستا کمی دورتر از این جوی بوده است. از آنجا که جر در فرهنگ مازندرانی به جوی آب گفته می‌شود، باور این است که ناجر به معنی دوری و در کنار جوی آب نبودن باشد.

هر ساله این امامزاده پذیرای زائران و مسافران زیادی از اقصی نقاط کشور و حتی کشورهای عربی است. روستای شاه ناجر به برکت این امامزاده شاهد حضور بیش از ۴۰ هزار مسافر در سال است.

اگر قصد سفر به این روستای دیدنی را دارید می توانید از مسیر شهرستان نوشهر، یا مسیر رویا، و یا از بلده نور به این روستا سفر کنید.



رودخانه تولون از شهر می گذرد و در شمال شهرستان گرمی با رود دیگری تلفیق می‌شود و در نهایت به رودخانه بالهارود می‌ریزد.

همچون دیگر جوامع کشور عزیزمان، مراسم تعزیه و شبیه خوانی در روز یازدهم محرم نیز از جایگاه خاصی در روستای تولون برخوردار است و هر ساله جمعیت زیادی از نقاط مختلف کشور برای تماشا و شرکت در این مراسم به این روستا سفر می کنند.

دولان باغی، ایمی خان باغی، سوکسر، علی داشی و مدرسه میرجلیل خاقانی از دیگر دیدنی‌های این منطقه هستند.





غار کتله خور زنجان

در ۱۵۵ کیلومتری جنوب زنجان، در نزدیکی شهر کوچک گرماب، غاری دیدنی واقع شده است. غار کتله خور از نوع غارهای خشکی-آبی است. اولین بار در بهار سال ۱۳۳۱ خورشیدی گروهی از سرشناس ترین کوهنوردان ایران از اعضای باشگاه نیرو و راستی اقدام به کشف و بازدید غار کتله خور کردند.

تا قبل از سال ۱۳۶۵ توجه چندانی به این غار نمی شد. از جمله علتهای این موضوع می‌توان به طولانی بودن دهلیز ورودی، کوتاه بودن سقف آن، مشکلات عبور و مرور و فقدان جاذبه‌ها اشاره کرد تا اینکه در سال ۱۳۶۵ یک تیم از غارنوردان وارد غار شده و بررسی‌ها و اکتشافات بیشتری انجام دادند. از اصلی ترین نتایج این بود که مشخص شد این غار حدود ۱۲۰ میلیون سال قبل شکل گرفته است. غار کتله خور از نظر قدمت تقریباً همسن غار علیصدر همدان است. تنها تفاوت این است که غار علیصدر پر از آب است اما غار کتله خور تقریباً خشک است.

ورودی غار یک دهلیز ۴۰۰۰ متری با سقفی کوتاه و فاقد غار سنگ و چند دهلیز فرعی است. این غار از سه طبقه تشکیل شده و دارای تونل‌های فرعی، استلاکتیت‌ها و استلاکمیت‌ها و ستون‌های بسیار در گذرگاه‌های اصلی است. غار کتله‌خور از لحاظ کیفیت بلورها و قندیلها، زیبایی و تعدد طبقات اولین غار آهکی جهان شناخته شده‌است. خلوص بیشتر آهک‌ها باعث شفاف‌تر بودن قندیل‌ها و بلورها می‌شود.

در حال حاضر این غار به سه بخش فرهنگی، تفریحی و ورزشی تقسیم شده‌است. بخش ورزشی آن تنها مورد استفاده غارنوردان و صخره‌نوردان قرار می گیرد که حدود ۴ کیلومتر است و البته هنوز انتهای آن کشف نشده‌است.

داخل غار قندیل های مخروطی آویزان از سقف‌ها در اثر داشتن ناخالصی ها، رنگ های متنوع به خود گرفته‌اند و آنها که ترکیبات به همراه نداشته و یا کمتر دارند به صورت بلورهای شیشه ای بسیار شفاف مشاهده می‌شوند.

در مورد نامگذاری غار باید بدانید که در بعضی از مناطق غربی ایران به کوه‌های کم ارتفاع **کتله** می گویند و احتمال می‌رود که وجه تسمیه غار نیز به همین علت باشد که غار در یکی از این کوهها قرار گرفته است و خورشید از پشت آن طلوع می کند و به جای کتله خورشید به آن کتله خور می گویند.

این غار زیبا از طریق جاده آسفالته از جاده زنجان- بیجار- گرماب و یا جاده همدان- کبودرآهنگ قابل دسترسی است.





خدایا، هنر چقدر بلند و عمر چه اندازه کوتاه است ● گوته

چیزی که همیشه برایش وقت هست

مترجم: نیلوفر یوسفی

منبع: مجله خانوادگی ریدرز دایجست هندوستان ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۰

*صاحبخانه مهربان

ماجرا از این قرار بود که ساکنان سه ساختمان متعلق به "**کودوری بالالینگام**"، تاجر ۴۱ ساله اهل حیدرآباد در هندوستان دچار مشکل شدند. بیشتر آنها جزو کارگران قراردادی بودند، آنها نه موقعیت پرداخت اجاره بها را داشتند و نه در مورد نحوه سیر کردن شکم خانواده هایشان مطمئن بودند، زیرا کارخانه ها و موسسات تجاری پس از تعطیلی در سراسر کشور بخاطر کرونا یکی یکی تعطیل می شدند و آنها هم دیگر کاری برای انجام دادن نداشتند.

مردم اما باوجود اینکه شغلی برای درآمدزایی نداشتند، باید هزینه هایشان را می پرداختند، زیرا هیچکسی حاضر نبود کار رایگان برای کسی انجام دهد. هنگامی که یکی از مستاجران برای به تعویق انداختن اجاره خانه اش تا زمانی که درآمد او دوباره برقرار شود درخواست کرد، نمی دانست که در جواب چه پاسخی خواهد شنید. صاحبخانه حالا تصمیم مهمی گرفته بود، او در جواب درخواست مستاجرش یک قدم جلوتر رفته و تصمیم گرفته بود نه تنها اجاره بهای او بلکه اجاره کل هفتاد مستاجرش را ببخشد. او در جواب گفت: "من به ۷۰ نفر از مستاجرانم گفتم که آنها مجبور نیستند برای آن ماه یا حتی ماه های بعدی پولی پرداخت کنند".

"بالالینگام" که نام این مرد مهربان است، در سال ۱۹۹۵ برای جستجوی کار از سیر سیلا واقع در تلانگانا به حیدرآباد آمده بود. او می گوید: "در آن زمان فقط ۱۶ سال داشتم که برای فرار از فقر به حیدرآباد آمدم. من با کارهای عجیب و غریب شروع کردم، از جمله کار تمیز کردن میز در یک بار فروش مشروبات الکی". چشمان او با یادآوری روزهای ابتدایی مبارزه خود برای موفقیت اشک آلود می شود. امروز او یک شرکت جوشکاری موفق را اداره می کند که تعداد زیادی از افراد را استخدام کرده و هر روز به تعداد آنها افزوده می شود.



لینگم می گوید: "من اکنون زندگی راحتی دارم، اما نمی توانم گذشته ام را فراموش کنم. من می فهمم و درک می کنم که این افراد آنچه را که من زندگی کردم ده برابر بدتر تجربه می کنند و نمی توانم بی تفاوت باشم. من با انگیزه تمایل به استفاده درست از ثروت پول کسب کردم و حالا وقت ثابت کردن این قضیه است". به همین دلیل لینگام از دریافت اجاره بهای تقریباً ۳،۵ پوندی اش صرف نظر کرده است. او می گوید: "پول در چنین شرایطی مهم نیست. من باید کنار آنها بایستم و این همه کاری است که من انجام دادم."

بسیاری از مستاجران وی اهل روستا و در حال حاضر بیکار هستند. با اعلام این خبر، همانطور که هزاران کارگر مهاجر دیگر در سراسر کشور کارشان را از دست داده بودند و به دلیل عواقب ناگوار آن، آنها نیز سعی در بازگشت به خانه داشتند. لینگام می گوید: "من از تصاویر مهاجران که برای رسیدن به خانه های خود تلاش می کردند وحشت کردم و به مستاجر خود اطمینان دادم که آنها نگران اجاره خانه و مواد غذایی خود نباشند. تنها شرط من این بود که آنها در خانه بمانند و فاصله اجتماعی را حفظ کنند تا ویروس کرونا را شکست دهند."

بدون شک لینگام در مأموریت خود موفق شده است. همه مستاجرانش از قوانین قرنطینه او پیروی می کنند. البته زمانی که وی مسئولیت تأمین نیازهای آنها را بر عهده گرفت برخی از آنها کم کم با بازگشت به کار و با کاهش قرنطینه عمومی، شروع به پرداخت اجاره بهای خود کردند. لینگام می گوید: "**بسیاری از مستاجران هنوز شغل خود را به دست نیاورده اند. من به آنها گفته ام نگران نباشید. فعلا خوشحالم که می توانم کارهایم را خودم انجام دهم و اگر نیاز داشته باشم کارهای بیشتری انجام خواهم داد.**"

*قدم برداشتن برای نیازمندان

وقتی قلبی دارید و می خواهید ببخشید، فقط کافی است کمی همدلی و اراده هم برای از خود گذشتگی داشته باشید تا حماسه بیافرینید. این هم درست همین کاری است که **ویکاس کومار جیسوال** انجام داده است. همه چیز از آنجا شروع شد که جیسوال، به عنوان معاون ناظر و افسر مراقب منطقه صدار در شهر آگرای هندوستان، که مسئول نظارت بر حرکت کارگران مهاجر در امتداد بزرگراه های تحت نظر خود منسوب شد. جیسوال می گوید: "کار ما حفظ قانون و نظم و اطمینان و پیروی از هنجارهای فاصله اجتماعی از سوی مهاجران بود."



او در حین انجام کار هزاران مرد، زن و کودک خسته را می دید که در حال راه رفتن های طولانی، بدون استفاده از هر وسیله نقلیه ای برای رسیدن به روستاهای خود تلاش می کردند. جیسوال که هم از اوضاع و احوال خود دل شکسته بود و هم از دیدن این صحنه های تلخ آزارمیدید مجبور به کمک به آنها شد و از همکارانش خواست تا در این کار به او بپیوندند. او می گوید: "من متوجه شدم که بسیاری از زنان و کودکان پا برهنه هستند و یا کفش های پاره و کهنه ای دارند و در گرمای شدید در جاده های آسفالت و پل های فلزی راه می روند. آنها به وضوح درد می کشیدند، اما مجبور بودند سفر خود را ادامه دهند. آن وقت است که فکر کردیم کفش مناسب برای آنها تهیه کنیم.

بنابراین جیسوال و همکارانش پول مورد نیاز را از منبع درآمد خود و همکارانشان جمع کردند. کمک های سخاوتمندانه آنها در تهیه لوازم مورد نیاز که برای تأمین مهاجران فقیر در راه سفرهای طولانی شان جمع آوری شده بود، بسیار به مهاجران کمک کرد. سپس جیسوال و تیمش دکه هایی را در جاده های گوالیور، فاتح آباد و شمس آباد برپا کردند که مسافران در آنجا توقف می کردند. داوطلبانی که مشغول چادر زدن بودند، از مهاجران دعوت می کردند تا کفش هایی که تیمشان برای آنها تهیه کرده بود را امتحان کنند.

به زودی حدود ۳۰۰۰ جفت کفش توزیع شد. هر مهاجر پس از توقف، یک جفت کفش انتخاب می کرد و به طور رایگان می گرفت و سپس از پرسنل پلیس تشکر می کرد و با لبخندی از راحتی و خوشحالی مسیرش را ادامه می داد. علاوه بر کفش، این گروه ماسک، غذا، آب و سایر وسایل ضروری را نیز توزیع می کرد. او می گوید: "**این کمترین کاری است که ما می توانستیم برای آنها انجام دهیم. لبخندهایشان بزرگترین نعمتی بود که به دست آوردیم.**"

*زن مهربانی که به مسافران در راه مانده کمک کرد

سایسری آکوندی اهل شهر پونا هندوستان، درست پیش از قرنطینه عمومی، در کارناتاکا به ملاقات یکی از دوستانش می‌رفت. این محقق ۲۳ ساله که در دام ممنوعیت سفر در هند افتاده بود، خود را از اینکه نتوانسته بود در هنگام وضعیت اضطراری به کشور برساند و کمک کند، سرزنش می‌کرد. به همین دلیل در خانه همکارانش در آزمایشگاه شیمی، روی روش‌های ابتکاری برای مقابله با این بیماری همه گیر کار کرد. عصر روز ۱۱ می، وی به گروه ۵۰ نفری مهاجران برخورد کرد که توسط پلیس متوقف و مورد بازجویی قرار گرفته بودند. آکوندی متوجه شد که آنها کارگران ساخت راه آهن بودند که پس از قرنطینه عمومی توسط پیمانکاران بی‌انصاف خود رها شدند و حالا در حال رفتن به مهابوب آباد در تلانگانا بودند که بیش از ۶۸۰ کیلومتر از آنجا دورتر بود. آکوندی آن روز را اینطور به یاد می‌آورد: "من فوراً به فکر کمک به آنها افتادم و متوجه شدم که ۱۰ کودک و یک خانم باردار هم در میان آنها وجود دارد."

اولین کار مثبت او ثبت این گروه در یک گذرگاه دولتی بود تا به آنها کمک کند بدون مشکل قانونی از این ایالت عبور کنند. سپس با کمک گروهی به نام انجمن امداد بشر دوستانه، ترتیب تهیه غذای آنها را داد و مقامات راه آهن را متقاعد کرد که اجازه دهند مهاجران در ایستگاه اودوپی بمانند تا ترتیب حمل و نقل آنها فراهم شود.



بعد آکوندی توجه خود را به زنان معطوف کرد واسیدفولیک وویتامین‌ها را برای خانم باردار و همچنین وسایل بهداشتی و داروهای لازم دیگر را برای بقیه مهیا کرد. در کنار این کارها وی به ارسال نامه‌های مکرر به دستگاه‌های دولتی و دفتر رئیس دولت کارناتاکا و سایرین، به دنبال جلب توجه و کمک به مهاجران بود. روزها و شب‌ها هیچ پاسخی برای نامه‌های او وجود نداشت، اما او تسلیم نشد. سرانجام تلاش‌های بی‌وقفه او نتیجه داد. آکوندی توانست بودجه‌ای از دولت تلانگانا دریافت کند تا از طریق سرمایه گذاری گسترده، هزینه سفر مهاجران به شهرهایشان را پرداخت کند.

در ۱۹ ماه می، که فقط هفت روز از رهگیری مهاجران می‌گذشت، اولین گروه خوش شانس مهاجران را در حالیکه با تشکر فراوان از او خداحافظی می‌کردند راهی خانه کرد و آنها خوشبختانه تا ۲۰ می سالم به خانه‌های خود رسیدند. او به ما گفت: "برخی از آنها هنوز تصاویر خود و خانواده هایشان را برای من می‌فرستند." پس از آن، آکوندی به جای خروج از مانیپال پس از اتمام قرنطینه، برای کمک به سایر مهاجران گرفتار مانده در منطقه ماند. در واقع حدود ۳۰۰۰ نفر برای رسیدن به خانه‌های خود در آسام، جارخند، اوتار پرادش، بنگال غربی و سایر ایالت‌ها هنوز آواره بودند. او در منطقه ماند تا به افراد کمک کند راحت‌تر به خانه هایشان برسند.

*فرزندان سرنوشت

نیراژ مورمو پسر یک کشاورز متواضع، طی چند ماه گذشته، برای کمک به پدرش ساعت هفت صبح راهی مزارع برنج می‌شد. پس از آن، برای آموزش به یکی از مدرسه‌های دلیاکرام، روستای قبیله‌ای خود می‌رفت تا به گروه کوچکی از دختران و پسران که با نگرانی در انتظار ورود او بودند درس بدهد. خیلی از کودکان به آموزش‌های اضافی نیاز داشتند و او در طول روز، برای برگزاری کلاسهای گروهی بیشتر از خانه‌های روستایی بیشتری بازدید می‌کرد. بسیاری از افراد در دنیا این کارها را انجام می‌دهند اما این جوان ۲۲ ساله مورد غیر عادی است و به همین دلیل از برندگان جایزه امسال "دیانا" که به یاد پرنسس ولز و برای تکریم جوانان الهام بخش ایجاد شده است را دریافت کرد. مورمو نه سال پیش، یک کودک کار بود که به دلیل فقر و شیوه‌های استثماری مجبور به کار کردن در معدن بود. او می‌گوید: "من تا زمانی که به یاد دارم با مادر و خواهرم برای کار به معادن می‌رفتم. مردم در آنجا کار می‌کنند چون راه دیگری برای تغذیه خانواده خود ندارند". مورمو می‌گوید: هنگامی که یک برنامه حمایت از حقوق کودکان در آن منطقه اجرا شد، اوضاع کاملاً تغییر کرد. این طرح مردم را تشویق می‌کرد کودکان را به جای کار به مدارس محلی بفرستند و به آنها یاد می‌داد چگونه آموزش کلید شکستن چرخه محرومیت اقتصادی و اجتماعی است. متقاعد کردن والدین مورمو برای کنار گذاشتن درآمد ناچیز پسرشان از معدن یک کار خیلی سخت بود، اما ممکن شد. او می‌گوید: "من ناامیدانه می‌خواستم درس بخوانم." و در نهایت در سن ۱۴ سالگی تمام وقت مدرسه رفتن را شروع کرد و حالا مشتاق جبران وقت از دست رفته‌اش بود. به طوری که از نظر تحصیلی با سایر دانش آموزان همسن خود هم سطح شده هر روز حدود ۱۳ تا ۱۴ ساعت مطالعه می‌کرد. او در این راه همچنین ۱۲ کودک دیگر را از کار در معدن نجات داده و آنها را در مدارس دولتی مجاور ثبت نام کرد. امروز، مورمو یک مدرسه دولتی را اداره می‌کند که در آینده به ۱۵۰ دانش آموز آموزش می‌دهد. این مدرسه که در سال ۲۰۱۸ تأسیس شده، فقط با ۳۰ دانش آموز شروع به کار کرده. مورمو که خود در حال تحصیل در رشته لیسانس علوم سیاسی است می‌گوید: "ما به بچه‌ها تا کلاس هشتم آموزش می‌دهیم و آنها را به خوبی آماده می‌کنیم تا بتوانند در مدرسه دیگری در کلاس ۹ هم پذیرش شوند." مدرسه آنها از زمان اعلام قرنطینه سراسری در سراسر کشور توسط نخست وزیر بسته شده اما مورمو در جلسات کوچکتر و خانگی کلاس‌های خود را سر پا نگه داشته است. او حالا سعی می‌کند روی کسانی که کمی بیشتر به کمک نیاز دارند تمرکز کند. مورمو به طور کاملاً رایگان به بچه‌ها آموزش می‌دهد، اما والدین آنها هر زمان که بتوانند با هر آنچه در توان دارند لطف او را جبران می‌کنند. او می‌گوید: "هنگامی که من مدرسه را شروع کردم، مردم روستا مقاومت می‌کردند. می‌دانستم که آوردن همه به این سمت زمان می‌برد. امروز، والدین در روستای مادر مورد شایستگی تحصیلات آگاهی بیشتری دارند و همکاری کامل را انجام می‌دهند." وی حتی موفق شده با پرداخت ماهیانه ۳۰۰۰ پوند معلمی را از یک روستای همسایه استخدام کند.

امسال برای مورمو بسیار پر حادثه بوده است. او اوایل ماه مارس ازدواج کرد. همسرش لالیتا، ۲۰ ساله، دانشجوی سال دوم لیسانس است. مورمو می‌گوید: "او در انجام کارها به من کمک می‌کند". خواهر لالیتا که زمانی یک کارگر زیر سن قانونی بوده هم اکنون در حال ادامه تحصیل است. از اول اوت، سهولت در محدودیت‌های کرونایی اجازه می‌دهد تا مورمو کلاس‌های خود را در یک ساختمان مدرسه دولتی جدید، جایی که حدود ۸۰ کودک در آن تحصیل خواهند کرد منتقل کند.



جشن‌ها دوستی را در بین مردم زیاد می‌کند.

● پیوند ترک

بر اساس سرگذشت: شاهرخ-فرشید، خسرو

شب نشینی‌های زنجیر

محسن طیب

داخل "بند" مثل همیشه شلوغ بود. چند نفر دور هم جمع شده بودند و یک نفرشان ترانه‌ای کوچه بازاری را-آن هم با صدایی زیباتر از خواننده اصلی-می خواند و بقیه دست می‌زدند و می‌خندیدند. دوتیم ده نفره هم روبروی هم نشسته بودند و "گل یا پوچ" بازی می کردند و... بقیه هم یا برای هم جوک تعریف می کردند و یا همدیگر را سر کار می گذاشتند و... هر چه بود، همه مشغول بگوبخند بودند تا من برای هزارمین بار درآن سه روزی که به زندان افتاده بودم از خودم بپرسم:"این آدمها چطوری می‌توانند اینقدر خوشحال و بی‌خیال باشند، اگر داخل زندان نبودند که لابد هر روز جشن می گرفتند!"

از سر و صدا و خنده‌های بلندزندانی‌ها کلافه شدم و برگشتم داخل سلول خودم و روی تخت ولو شدم. چند نفر دیگر از هم سلولی هایم نیز سرشان توی کار خودشان بود و حرف نمی‌زدند، غیر از **مرتضی** که طبق معمول یک جدول دستش بود و مثلاً مشغول حل کردن "جدول کلمات متقاطع " بود! می گویم "مثلاً" چون همه سوالات را از بقیه می‌پرسید و تمام زحمتی که خودش می کشید آن بود که از مداد استفاده کند و پاسخی را که از بقیه می‌شنید در خانه‌های جدول بنویسد. مثل آن لحظه که بعداز چند ثانیه فکر کردن سرش را بالا کرد و پرسید:ببخش مهندس، جواب این سوال رو می‌دونی،دو حرفی، مایه حیات؟...**خسرو** که مشغول خواندن کتاب بود و همه زندانیان او را با عنوان "مهندس" صدا می کردند، دهانش را باز کرد و هنوز "آب" را به زبان نیاورده بود که "**فرشید**" که بیرون سلول ایستاده اما گوشش اینطرف بود، داخل شد و جدول را از مرتضی گرفت و گفت:یعنی من به این نتیجه رسیدم که اگر تمام گاوهای دنیا رو جمع کنیم و از بچه هاشون تست "آی کیو" بگیریم، این مرتضی از همه گوساله‌های عالم، الاغتره!بقیه خندیدند و مرتضی که به اتهام جعل پاسپورت زندانی شده بود با قیافه‌ای حق به جانب گفت: "ندانستن عیب نیست آقا فرشید"

-حرف نزن وگرنه این مجله جدول رو فرو می کنم تو حلقت مرتضی!

این را فرشید-که تنومند بود و بامعرفت-گفت، مرتضی چیزی نگفت، اما خسرو با لبخند گفت:"ولش کن آقا فرشید..." و هنوز حرفش تمام نشده بود که فرشید کنارش نشست و گفت:نوکرتم هستم مهندس، ولی این بچه روی مخم داره راه میره، فکرش رو بکن هر روز داره جدول حل می کنه، همه سوالاتش رو هم از بقیه می‌پرسه، اونم ساده ترین سوالها که اعصاب آدمو داغون می کنه...

مهندس لبخند زد. مرتضی همچنان معتقد بود "ندانستن عیب نیست و نپرسیدن عیب است" فرشید نگاهی به من انداخت و از داخل ساکش که روی تخت بود یک بسته "ویفر" به طرفم انداخت و گفت: "نوش جان" اما من بیسکوییت را پس دادم و تشکر کردم وگفتم: "نمی خورم" که فرشید داد زد: "غلط می کنی... مگه دست خودته؟ بازش کن بخور" و بعد رو به خسرو ادامه داد:مهندس، سه روزی که اینجاست غیر از آب هیچی نخورده و لب به هیچی نزده.... شما یک چیزی بهش بگو!

خسرو سر تکان داد و از من پرسید:"میگن زندانی مالی هستی، درسته؟"...بی آنکه نگاهش کنم پاسخ دادم: "بله، به خاطر نپرداختن مهریه..."

مرتضی با لودگی گفت: نگاه کن ما با کی همبند هستیم!"فرشید که چشم غره رفت مرتضی ساکت شد، رو به من گفت:

-یعنی تو هم از این جوونای عاشق هستی که به تعداد سال تولد عشقشان سکه مهریه کردند و حالا عشقشان تو زرد از آب دراومده و مهریه رو به اجرا گذاشته؟ نمی‌دونم دخترای امروز چرا اینقدر هفت خط شدن؟... با نگاهی که رنجیدگی‌ام را نشان بدهد خیره‌اش شدم. مهندس لبش را گزید تا فرشید عذرخواهی کند. بعد هم "ویفر" را باز کرد و به طرفم گرفت و گفت: "لطفاً میل کن تا بفهمم منو بخشیدی داداش"لبخند زدم و تکه‌ای ویفر را به دهان گذاشتم و گفتم:نه...، من فقط پنجاه عدد سکه مهر کردم، اما خب همین مقدار رو هم ندارم بپردازم.

-زرشک...، واسه مهریه و پنجاه تاسکّه افتادی زندان؟ خیلی افت داره بابا...

این را مرتضی گفت. فرشید مجله جدول را به آرامی کوبید روی بازویش و گفت: "تو ساکت باشی نمیگن لال هستی" خودش هم سکوت کرد، اما مهندس پرسید: "واقعاً برای مهریه اینجا هستی؟ یعنی هیچ کس رو نداشتی که برات یک "گلریزان" راه بندازه؟ یا مثلاً چهار تا رفیق یا بزرگتر فامیل که جمع بشن و این پول رو جمع کنند، یا لااقل با زنت حرف بزنند و راضیش کنند که رضایت بده؟

آهی کشیدم و همانطور که با بسته ویفر بازی می کردم پاسخ دادم:هیچکس را جز یک پدر پیر و مریض ندارم، که آن بیچاره اولاً آه ندارد که با ناله سودا کند، ثانیاً من کاری باهاش کردم و جوری دلش رو شکستم که اگر در توانش هم باشه،مطمئن هستم هیچ کاری برایم نخواهد کرد. از همه مهمتر اینکه پدرم اصلاً خبر ندارد که من داخل زندان هستم، یعنی خودم بهش نگفتم...

اینها را گفتم و بغض در گلویم نشست و مجبور شدم سکوت کنم. فرشید سر تکان داد و گفت:عجب... عجب، پس تو جزو دسته دوم زندانی‌هایی هستی که آدم باید برایشان دل بسوزونه، درسته؟... معنی حرفش را نفهمیدم. نگاهش کردم تا خودش توضیح بدهد و گفت:

-به آقا مهندس گفتم، یعنی به همه گفتم که به نظر من، آدم بین زندانی‌ها باید فقط واسه دو دسته دل بسوزونه، جماعت اول دور از جون شما، آدمهای بیشعور هستند، یعنی کسانی که از فرط نفهمی و بیشعوری کارهایی می کنند که میفتن زندان، نمونه و شاهد زنده‌اش همین مرتضی جزو آن دسته از افرادی است که به خاطر نفهمی اینجاست، ناگفته نمونه که مرتضی یکی از ماهرترین جعل کننده‌های ایرانه، اما اگر بهت بگم چطوری و چرا-به خاطر پاسپورت-گیر افتاده، یا می‌خندی یا فکر می کنی من دروغ می گم، قضیه از این قرار بوده که این آقا مرتضی با اینکه فقط ۲۳ سال سن داره، اما تمام فیلم‌های آن هنرپیشه قدیمی، یعنی خدابیامرز رضا بیک ایمانوردی" را چند دفعه دیده. به قول خودش عاشق اونه. اما قضیه گیر افتادنش خیلی جالبه، این آقا مرتضی که گفتم یکی از حرفه‌ای‌ترین جعل کننده‌های پاسپورته، بعد از اینکه واسه ده بیست نفر پاسپورت جعل می کنه و پولهاش رو جمع می کنه، تصمیم می گیره برای خودش هم که سربازی نرفته و پاسپورت نداشته، یک گذرنامه جعلی درست کنه، که همین کار رو هم می کنه، اما به خاطر عشقی که به آن مرحوم داشته، پاسپورت خودش رو به همان نام، یعنی "رضا بیک ایمانوردی" جعل می کنه، ولی چون بیشعور بوده، تمام مشخصات اون خدابیامرز روهم تو گذرنامه‌اش می‌نویسه؛ واسه همین پلیس گذرنامه در فرودگاه با دیدن این پاسپورت بهش شک می کنه و گیر میفته!...بچه‌های داخل بند با اینکه همگی از این ماجرا باخبر بودند، اما از نحوه تعریف کردن ماجرا توسط فرشید، از خنده ریسه رفتند و فرشید ادامه داد:و اما دسته دوم زندانی‌هایی که آدم براشون باید دلسوزی کنه، افراد تنها و بی کس هستند که بهشون میگن بی‌ملاقاتی! واسه همین اول صحبتم گفتم تو جزو دسته دوم هستی آقا شاهرخ...سکوت کردم و سر تکان دادم و گفتم:درست میگی آقا فرشید، ولی اگر یک دسته سوم هم اضافه کنی، من جزو آن دسته هستم که بهشون میگن دروغگوهای بی‌معرفت، یعنی چون دروغ گفتند زندانی شدن، و چون بی‌معرفت هستند بی‌ملاقاتی میشن!

دلی که دست گیر آدمیان نمی شود، دل نیست ●دیو

همه سـکوت کردند و معلوم بود که مشـتاق شـنیدن حرفهایم هستند. وقتی سـکوت را کِش دادم فرشید، غرولند کنان گفت:زیرلفظی می‌خوای جوون؟خب حرف بزن دیگه؟

خسرو لبخندی تحویلم داد و گفت:"حرف بزن، سبک میشی **آقا شاهرخ!**"من که در سه روز گذشته حتی یک کلمه هم سـخن نگفته بودم، در همان یک سـاعتی که بین آن جمـع بودم و حرفهایشـان را شـنیدم، انگار یخم باز شد، گویی سالهاست آنها را می‌شناسـم و از گفتن آنچه که برای خودم هم مایه شرمندگی بود دیگر خجالت نمی کشیدم! و گفتم...

***

پـدرم کارگر بـود، یعنی صبحها تـوی بازار با چرخ دسـتی یا روی شـونه هاش حمالی می کرد و اجناس مردم رو اینطرف و آنطرف می‌برد، شـبها هم که بـازار تعطیل می‌شـد و از کار خبری نبود، بـا یک "چرخ تافی" راه می‌افتاد تـوی خیابانها و خوراکی به مردم می‌فروخت؛ از لبو و باقالی و شلغم گرفتـه تا هندوانه و گوجه و پیاز، شـبها که به خانه می‌رسـید و من ترکهای دسـتهاش رو می‌دیدم و موقعـی که پاهـاش رو می گرفت زیـر آب داغ تا خسـتگیش در بره، از ناراحتی بغض می کردم، اما برخلاف من، پدرم، تا چشـمش به من می‌افتاد که دارم درس می‌خوانم چشمهاش از خوشحالی برق می‌زد و می‌خندید و می گفت:ای خدا میشه روزی رو ببینم که پسـرم باعث افتخار من شـده؟و من هر شـب پاسـخ می‌دادم: "پدر جان مطمئن باش بالاخره یک روز می‌رسـه که نمی گذارم کار کنی و همه زحماتت رو جبـران می کنم"هر بار که این را می‌گفتم پدرم کـه جای خالی مادر مرحومم را نیز پر کرده بود.باخنده گفت:من همین که خوشبختی تو رو ببینم کافیه شـاهرخ جان، دیگه چیز دیگه‌ای نمی خوام..."

اتفاقـاً پدرم قدمهـای اول موفقیت مرا هم دید، وقتی در دانشگاه قبول شـدم، به تمام همسایه‌های آن محله قدیمی شـیرینی داد، اما افسـوس که من بی‌معرفت بودم، یعنی وقتی سـال دوم با "**شراره**" آشنا و عاشقش شدم، دیگر هیچ چیز و هیچکس را نمی‌دیـدم، شـراره یـک پارچـه خانم بود و حسـرت جواب سـلام شـنیدن از او، به دل تمام بچه‌های دانشـگاه مانـده بـود. آن روزها من یک شـغل خوب هم پیدا کرده بـودم و وضع مالی‌ام بد نبود، یعنی در یک شـرکت به صـورت نیمه وقت کار می کردم. مدیرعامل شرکت که آدم خوبی هم بود، سوای آن شـرکت در بازار بورس هم فعالیت می کـرد، چند ماه که گذشـت، **آقای فخار** "مدیرعامل" شرکت یک روز مرا صدا کرد و گفت:"من از تو خوشم اومده پسر، به نظرم حلال و حرام حالیت میشـه و سـر سفره پدر و مادر بزرگ شدی، واسه همین می‌خوای "کارگزار" من در بورس بشـی؟ مخصوصاً مواقعی که چند ماه باید برم اروپا و پیش بچه هام بمونم، به یک نفر نیاز دارم که مورد اعتمادم باشه و بهش بگم چه سهامی رو بخره و چه زمانی بفروشـه، حقوقت رو هم اضافه می کنم، حاضری برای من کار کنی؟"اول فکر کردم آقای فخار شـوخی می کند، اما او واقعاً این موقعیت را برایـم فراهم کرد و طـوری مورد اعتمادش قرار گرفتـم که حتی وقتی می‌رفت خارج، کلید خانه‌اش را به من می‌داد تا به منزلش سـر بزنم! وضع مالی خوبی پیدا کردم و لباسـهای شیک می‌پوشیدم و با ماشین آخرین مدل آقای فخار می‌رفتم دانشگاه و...

اینطوری بود که کم کم جای خودم را در قلب شراره باز کردم، البته او اصلاً چشـمش دنبال مال و ثروت من نبود، حتی روزی که پیشنهاد ازدواجم را پذیرفت فقط یک شرط برایم گذاشت: "شاهرخ من فقط از تو یک چیـز می‌خوام، هرگز به من دروغ نگو!"من هم بهـش قول دادم که هیچ وقـت دروغ نگم، اماخیلی دیر شـده بود، چون من خودم را یک جوان ثروتمند معرفی کرده بودم و حتی به او گفته بودم خانه آقای فخار مال خود من اسـت! شراره هم دختر صادق و سـاده‌ای بود و همه دروغهای مرا باور کرد، که البته بزرگتریـن دروغم این بود که گفتـم: "پدر و مادر من هر دو فوت کردند" طفلک شـراره دلش بیشتر برایم سـوخت و واسه همین خیلی بی‌دردسر رفتیم محضر و عقد کردیم. او حتی مقابل خانواده اش- که آدمهای فرهنگی بودند-ایستاد. یعنی آنها می گفتند باید در مورد من بیشـتر تحقیق کنند، ولی شـراره محکم ایسـتاد و گفت: "من به شاهرخ اعتماد دارم" و اینطوری بود که با هم ازدواج کردیم، اما راسـت گفتند که با دروغ اول، وارد اتوبانی میشـی که برای جبـران آن دروغ باید صد تا خلاف دیگه هم بکنی! من هم دچار همین بلا شدم، یعنی وقتی پدرم فهمید قراره ازدواج کنم و از خوشـحالی بال درآورده بود، دل پیرمرد را شکستم و هر طوری بود حالیش کردم که: "پدر جان فعلاً بهتره شـما با شراره روبرو نشی، من بهش گفتم شما فوت کردی، پس اجازه بده چند ماه بگذره و آرام آرام واقعیت رو بهش بگم!"

حرف آن روز پدرم رو فراموش نمی کنم که زل زد تو چشمانم و گفت:"پس خجالت می کشی بگی پدرت بارکـش بازاره؟"پدرم این را گفت و دیگر حرفی نزد. رفت و من هم چنان غرق در خوشبختی بودم که اصلاً پدرم را فراموش کردم و...

که ناگهان همه چیز نابود شد! کارمندان شرکت که از ابتدا هم به موقعیت من حسادت می کردند، وقتـی فهمیدند هفته‌ای دو سـه بار زنم را به خانه مدیرعامـل می‌برم، همه چیز را به آقای فخار -که آن روزها در اروپا بود-خبر دادند و یک شب که با شراره در خانه نشسته بودیم، آقای فخار وارد شد و مقابل چشم شراره به من گفت: "خیانت در امانت از دزدی هم بدتره... وقتی چندماه توی زندان آب خنک بخوری متوجه میشی که هیچکس با دروغ گفتن خوشـبخت نمیشه" و بعد در باز شد و وکیل آقای فخـار که حکم جلب برایـم گرفته بود، مرا به مأموری که آورده بود سـپرد! شـراره که تازه فهمیده بود چه اتفاقی افتاده، همانطور که لوازمش را جمـع می کرد تا برود گفت: "بـه خدا اگر گفته بودی لباسی هم که تنت هست مال خودت نیست، باز هم زنت می‌شـدم، اماتو بدتریـن کار دنیا رو انجـام دادی، هم فریبم دادی و هم دروغ گفتی، تو غرور منو جلوی خانواده‌ام لِه کردی...!"

فـردای آن روز وقتی به فکر گرفتن رضایت از آقای فخار بودم، شـکایت شراره و خانواده‌اش هم ضمیمه پرونده شـد، یعنی هـم به جرم فریبکاری و هـم پرداخت مهریه افتادم زنـدان و الان اینجا هسـتم. من خلاف کردم و راضی هستم که تاوان بدهم، حتی اگر تا آخر عمر زندانی بشـم، اما فقط دلم برای پدرم تنگ شده که نه او از من خبر دارد و نه من از او باخبرم!...

حرفهایم که تمام شـد، سکوتی سنگین سلول را پر کرد. از نگاه بقیه زندانیان می‌توانستم بفهمم که از من متنفر هستند. من داخل زندان و مقابل تعدادی خلافـکار، از آنها خجالت می کشـیدم! سـکوت را فرشـید شکسـت و گفت:"غصه نخور آقا شاهرخ، همه آدمها گاهی اوقات حماقت می کنند، اگر قصه حمایت منو بشـنوی به خودت امیدوار میشی، این وسـط تنها کسی که بی گناه افتاده زندان آقا خسرو اسـت که بدجور باخته!"فرشـید راست می گفت، داسـتان زندگی مهندس خیلی تلخ بود، حتی تلخ‌تر از زندگی فرشید!تنها شیرینی روزهای زندان، گره خوردن زندگی من و فرشید و مهندس بود!

ادامه و پایان ماجرا در شماره آینده



از هر دری سخنی

۱۲۵۰۰ طلاق، کمتر از یک سال...



سازمان ثبت احوال اعلام کرده که در سال گذشته بیش از ۱۲ هزار و پانصد مورد طلاق در کشور ثبت شده که زوجین کمتر از یک سال زن و شوهر بوده‌اند. گرچه این رقم در مقام مقایسه با بیش از ۱۷۴ هزار طلاق ثبت شده در سال ۹۸ کمتر از ده درصد آمار طلاق است اما اگر در نظر بگیریم که حاصل این طلاقها ۶۳۰۰ زن مطلقه جوان است که آسیب پذیری بیشتری نسبت به مردان دارند بیشتر متوجه وخامت ماجرا می‌شویم. ضمن اینکه این همه جدایی آن هم در کمتر از یک سال زندگی مشترک نیازمند آسیب شناسی جدی است.

اما مساله عجیب‌تر ماجرای آمار طلاق سال قبل، جدایی نزدیک به هفت هزار و سیصد زوجی است که با وجود حدود سی سال زندگی مشترک از یکدیگر طلاق گرفته اند(یعنی نزدیک ۱۵ هزار زن و مرد) البته در این آمار نیامده که در این طلاقهای قابل توجه چند هزار کودک نوجوان، مجبورند عنوان فرزند طلاق را از این پس با خود یدک بکشند.

افزایش نجومی هتل ترامپ!

ایسنا به نقل از روزنامه ایندیپندنت نوشت: به خاطر در نظر گرفتن احتمال پیروزی دونالد ترامپ، رئیس جمهور در حال کناره‌گیری آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ و تحلیفش، ماه‌ها بود که رزرو اتاق در این هتل برای تاریخ ۱۶ تا ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ امکان‌پذیر نبود اما این هتل اخیراً به دنبال پیروزی بایدن، امکان رزرو اتاق برای این بازه زمانی را باز کرد.

امکان رزرو اتاق‌ها ابتدا با هزینه‌ای بالاتر از حد معمول باز شد و هزینه اقامت در سوئیت‌های هتل ترامپ تقریبا با یک افزایش سه برابری از شبی ۸۸۶ دلار به ۲۲۲۵ دلار افزایش یافته است.

وب‌سایت این هتل در حال حاضر می گوید



مهمانانی که در هفته تحلیف جو بایدن، رئیس جمهور منتخب آمریکا به این هتل می آیند باید حداقل دو شب اقامت را رزرو کنند آن هم در شرایطی که ارزان‌ترین اتاق‌ها برای تاریخ ۱۹ و ۲۰ ژانویه شبی ۲۲۲۵ دلار است. هزینه اقامت در این هتل در روزهای دیگر ماه ژانویه به طور میانگین شبی ۴۳۶ دلار است.

هتل بین‌المللی ترامپ تنها هتل در واشنگتن نیست که به بهانه مراسم تحلیف هزینه‌های اقامت را افزایش داده است. اما در حال حاضر هزینه اقامت در هتل ترامپ از اکثر رقبا بالاتر است.

تصمیم برای باز کردن امکان رزرو هتل ترامپ در تاریخ‌های پیرامون مراسم تحلیف جو بایدن کاملا مغایر با تصمیم صاحب آن برای امتناع از قبول نتایج انتخابات ۲۰۲۰ است.

ترامپ و تیمش بارها ادعای تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ را مطرح کرده و بیش از ۵۰ مورد شکایت قانونی با هدف ابطال نتایج این انتخابات تنظیم کرده‌اند. اگرچه اکثر این شکایت‌ها یا رد شده و یا کنار گذاشته شده‌اند.

گزارشات مختلفی پیرامون برنامه‌های دونالد ترامپ برای ۲۰ ژانویه وجود داشته است اگرچه در حال حاضر بعید به نظر می‌رسد که وی سنت اخیر برای شرکت در این مراسم به منظور واگذاری علنی قدرت را به جای آورد.

اوایل سال جاری میلادی سازمان ترامپ برنامه‌ها برای فروش هتل بین‌المللی ترامپ در واشنگتن را اعلام کرده بود اما روزنامه واشنگتن پست به نقل از منابعی گزارش داده که این برنامه‌ها به خاطر فروپاشی بازار به تعویق افتاده‌اند.

حقوق ۳۲ میلیونی برخی از بازنشستگان در سال ۹۸

صندوق بازنشستگی که ازجمله پرداخت کنندگان حقوق‌های نجومی در سال‌های قبل بوده، در سال ۱۳۹۸ نیز به برخی از بازنشستگان ماهانه بیش از ۳۲ میلیون تومان حقوق داده است.

نسیم‌انلاین:در لایحه بودجه سال آینده دولت نزدیک به ۸۰ هزار میلیارد تومان به صندوق بازنشستگی کشوری کمک خواهد کرد. نکته جالب اینکه این صندوق که ازجمله پرداخت کنندگان حقوق‌های نجومی در سال‌های قبل بوده، در سال ۱۳۹۸ نیز به برخی از بازنشستگان ماهانه بیش از ۳۲ میلیون تومان حقوق داده است.

بانک آینده ایران‌مال را بازهم به خودش فروخت!

به گزارش «نود اقتصادی» چندی پیش بانک آینده ۱۰۰ درصد سهام شرکت توسعه بین‌الملل



ایران‌مال را به ارزش پایه ۸۵ هزار میلیارد تومان به فروش گذاشته بود که براساس اطلاعیه جدید، این بانک طی مزایده‌ای ۳۵ درصد از سهام شرکت توسعه بین‌الملل ایران‌مال را به ارزش ۷/۲۹ هزار میلیارد تومان به شرکت حامی کیان سازه واگذار کرد.

براساس آگهی مزایده، ۲۰ درصد از مبلغ مورد توافق معادل ۹/۵ هزار میلیارد تومان سهام بورسی رایج‌المعامله به بانک انتقال می‌یابد و الباقی طی بازه زمانی مشخص دریافت خواهد شد.

قابل ذکر است بررسی اطلاعات و آگهی‌های منتشر شده از شرکت حامی کیان سازه در روزنامه رسمی نشان می‌دهد سهامداران این شرکت پنج شرکت زیرمجموعه و تودرتوی بانک آینده یعنی شرکت‌های مسکن‌سازان بهشت پویا، پارس سرمایه تابا، بازآفرین ابهر نیکو، آرتا تجارت خزر و توسعه کسب‌وکار باتیس هستند. به عبارتی بانک آینده در یک معامله درون گروهی، ایران‌مال را بار دیگر به خودش فروخته است. نکته پرابهام دیگر، این است که بانک آینده نحوه و مدت زمان تسویه حساب را مشخص نکرده است.

بازتاب خودکشی یک کودک کار

هفته گذشته، خبر خودکشی یک جوان ۱۸ ساله حسابی سر و صدا کرد.

نه خودکشی یک جوان در کشور خبر شگفت و عجیبی است و نه حتی خودکشی یک کودک کار...

اما چرا این یکی اینقدر حساس شد؟

تابستان ۶ سال پیش که علیخانی را با ماه عسل می‌شناختیم او در یک برنامه چند کودک کار را دعوت کرد که یکی از آنها همین آقا رضایی بود که خبر خودکشی‌اش پخش شد، وقتی علیخانی از او می‌پرسد آرزویت چیست؟ او که در آن وقت ۱۲ سال بیشتر نداشت، گفت: هیچ آرزویی ندارم



و هرگز به این مساله فکر نکرده‌ام. چرا که آنقدر صبح تا شب سر کار بوده‌ام که هیچ وقت زمان کافی برای آرزو کردن نداشته‌ام و نتوانستم اصلاً به آرزو فکر کنم... آن زمان این برنامه حسابی خبرساز شد و خیلی‌ها هم درباره‌اش صحبت کردند و قولهای آنچنانی دادند. حتی او پسربچه معروفی هم شد که حرف جالب و تامل برانگیزی زد اما پس از آن ظاهراً هیچ اتفاقی برایش نیفتاد و زندگی‌اش همانی بود که بود اما با یک تغییر. رفته رفته وقتی دید خیلی زود فراموش شده دچار یاس و افسردگی هم شد و نتوانست در قالب قدیمی‌اش دوام بیاورد. کاوه معین فر در عصر ایران در همین رابطه نوشت:الان هم معلوم نیست که چرا و چگونه خودکشی کرد؟ زیباترین جمله را خود رضا گفت وقتی علیخانی از او پرسید تو الان آرزوت چیه؟ رضا جواب داد: "من هیچ آرزوی ندارم، چرا؟ چون وقت نکردم بهش فکر کنم، صبح تا شب سر کار بودم اصلاً نتونستم بهش فکر کنم."

حتی انگار کسی وقت نکرده است بیشتر از این ۲ سطر هم درباره خبر فوت او چیز دیگری بیابد و منتشر کند.ولی باید به جمله رضا این را هم اضافه کرد که نه خودت نه هیچ کس دیگری وقت نکرد به آرزوی تو فکر کند! چرا؟ چون همه درگیر بودند و وقت نداشتند، انگار هیچ کسی نیست که به این کودکان و آرزوهای آنها فکر کند. در این ۶ سال همه یا خواب بودیم یا مشغول.این‌قدر موضوعات برای دعوا و درگیری جناحی و فراجناحی ؛ شخصی و غیر شخصی در این مملکت وجود دارد که هیچ کسی نیست دیگر به آرزو و رویا که سهل است به زنده بودن و زنده ماندن شما فکر کند.

چه باید کرد جز حسرت و افسوس؟!

متأسفانه بعد از این حادثه دیگر برای رضا هیچ کاری نمی‌توان کرد ولی آیا فقط همین یک رضا بی‌آرزو بود؟در تیر ماه ۹۸ حناچی شهردار تهران در همایش روز جهانی مقابله با کار کودک اعلام کرد: براساس داده‌های مرکز مطالعات راهبردی وزارت کار از حدود ۹ میلیون کودک ۱۰ تا ۱۷ سال، ۴۰۹ هزار کودک فعال در عرصه کار یا در جستجوی کار در کشور شناسایی شده‌اند که ارتباط مستقیمی با فقر در خانواده دارد.

این آمار رسمی و متعلق به سال قبل اعلام شده است که قطعاً تعداد کودکان کار بیشتر از این عدد است، به دلیل اینکه اغلب کودکان کار هیچ گونه ثبت هویتی ندارند؛ آمار دقیقی در این زمینه نمی‌توان ارائه کرد، اما برای همین ۴۰۹ هزار کودک برنامه‌ای داریم؟بیایید به بچه‌های دیگری فکر و توجه کنیم که آنها هم وقتی برای فکر کردن، آرزو کردن، رویا داشتن و... ندارند.

ای کاش این کوچ رضای ماه عسل یک تلنگری باشد برای همه ما از وزارتخانه‌ها، نهادها، سازمان‌ها، دستگاه‌های امنیتی و انتظامی گرفته تا هر شخصی که از کنار یک کودک بی‌آرزو رد می‌شود یا یک کودک بی‌آرزوی دیگر را می‌بینند. این جمله: "به امید روزی که دیگر در هیچ کوچه‌ای، هیچ خیابانی، هیچ شهری و هیچ کشوری شاهد کار کردن کودکان نباشیم" همیشه در تمام مراسم‌ها، همایش‌ها، جلسه‌ها و... با موضوع کودک و کودک کار بر زبان همه جاری می‌شود. ولی در واقعیت هر روز کودکان کار بیشتری را می‌بینیم و عادت کرده‌ایم به دیدنشان و بی‌تفاوت عبور کردن از کنارشان.

صندوقهای بازنشستگی و بودجه

اگر همین حالا فکری به حال صندوقهای بازنشستگی نشود در فاصله ای چند ساله به بحرانی بزرگ و غیرقابل مهار برای کشور تبدیل می‌شود. در بودجه امسال رقم کسری این صندوقها که از محل بودجه عمومی کل کشور تامین شد بیش از ۸۵ هزار میلیارد تومان بود که این رقم در سال آینده و در بودجه ۱۴۰۰، بیش از ۱۷۰ هزار میلیارد تومان پیشنهاد شده است که برای درشتی این رقم کافی است بدانیم کل یارانه ای که دولت در سال برای طرح هدفمندی در نظر گرفته، حدود ۵۰ هزار میلیاردتومان است. بد نیست بدانیم که کمک دولت به صندوقهای بازنشستگی که در سال ۸۴ حدود ۴۲۰۰ میلیارد تومان بوده حالا به بالغ بر ۸۵ هزار میلیارد رسیده است و این تازه کسری صندوقهای بازنشستگی کشوری، لشکری و فولاد است و این جدای حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی است. انصافاً با ملاحظه این ارقام بی اختیار نمی گویید علی برکت الله

برخورد با حقوق‌های نجومی

قرار بود با حقوق های نجومی برخورد شود اما انگار هیچکس حریف این مدیران ارجمند و عزیز نیست و در دولت و مجلس هم کسی زورشان به آنها نمی‌رسد و یا نمی‌خواهند که برسد. اخیراً در خبرها داشتیم که ۶۰ شرکت دولتی، بانک و موسسه غیرانتفاعی وجود دارند که میانگین حقوق و مزایای کارکنان آنها بین ۲۰ تا ۵۲ میلیون تومان است و ردپای ۳۵ شرکت مرتبط با حوزه نفت و گاز در بین این شرکتها به خوبی دیده می‌شود. ظاهراً شرکت نفتی‌ها هنوز گمان می کنند ما روی دریایی از نفت خوابیده ایم و نفت همچنان دهها میلیارد دلار عایدی نصیب کشور می کند و آنهاهم باید سهم خودشان را از این سفره پربرکت بردارند؟

حقوق شهروندی (۱۰۱)

محمدجعفر جوادی



ما در طول سالهای گذشته در برخورد با مفاسد و متخلفین به ملاحظاتی که گاهی به مصلحت نظام، گاهی به ضرورت آرامش در جامعه، گاهی به تبعاتی که برای برخی مدیران ارشد وابسته مستقیم یا غیرمستقیم دارد تعبیر شده، برخورد قاطع و عبرت آموز که دست متخلفین را از مال و مقام نامشروع قطع کند، آنگونه که دستور برخورد بی‌ملاحظه، قاطع، بدون اغماض و مصلحت طلبی در اسلام و شیوه پیامبر مکرم اسلام(ص) و امیرالمومنین(ع) بوده نداشته‌ایم، اگر چند برخوردی که اخیراً با دست درازکنندگان به اموال و جایگاههای نظام اسلامی صورت گرفته به صورت جدی و بدون هیچ گونه ملاحظه از سه دهه گذشته صورت می گرفت. رانتهای کلان امروزی، ثروت اندوزی‌های بی‌حساب این روزها، ویلاهای چند صدمیلیاردی امثال باستی هیلز، سرقتهای چند هزار میلیاردی از اموال مردم، تملک‌های چندصدهکتاری اراضی ملی، رقابت شتاب گونه برخی اعضای در پیکره قوای سه گانه چه در برخی وزرا و مدیران دولتی، چه در برخی قضات و توابع قوه قضاییه و چه در تعدادی از نمایندگان و اهالی مجلس را شاهد نبودیم، هرچند هنوز دست اندرکاران و صاحب منصبان مومن و متدینی هم هستند که بر سر می‌نهیم، لیکن این لکه‌های فاسد را هم شاهد نبودیم، اگر قانون "از کجا آورده ای[3]" با قدرت و قاطعیت اعمال می‌شد، تمام آنها که مسئولیت می‌گرفتند زمان آغاز مسئولیت اموالشان را اعلام می‌کردند و هنگام ترک مسئولیت هم اموالشان بازرسی می‌شد و سوال می‌شد. پیگیری می‌شد، تعقیب می‌شد، محاکمه می‌شد، مجازات می‌شد، ما با حرص برخی برای ارباب شدن با چنگ اندازی بر بیت المال و حق شناختن رانت و باندبازی برای ثروت اندوزی و سرمایه‌داری مواجه نبودیم، اگر قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری [4] با قدرت و قاطعیت و بدون هیچگونه مصلحت اندیشی و چشم پوشی اجرا می‌شد، ما اکنون شاهد گله مندی و شکایت فراوان شهروندان در رشوه‌خواری در دستگاههای اجرایی کشور نبودیم، اگر تعدادی مسئول که فساد کرده اند، رانت خواری کرده اند، سوءاستفاده از جایگاه و موقعیت خود کرده‌اند حتی در حد مقامات دولتی و اجرایی، به صورت علنی محاکمه شده و به جوخه اعدام سپرده می‌شوند

ادامه دارد

پانویس:

(۳) قانون رسیدگی به دارایی مقامات، مسئولان و کارگزاران جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۱/۲/۱۷ مجلس شورای اسلامی

(۴)مصوب ۱۳۶۴/۶/۲۸ مجلس شورای اسلامی

گناهان نهانی صورت می گیرد ولی خدا بر افکار ما گواه است

• گاندی

قدرتمندترین ابزار ما چیست؟

این هفته هم گزارش سودمند کنترل ذهن را می‌خوانید که توجه در کاربرد جالبی را به شما ارائه می‌دهد و توصیه می‌کنیم خواندن این گزارش را از دست ندهید

اما آنچه خواندیم: دلیل اینکه چرا این روزها بیشتر افراد موفق به موضوع کنترل ذهن می‌پردازند چیست؟ ما کی باید تلاش کنیم تا کنترل ذهن خود را به دست بگیریم؟

نوشته: مایکل گلد اشتاین مشاور زندگی، معلم و نویسنده

مترجم: نیلوفر یوسفی

ذهن شما قدرتمندترین ابزاری است که برای ایجاد اتفاق های مثبت در زندگی خود دارید، اما اگر به درستی استفاده نشود، می‌تواند مخرب ترین نیروی زندگی شما نیز باشد. کنترل افکار خود به معنای واقعی بر شیوه زندگی شما تأثیر گذار است. ذهن شما به طور خاص، افکار شما، درک شما و بنابراین تفسیر شما از واقعیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. من شنیده‌ام که یک فرد به طور متوسط روزانه حدود ۷۰،۰۰۰ مورد فکر می‌کند. این افکار زمان بسیار زیادی می‌برد، به خصوص اگر آنها هیچ تولید مثبتی نداشته، شخص را آزار بدهد و صرفاً یک هدر رفتن انرژی باشد. از این به بعد باید سعی کنید شخصی باشید که فعالانه و آگاهانه به موضوعات مهم و مثبت فکر می‌کند. کسی که می‌تواند افکارش را کنترل کند و مدیر ذهن خودش باشد.

وقتی افکار خود را تغییر می‌دهید، احساساتتان هم تغییر می‌کند و محرک هایی را که باعث ایجاد احساسات منفی می‌شوند نیز از بین خواهد رفت. تمام این‌ها باعث می‌شوند در نتیجه شما به سطح بالاتری از آرامش درونی و ذهنی دست پیدا کنید. قبل از اینکه بتوانید استاد ذهن خود شوید، باید متوجه باشید که در حال حاضر درگیر چندین "متجاوز" ناخواسته هستید که در ذهن شما زندگی می‌کنند و گاهی آنها افکار شما را کنترل می‌کنند. اگر می‌خواهید رئیس آنها شوید، باید بدانید این‌ها چه چیزهایی هستند و انگیزه آنها چیست و سپس می‌توانید مسئولیت تسلط بر آنها را بر عهده بگیرید و آنها را بیرون کنید.

انواع افکار ما

ذهن ایراد گیر درونی، از ترکیبی از حرف‌ها و قضاوت های دیگران، مقایسه خود با دیگران و تجربه های منفی به وجود آمده است.

ذهن نگران مدام فکر می‌کند در آینده چه خواهد شد.

ذهن واکنش گرا و مشکل ساز که به دلیل زخم و حوادث منفی گذشته به وجود می‌آید و خاطره آن با هر اتفاقی مثل بو و یا حتی شنیدن یک موسیقی خاص بر انگیخته شود.

ذهنی که خواب را از چشمانتان می‌گیرد که می‌تواند ترکیبی از ذهن تکرار مکررات و ذهن نگران باشد و می‌تواند با فکر کردن به کاری که در طول روز انجام نداده اید، شک کردن به اعتماد به نفس خود و قضاوت های دیگران تحریک شود.



تسلط بر افکار

چگونه ذهن واکنشگرا و مشکل ساز خودمان را کنترل کنیم؟ تفکراتی که باعث می‌شوند حالمان بد بشود.

از بین بردن دائمی این افکار مزاحم برای شناسایی و التیام دردهایتان به شناسایی علل و محرک هایی نیاز دارد که باعث به وجود آمدن این افکار می‌شوند. پس از اینکه این واقعیت را فهمیدید، وقت کمی نیاز است تا آن را حل کرد. به صورت کلی برای کنترل افکار واکنش گرا می‌توانید به محض پیش آمدن فکر منفی، شروع به تنفس آگاهانه کنید.

این کار مغز، تفکرات منفی را از کار می‌اندازد. افکار یا احساسات شما اگر در گذشته تجربه منفی داشته باشد و یا حس کنید زخمی دارید که قابل التیام نیست به محض برخورد با کوچکترین چیزی که شما را به یاد آن اتفاق بیندازد شروع به کار می‌کند. علائم فیزیولوژیکی حضور این افکار ایجاد کننده افسردگی و اضطراب، فرو رفتن در خود، بی خوابی، بد خلقی، سر درد و عدم لذت بردن از زندگی است. شما می‌توانید با کمی توجه تفاوت بین اضطراب، عصبانیت، ناامیدی و یا درد را تشخیص دهید و متوجه بشوید که چرا بعد از تفکر و به اصطلاح نشخوار یک اتفاق گذشته این حس به سراغ شما آمده است.

من مطمئن هستم که تاکنون برای کنترل عصبانیت شدید، پیشنهاد شمردن تا ده را شنیده اید. خوب اگر این روش را امتحان کرده اید می‌توانید حالا این ده ثانیه آگاهانه نفس کشیدنتان را بسیار پربارتر کنید. تنفس آگاهانه برای کنترل ذهن و افکار مزاحم به همان راحتی که به نظر می‌رسد است فقط باید تنفس خود را زیر نظر داشته باشید و به ورود و خروج هوا توجه کنید.

از بینی نفس بکشید

وارد شدن هوا به سوراخ های بینی خود را احساس کنید.ریه‌ها را پر و منبسط کنید.

روی پر شدن شکم خود از هوا تمرکز کنید.

از طریق بینی نفستان را بیرون بدهید:

خالی شدن ریه‌ها را حس کنید.روی خالی شدن شکم خود از هوا تمرکز کنید.

احساس کنید هوا از سوراخ های بینی شما خارج می‌شود.





این کار را تا زمانی که دوست دارید و فکر می کنید افکار مزاحم از فکر شما بیرون رفته اند انجام دهید. اگر می خواهید تکنیک تنفس هوشمندانه را رها کنید، به دلیل تغییر در سطح آدرنالین خونتان چند دقیقه زمان می برد تا وضعیت بدنتان عادی شود. اکنون می توانید با دیدی آرامتر و منطقی تر به وضعیت خود بپردازید و از آن رفتار آسیب رسان جلوگیری کنید و کنترل افکار خود را بیشتر داشته باشید. یکی از مشکلاتی که به دلیل افکار مزاحم ایجاد می شود این است که به مشکلات کمبود خواب افراد می افزاید. با بیرون راندن حداقل افکار مزاحم شما خیلی زود رفتار واکنشی بدنتان به این افکار یعنی بی خوابی تا سطح زیادی کاهش می دهید و این روش باعث کاهش نیاز به جلوگیری از نشخوار کردن تفکرات می شود که ممکن است خواب شما را کم کند. بر ذهن خود مسلط شوید و از ایجاد فشار روحی به خودتان و روابطتان جلوگیری کنید!

افکاری که خواب را می دزدند

همانطور که قبلا گفته شد این ذهن و این افکار از ترکیب سه فکر مزاحم دیگر ایجاد می شود. یعنی تمام افکار مزاحمی که در اثر یادآوری یک اتفاق یا یک خاطره مثبت یا منفی، یک قضاوت ناشایست، فکر کردن به کاری که در طول روز انجام ندادید و عذاب وجدان گرفتید، کمبود اعتماد به نفس و مسائل دیگر به وجود می آید.

من با یک مشکل بسیار رایج روبرو شدم: اینکه نمی توانم ذهنم را قبل از خواب خاموش کنم!

احتمالاً این جمله را از خیلی ها می شنوید و یا حتی شاید خودتان هم یکی از این افراد باشید. شاید متوجه صورت های پف داری که اول صبح ها کارشان را با خمیازه های پی در پی شروع می کنند شده باشید. اما دلیل این ها چیست؟ خیلی از ماها به دلیل افکار مزاحم و به موقع خاموش نشدن ذهنمان شب ها خیلی دیر به خواب می رویم.

با این ناتوانی در به موقع به خواب رفتن در نتیجه ما خواب شبانه کمتر و بدون آرامشی را تجربه خواهیم کرد. اما چگونگی تسلط بر ذهن در اینگونه موارد بسیار مهم است و شما با انجام مداوم تکنیک های کنترل ذهن حتی می توانید قرص های خواب خود را کنار بگذارید.

زیرا می دانید که خواب آورها باعث از بین رفتن تمرکز می شوند و همچنین یکی از دلایل بیماری آلزایمر هستند. حالا شاید با خودتان بگویید من تکنیک تمرکز بر تنفس را شروع کرده ام اما در این مدت طولانی، فکرهای قبل از خواب من از بین نرفته و کنترل نشده است. خوب دلیلش این است که کنترل افکار قبل از خواب اندکی مشکل تر است زیرا ذهن ناخوداگاه انسان به آن سمت حرکت می کند.

پس شما باید این تکنیک را با یک استراتژی جایگزینی انجام بدهید. این استراتژی می تواند تصور یک کلمه در کنار تمرکز بر تنفس باشد.

این تکنیک به این صورت است که من کلمه متناسب را برای همراهی با نفس کشیدن خود انتخاب می کنم و سپس وقتی قبل از خواب خودم را در حال فکر کردن به موضوعات مختلف می بینم فوراً شروع به انجام تکنیک تنفس می کنم و با هر بار دم و بازدم کلمه یا جمله انتخاب شده ام را هم تکرار می کنم و یا به آن فکر می کنم. با استفاده از این تکنیک من هنوز هم به نوعی فکر می کنم و افکارم به صورت کلی از بین نرفته، اما بعد از مدتی کاملاً حس کردم که دیگر افکار منفی از این چرخه خارج می شوند.

من ذهن و افکارم را قبل از خواب کنترل می کنم و آرامش را برای خودم انتخاب می کنم. از اولین باری که این روش را امتحان کردم، فقط پس از چند چرخه شروع به خمیازه کشیدن کردم و معمولاً ظرف ده دقیقه می خوابم.

برای شبهای واقعاً دشوار، با نگه داشتن چشمهایم در حالت رو به بالا (البته بسته) باعث افزایش توجه می شوم. بعضی اوقات سعی می کنم به سمت چشم سوم نگاه کنم اما این واقعاً چشمهایم را آزار می دهد.

به علاوه اگر در به خواب رفتن مشکل دارید و نمی توانید ذهن خود را به موقع خاموش کنید، من اکیداً توصیه می کنم این روش را امتحان کنید. من هنوز هم هر شب از آن استفاده می کنم و نتیجه عالی گرفته ام. پس بدان که می توانی امشب بهتر بخوابی! هر زمانی بدون دسترسی به امکانات خاص می توانید از این روش استفاده کنید:

اگر خیلی زود و قبل از ساعتی که باید بیدار شوید از خواب می پرید، از رختخواب خود بیرون نیاید و سعی کنید دوباره بخوابید

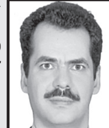
* فکر خود را با تکنیک های گفته شده دوباره خاموش کنید
* احساسات خود را آرام و از تکنیک دعا و تکرار جملات مثبت کلیدی استفاده کنید
* به سادگی بر لحظه حاضر تمرکز کنید و خودتان را فقط در حال تصور کنید نه در گذشته و آینده
* بدانید که ذهن شما ابزاری است و مانند هر ابزار دیگری می تواند برای اهداف سازنده یا اهداف مخرب استفاده شود.

بدانید که شما می توانید اجازه دهید ذهن شما توسط این مستأجران ناخواسته، نامطلوب و مخرب اشغال شود و یا می توانید مستأجرانی مطلوب مانند تفکر به صلح، قدردانی از خود، مهرورزی به اطرافیان و خود و عشق و شادی را انتخاب کنید. به صورت کلی ذهن شما می تواند به بهترین دوست، بزرگترین حامی و به کسی تبدیل شود که می توانید روی حضور او در آنجا حساب کنید و شما را تشویق کند. شما می توانید افکار خود را کنترل کنید. انتخاب باشماست!

دنیا از آن کسانی است که مهر و انرژی دارند
● ناپلئون

مشاور

چگونگی تغییر نام کوچک



حقوقی

آقای سعید مجیدی نژاد
وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مشاوره تلفنی چهارشنبه ها
از ساعت ۱۴/۳۰ تا ۱۶

خلاصه سئوال: خانمی ۴۵ ساله هستم. نامم در شناسنامه به نام شمسی ثبت شده است. اما از بدو کودکی خانواده‌ام و دوستان مرا به نام شقایق خطاب کرده‌اند و این اسم بر روی من مانده و... حدود ۱۱ سال پیش به یکی از کشورهای اروپایی مهاجرت کردم و پس از مدتی در آنجا مشغول کار شدم. اما تفاوت اسم شناسنامه‌ام با اسم واقعی‌ام باعث دردسرهای زیادی برایم شده و در دیار غریب مشکلات متعددی برایم ایجاد کرده است. از جمله اینکه در محل کار خود از این بابت مورد شک و ظن قرار گرفته‌ام. همچنین در هنگام معرفی از سوی اداره متبوع خود به سایر ادارات و یا دریافت حقوق ماهیانه یا کارهای بانکی در دسرهای زیادی از بابت دواسمه بودن خود داشته‌ام. می‌خواستم راهنمایی‌ام کنید تا قانوناً بتوانم اسم کوچک خودم در شناسنامه را تغییر دهم و از دواسمه بودن خلاص شوم. زیرا خودم هم اسم شقایق را بیشتر دوست دارم و می‌خواهم مرا به این اسم صدا کنند.
شقایق ناصری

از طریق اداره ثبت احوال و یا دادگاه حقوقی

پاسخ: به زعم بنده انتخاب نام مناسب و مورد علاقه برای اشخاص از جمله حقوق اولیه آنهاست و هر شخص پس از رسیدن به سن رشد حق دارد حداقل برای یک بار نام خود را تغییر دهد و نام متناسب و منطبق با ذوق و سلیقه خود را انتخاب کند. به شرطی که نام انتخابی او از جمله اسامی ممنوعه‌ای نباشد که شورای عالی ثبت احوال استفاده از آنها را برای اشخاص ممنوع ساخته است. نام شقایق جزء این اسامی ممنوعه نیست و شما می توانید ثبت این اسم در شناسنامه خود را به جای اسم قبلی از اداره ثبت احوال تقاضا کنید. در صورتی که اداره ثبت احوال به درخواست شما ترتیب اثر نداد می توانید با تقدیم دادخواست به دادگاه حقوقی محل صدور شناسنامه تان این خواسته را از دادگاه بخواهید.

برای مزید اطلاع جنابعالی مواد قانونی مرتبط با موضوع به شرح ذیل معروض می گردد.:

ماده ۲۰ قانون ثبت احوال: انتخاب نام با اعلام کننده است، برای نام گذاری یک نام ساده یا مرکبی (محمدرضا و سید محمدعلی و مانند آن) که عرفاً یک نام محسوب می‌شود انتخاب خواهد شد. عناوین و القاب و نام‌های زننده و مستهجن یا نامناسب با جنس ممنوع است.

ماده ۹۹۵ قانون مدنی: تغییر مطالبی که در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممکن نیست؛ مگر به موجب حکم محکمه.

دانستنیهای حقوقی

تجدیدنظر خواهی کیفری، جهات قانونی و ضمانت از متهم

آیا می دانید؟

- **زمان تجدیدنظر خواهی نسبت به آراء محاکم بدوی برای اشخاص مقیم ایران فقط بیست روز از زمان ابلاغ رأی با انقضای مدت واخواهی است.**
- **ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر، قابل قبول نیست.**
- **به دادخواست‌های ناقص در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی نخواهد شد.**
- **مرجع تجدیدنظر فقط به آنچه که مورد تجدیدنظر خواهی است و در مرحله نخستین مورد حکم قرار گرفته، رسیدگی می کند.**
- **جهات قانونی درخواست تجدیدنظر:**
  الف. ادعای بی‌اعتبار بودن مستندات دادگاه.
  ب. ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود.
  ج. ادعای بی توجهی قاضی به دلایل ابرازی.
  د. ادعای مخالف بودن رای با موازین شرعی و با مقررات قانونی.
- **در پرونده‌های کیفری فقط اشخاص زیر حق درخواست تجدیدنظر دارند:**
  الف. محکوم‌علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او.
  ب. شاکی خصوصی یا وکیل یا نماینده قانونی او.
  ج. دادستان در خصوص جرایمی که به موجب قانون، تعقیب آنها به عهده او گذارده شده است.



حقوقی

آقای اکبر خوبکردار
وکیل دادگستری
مشاوره تلفنی شنبه ها
از ساعت ۱۵ تا ۱۶

مشاوره تلفنی (در زمان ذکر شده) با هماهنگی روابط عمومی مجله: ۲۹۹۹۳۴۰۴

به‌دلیل شرایط کرونایی مشاوره حضوری امکانپذیر نیست



طب سوزنی

آقای دکتر بیژن عمویان
مشاوره پزشکی، ترک اعتیاد
مشاوره تلفنی: دوشنبه‌ها
از ساعت ۱۳ تا ۱۴:۳۰



حقوقی

خانم الهام سادات طباطبایی
وکیل پایه یک دادگستری
کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مشاوره تلفنی چهارشنبه‌های اول هر ماه از ساعت ۱۳ تا ۱۴



روانشناسی

خانم سیما میرلو پزشک عمومی و روانشناس بالینی، تخصص در فرزندپروری، خانواده، ازدواج و واقعیت درمانی
مشاوره تلفنی شنبه‌ها از ساعت ۱۱ تا ۱۳



خانواده

آقای سید محمد حسینی
کارشناس ارشد مشاوره، تخصصی فرزندپروری، خانواده، اضطراب و ترس، وسواس و افسردگی
مشاوره کتبی و حضوری



محمدرضا خانی

زندگی خنده دار ما

یک سوال از دولت امید

خیلی ها این روزها گلایه دارند که در بازار گرانی بیداد می کند و رسانه ها اعلام می کنند که افزایش غیرقانونی و سه باره مواد مصرفی و شوینده ها ظرف یک سال غیرقابل توجیه است! اما رئیس حمایت از مصرف کنندگان می گوید؛ اگر این مطلب درست باشد حتماً برخورد خواهیم کرد!... و شما خوانندگان گرامی مجله هم احتمالاً، درست مانند ما خبرنگاران گیج شده اید که چطور می‌شود که این آقای رئیس حامی ما مردم، از گرانی خبر ندارد؟!

برای پاسخ گفتن به این سوال هم ما پاسخ خانم امین زاده معاون اسبق ریاست جمهوری را برای شما آماده کرده‌ایم تا بدانید چرا وضع این چنین است!... این معاون سابق دفتر ریاست جمهوری پریروز در یک برنامه تلویزیونی اعلام کردند : آقای روحانی درست می گویند، ما وزیر حامی مصرف کننده داریم، اما رسیدن به شخص رئیس جمهوری، برای وزرای منصوب خودشان هم نامکن است!

چطور؟ اینطور که این خانم معاون می گویند: ما اگر در جلسه هیات دولت حرفمان را به جناب روحانی می‌زدیم که هیچ... در غیر اینصورت باید به مشاوران تلفن می‌زدیم تا پیام‌ها را بنویسند وبه رئیس جمهور منتقل کنند. البته منظور ایشان از "هیچ" این است که دولت امید از انجا که خودشان وقت ندارند بروند بازار و قیمتها را ببینند تمام نکات را ریز به ریز یادداشت می کردند و جزء به جزء، دستور رسیدگی می‌دادند، مانند هندوانه که در شب یلدای امسال به دلیل خریداری نشدن آن توسط مردم، قیمتش به شدت پایین آمد و آمریکایی ها کور شدند!

اینطوری است که اگر کسی به طور مثال در ماه اردیبهشت از کشور خارج شود و آذر ماه به ایران برگردد، تصور می کند که نه به مدت ۷ ماه بلکه به مدت ۷ سال از کشور دور بوده است. چرا؟ چون وقتی یک وزیر برای دیدار با جناب رئیس جمهور باید مدتها منتظر بماند، دلال ها برخلاف مسئولان وقتشان ارزش دارد و به سرعت کالاهای اساسی مردم را مدیریت می کنند تا با افزایش صد تا چهارصددرصدی روبرو شود!البته این خانم معاون در آخر صحبتهایشان یک سوال کردند که انگار یخ را روی دل مردم ریختند و گفتند: آقای رئیس جمهور لطفاً برای مردم عنوان کنید که چند بار در طول دوره ریاستتان بر قوه مجریه، وزرای اقتصادی برای تنظیم بازار در دفترتان ملاقات و چطوری نگرانی خودتان را از فشارهای مردم اعلام کردید؟

این درست است که راههای رسیدن به خدا به قول بازیگر فیلم مارمولک زیاد است، اما راههای رسیدن به رئیس جمهور مردمی، بسته چندان زیادنیست و گاهی مدتهای طولانی باید برای دیدار ایشان انتظار کشید و فرصت ها را از دست رفته دید!

ای لعنت بر واشنگتن دی سی!

کره بدو ما بدو!

یکی از خبرهای مهم این هفته، توقیف کشتی حامل مواد شیمیایی کشور کره جنوبی در آب‌های خلیج فارس بود که به دلیل سوخت غیراستاندارد و ایجاد آلودگی، بعد از دریافت هشدار، توقیف و به یکی از بنادر کشورمان منتقل شد تا به تمام مردم دنیا بفهمانیم، این درست هست که ما در پالایشگاه‌ها و نیروگاههای خودمان سوخت مازوت می‌سوزانیم، ولی هیچ نوع آلودگی دیگری را در هیچ کجای این کره خاکی و حتی در آب‌های خلیج همیشه فارس برنمی‌تابیم!

کشتی متخلف هم در حال حاضر در بندر دوبله پارک کرده و قرار شده همانطور که سئول بابت نگهداری ۷ میلیارد بدهی مالی از کشورمان هزینه طلب کرده تا این دلارها در کشور کره که خیلی حساب و کتاب ندارد گم نشود، ما هم از این کشتی هزینه پارکینگ را بگیریم و تا خلافی و بیمه شخص ثالث و بقیه مدارکش را ارائه نکند، اجازه ترخیص به آن ندهیم و البته همین جا و به طور رسمی اعلام می کنیم که این حرکت ما به هیچ وجه گروکشی نیست و در واقع ما داریم از سلامتی مردم کشورمان دفاع می کنیم، چون بارها گفته‌ایم ؛ سلامت مردم عزیزمان خط قرمز مسئولان به خصوص، ریاست محترم مجلس است!

از این به بعد هم که داستان کاملاً مشخص هست و به اصطلاح کره بدو ما بدو تا شاید کشتی قبل از پوسیدگی بدنه‌اش، بتواند اجازه حرکت مجدد بگیرد و تا آنها باشند و دیگر سوخت غیراستاندارد در کشتی هایشان نریزند!

بغض کودک، بغض من!

چند روز پیش که فرزندم را تنبیه کرده بودم که چرا شیر نمی‌خورد و به سلامتش بی‌توجه است، وقتی او با بغض یک لیوان شیر پاستوریزه تازه برای خودش ریخت، کنترل تلویزیون را دستش گرفت و زد روی کانال سه و مجری خوش سیمای شبکه گفت: نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد به طرز خیلی عجیبی، شیرهای پاستوریزه‌ای که ما از سوپرمارکت‌ها خریداری می کنیم، آلوده به سم "آفلاتوکسین" هستند! او سپس ادامه داد: کثیف‌ترین و مشمئزکننده‌ترین و زشت‌ترین نوع دست کردن در جیب این هست که دست در جیب مردم کنیم و سلامت آنها را هم از بین ببریم و کارشناس مربوطه هم ادامه داد که مردم دیگر به اخباری از این دست عادت کرده‌اند و چند روز بعد این خبر هم فراموش می‌شود، ولی از مردم خواهش می کنیم که فعلاً شیر استفاده نکنند و به جای آن از ماست و کره و بقیه محصولاتی که از شیر تولید نمی‌شود را استفاده کنند(!) تا ببینیم چه می‌شود؟!

در اینجا بود که فرزندم لیوان نیمه خورده‌اش را زمین گذاشت و طوری به من نگاه کرد که در این شرایط من در حالی که بغض کرده بودم، دویدم تلویزیون را خاموش کردم و با استفاده از حقوق پدرانه و با صدای بلند گفتم: اصلاً وقتی امتحان داری برای چی تلویزیون روشن می کنی؟!

اما وقتی با خودم زیر لب زمزمه کردم وقتی ذرت‌های آلوده خریداری می‌شود و اجازه ترخیص کالا داده نمی‌شود، ابتدا محصولات لبنی گران می‌شود چون نهاده‌های دامی کم شده و بعد همین ذرت‌های آلوده را به گاوها می‌دهند و می گویند ؛ گاو چه می‌فهمد، ذرت آلوده چیه؟! و آن وقت گاوها هم ذرت‌ها را می‌خورند و توی دلشان می گویند یک شیری به شما بدهیم که حظ کنی!! و اینطوری می‌شود که به بهانه وجود تحریم‌ها هم ذرت‌های آلوده مورد استفاده قرار می گیرد، هم محصولات لبنی گران می‌شود و هم شیرهای آلوده پاستوریزه و خوشمزه به دست مردم می‌رسد و بعد هم مردمی که به قول کارشناس تلویزیون به این دست اخبار مرگ آور عادت کرده‌اند به سرعت دست به قلم می‌شوند و نفرین هایشان را مکتوب می کنند و به آدرس واشنگتن دی سی می‌فرستند و...



طنز برعکس:
وقتی ۲ تا داداشات ترک تحصیل کردن ولی تو درس خوندی مهندس شدی!

وقتی می خندیم، یعنی غم داریم ولی کوچک‌می شمریمش •نیچه

کاش می گفتم نه!...

نگارش: سیده فریبا زواره‌ای (یمانی)
همراه: ۰۹۳۳۹۵۵۸۰۹۴
fariba_zavarei@yahoo.com

من هم می‌توانستم خوشبخت باشم یا حتی نه، فقط یک زندگی معمولی داشته باشم اگر پدرم کمی، و فقط کمی، بیشتر حواسش به من بود.

از وقتی خودم را شناختم پدرم تریاک مصرف می‌کرد. بچه که بودم همیشه در جواب سوال من که می‌پرسیدم بابا چه کار می‌کنی و اینها چیست. می‌گفت من مریضم و اینها داروست. دکتر به من داده!... و من همیشه تعجب می‌کردم که چرا دکتر فقط به پدرم از این داروها داده... دارویی که نه خوردنی بود نه مالیدنی، دود می‌شد و درهوا می‌چرخید.

زمان زیادی لازم نبود تا از لابلای دعواها و بگومگوهای پدر و مادرم بفهمم که پدرم به من دروغ گفته. واژه مردک تریاکی مافنگی از نظر مادرم رکیک‌ترین فحشی بود که می‌توانست به پدرم بگوید.

فکر کنم دردناک‌ترین حس دنیا احساس شرم از داشتن پدری است که معتاد صفت جدانشدنی‌اش باشد. خصوصاً وقتی دختر باشی. مدرسه بروی و از همکلاسی‌ها یا معلم هایت بشنوی که یواشکی و پچپچ کنان در مورد پدر معتادت حرف می‌زنند و با ترحم سر تکان می‌دهند و نوچ نوچ می‌کنند. مادرم همه تلاشش را می‌کرد تا اعتیاد پدرم را پوشش دهد با بزک دوزک خودش، با آراسته و پیراسته کردن من، با پختن غذاهای فرنگی، اما ته ته ماجرا این بود که بابای من تریاکی است! البته این را بگویم پدرم تریاکی بود اما ما فقیر و بدبخت نبودیم. پدرم مغازه آهن فروشی داشت. وضع مالی مان خوب بود. شاید به خاطر همین وضع و اوضاع مالی خوبش بود که تریاکی شده بود. به هر حال برایش نوعی تفریح به حساب می‌آمد. به زور دیپلم گرفتم. نه که درسم بد باشد نه که درس خواندن را دوست نداشته باشم،نه...فقط به خاطر بابا... من در مدرسه با هیچ کس دوست صمیمی نمی‌شدم، چون دوست صمیمی معنایش رفت و آمد به خانه هم بود و من نمی‌خواستم از راز سر به مهر زندگی‌ام کسی خبر داشته باشد. چون بعد از پایان دبستان، بقیه تحصیلم را در مدرسه‌ای دور از خانه مان ادامه دادم. جایی که کسی پدرم را ندیده بود و نمی‌دانست او معتاد است. در محل خودمان همسایه‌های نزدیک از اعتیادش خبر داشتند و به لطف آنها و بچه هایشان کل مدرسه هم فهمیده بودند که پدر من چه وضع و اوضاعی دارد. با دور شدن از محل زندگی‌ام این عذاب کمتر شد. اما شرایط برایم آنقدر سخت بود که نهایتاً تا دیپلم دوام آوردم و بعد هم قید درس خواندن را زدم.

یکی -دو سالی از دیپلم گرفتنم گذشته بود و حتی یک نفر هم خواستگار نداشتم. اقوام مادری‌ام به خاطر اعتیاد پدرم دوست نداشتند با خانواده ما وصلت کنند. و اقوام پدری‌ام هم فکر می‌کردند مادرم به خاطر پدرم، به وصلت با خانواده شوهرش رضایت نمی‌دهند. غریبه ها هم که تکلیفشان مشخص بود. اعتراف می‌کنم که خودم دلم می‌خواست ازدواج کنم، دوست داشتم زودتر سر خانه و زندگی خودم بروم. با مادرم سازگاری نداشتم، سلیقه هایمان یکی نبود، مرتب دعوایمان می‌شد و وسط هر دعوا پای اعتیاد پدرم وسط می‌آمد و اگر او خانه بود دعوا به آنها می‌کشید و داستان کلاً عوض می‌شد!

محمدرضا که به خواستگاری‌ام آمد، احساس کردم بالاخره نجات پیداکردم. محمدرضا پسر خوبی بود. کاسب بود. می‌گفت در مغازه پدرش کار می‌کند. پدرش هم سالها با پدرم همکار بود. بابا گفت آدم‌های خوبی هستند. سرشان به کارشان است. خلاصه با تأیید بابا، من هم جواب مثبت دادم. یک سال نشده،عروس شدم. پدر محمدرضا عروسی مفصلی برایمان گرفت. من تک فرزند بودم و محمدرضا تک پسر، خانواده‌ها سعی کردند سنگ تمام بگذارند. پدرم جهیزیه پر و پیمانی به ما داد با پولی که پدر من و پدر محمدرضا زمان عقد به ما هدیه دادند محمدرضا یک آپارتمان رهن کرد و خلاصه بدون هیچ مشکلی بعد از یک سفر یک هفته‌ای به قشم، ما زندگی مشترکمان را شروع کردیم.

اوایل ازدواجمان فکر می‌کردم من خوشبخت‌ترین زن دنیا هستم. همه چیز به طرز چشمگیری با خانه پدرم فرق داشت. آرامش خانه ام، همان چیزی بود که من سالها از داشتن آن محروم بودم اما عمر همه چیز در این دنیا کوتاه است. عمر خوشی من کوتاهتر از هر چیزی. خیلی زود فهمیدم محمدرضا شدیداً رفیق باز است. برعکس من که حتی یک دوست نداشتم، محمدرضا دوستان زیادی داشت. از دوران دبستان تا همکاران و همسایه ها، نه فقط آنها که با واسطه آنها، با دوستان آنها، با اقوام آنها و خلاصه زنجیره پایان ناپذیری از دوستان مختلف و متعدد. مدام با آنها در ارتباط بود. آخر هر هفته هم قرار می‌گذاشتند و تعدادی از آنها دور هم جمع می‌شدند. محمدرضا پای ثابت همه دورهمی‌ها بود. تعداد کمی از آنها متاهل بودند و بقیه هم مجرد. او دلش می‌خواست با آنها که متاهل هستند رفت و آمد خانوادگی پیدا کنیم ولی من کلاً فرد مردم گریزی بودم. درطول زندگی‌ام هرگز ارتباط صمیمی با کسی نداشتم. از بودن در جمع معذب می‌شدم. محمدرضا چند بار دوستانش را دعوت کرد، چند مرتبه هم آنها ما را دعوت کردند، اما در نهایت پایان هر مهمانی با ناراحتی تمام می‌شد چون من واقعاً دلم نمی‌خواست این ارتباطات ادامه دار شود.

جنگ و دعواهای ما از همان زمان و بر سر همین موضوع شروع شد. اما بی‌نتیجه، چون نه محمدرضا آدمی بود که دست از رفیق بازی بردارد و نه من آدمی بودم که بتوانم خودم را با جمعی که در آن احساس راحتی نمی‌کردم، تطبیق دهم. کم کم سردی بینمان اتفاق افتاد. انگار هر روز از هم دورتر می‌شدیم. آخر هفته‌های من به تنهایی می‌گذشت. گاهی هم به منزل مادرم می‌رفتم. محمدرضا هم با دوستانش وقت می‌گذراند. اطرافیان می‌گفتند باید زودتر بچه دار شویم. می‌گفتند بچه باعث می‌شود تا محمدرضا به شوق بچه هم که شده به خانه بیاید. خودم هم دوست داشتم زودتر مادر شوم. دلم می‌خواست همه آنچه را که خودم حسرتشان را داشتم، برای بچه‌ام، انجام دهم. باردار که شدم محمدرضا بیشتر در خانه بود. از من مراقبت می‌کرد.



رضایت وجدان بالاترین موهبت است

● سیمون

حواسش کاملاً به ما بود. خصوصاً وقتی فهمید به جای یک فرزند، دو بچه در راه داریم. یک دختر و یک پسر. هر دو هیجان زده بودیم. مادرها دست به کار شده بودند و هر روز با یک کادو و هدیه ما را غافلگیر می کردند. فکر کردم با آمدن بچه‌ها مشکلات پایان می‌یابند.

زایمان سختی داشتم. آنقدر که تا مدتها زمینگیر شدم. مادر خودم و مادر محمدرضا به نوبت در خانه‌ام بودند. حدود دو-سه ماه طول کشید تا توانستم به زندگی عادی برگردم.

همان موقع بود که پدر محمدرضا درگیر سرطان شد. بنده خدا سن و سالی نداشت. سرشار از امید به زندگی بود. خصوصاً بچه‌ها که به دنیا آمده بودند، از خوشحالی روی پا بند نبود. مرتب برای آینده‌شان نقشه می کشید. اما حالا مرد بیچاره اسیر بیماری سختی شده بود و دلش نمی‌خواست به راحتی تسلیم شود. همه زندگی‌اش را فروخت تا زنده بماند. شش سال جنگید، با چنگ و دندان، اما عاقبت از پا درآمد. قلب مرد بیچاره آن همه درد را تحمل نکرد و از دنیا رفت.

مرگ پدر محمدرضا زندگی ما را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. پدرش مغازه و خانه را فروخته بود. همه پولی که داشت را صرف دوا و درمان کرده بود. حالا مادر و خواهران محمدرضا مانده بودند دست خالی. بدتر از همه آنکه محمدرضا هم مرد کار نبود. او در مغازه پدرش کار می کرد و حالا که پدرش مرده بود، در به در و بیکار شده بود. پدرم او را به مغازه خودش برد، که‌ای کاش نمی‌برد، چرا که مدتی بعد متوجه شدم محمدرضا پا به پای پدرم تریاک مصرف می کند. به ما خرج خانه نمی‌داد و پولی را که از پدرم می گرفت به مادرش می‌داد. به من می گفت از پدرت پول بگیر. پدرم اوایل به ما کمک می کرد اما بعد من دیگر غیرتم قبول نکرد. طلاهایم را فروختم و با پولی که داشتم، یک پراید خریدم و در آژانس بانوان مشغول کار شدم. فصل مدرسه هم سرویس مدرسه بودم. با وجود دو بچه دوقلو شش- هفت ساله کار می کردم تا روی پای خودمان بایستم. دلم نمی‌خواست دستم جلو پدر و مادرم دراز باشد. هر چه من بیشتر تلاش می کردم محمدرضا بی‌تفاوت‌تر می‌شد. انگار کلاً مسئولیت خودش را در قبال من و بچه‌ها از یاد برده بود. وقتی اینطور شد به پدرم گفتم او را از مغازه‌اش بیرون کند. پدرم اول قبول نکرد.

محمدرضا را به بیمارستان منتقل کردند، با وجود اینکه او را شستشوی معده دادند، اما محمدرضا دو روز در کما بود و بعد از دنیا رفت

چند مرتبه با محمدرضا صحبت کرد تا شاید سر عقل بیاید و بفهمد در قبال خانواده خودش هم مسئولیت دارد، اما وقتی محمدرضا اهمیتی نداد، پدرم هم عذرش را خواست. بعد از آن بود که زندگی سیاه من سیاه‌تر شد. مدام جنگ و دعوا داشتیم. محمدرضا مرا وادار می کرد تا از پدرم برایش پول یا تریاک بگیرم. بدتر از همه اینکه او دست بزن پیدا کرده بود و هر از چندگاهی به بهانه پول مرا به باد کتک می گرفت. شرایط زندگی‌ام هر روز سخت‌تر می‌شد. همه اینها دست به دست هم داد تا از محمدرضا بخواهم توافقی جدا شویم. به او گفتم بچه‌ها را به من بدهد و من همه حق و حقوق و مهریه‌ام را می‌بخشم اما محمدرضا قبول نکرد. خدامی داند اگر قبول می کرد الان من اینجا نبودم و خودش...

با فرهاد اتفاقی آشنا شدم. از رفقای خود محمدرضا بود. محمدرضا عادت نداشت رفقایش را به خانه بیاورد. هر بدی که داشت این خوبی را داشت. چند مرتبه‌ای می‌شد که فرهاد می آمد جلو در خانه و سراغ محمدرضا را می گرفت. محمدرضا هم هر بار می گفت بگویم او خانه نیست. تا اینکه یک روز وقتی از خانه بیرون می‌رفتم دیدم فرهاد جلو در خانه کشیک می کشد. از او پرسیدم با محمدرضا چه کار دارد و آن وقت بود که سر درددلش باز شد و فهمیدم محمدرضا مقدار زیادی پول دستی از او گرفته، به فرهاد گفتم او تمام این مدت خانه بوده و هر بار مرا مجبور می کرده به او دروغ بگویم. بعد هم گفتم امیدوار نباشد که پولش را پس بگیرد چون او پول را به مادرش داده برای خرج خانه و اینطور شد که سر درد دل من با فرهاد باز شد. وقتی به خودم آمدم که متوجه شدم سیر تا پیاز زندگی‌ام را برای او گفته‌ام. فرهاد که از دست محمدرضا خیلی عصبانی بود، می گفت محمدرضا به دروغ گفته بچه‌ها مریض هستند. پول را گرفته و قول داده بود دو روزه برگرداند و حالا دو ماه گذشته بود و او به جای برگرداندن پول، خودش را پنهان می کند. کاش لال می‌شدم و نمی گفتم که خدامی داند من به مرگ کسی راضی نیستم، اما محمدرضا بمیرد تا همه ما از دست او خلاص شویم! گفتن همین یک جمله باعث شد تا فرهاد به فکر فرو برود و بعد به من گفت که اگر با او همکاری کنم، کاری می کند تا از دست محمدرضا راحت شویم. کاش می گفتم نه! اما قبول کردم چون دیگر از او و کارهایش به ستوه آمده بودم. چند روز بعد فرهاد برایم چند قرص آورد و گفت اینها کار او را تمام می کند. دو-سه روزی قرص‌ها را داخل ماشین پنهان کردم. می‌ترسیدم. من اهل این کارها نبودم. تا اینکه آن شب دعوایمان شد. محمدرضا شروع کرد به فحاشی. به پدرم فحش می‌داد که چرا نمی میرد تا خانه و مغازه اش به من برسد... نتوانستم تحمل کنم. قرص‌ها را آوردم و دور از چشم محمدرضا آنها را در چای‌اش ریختم و منتظر ماندم... نیمه شب محمدرضا حالش بد شد، ترسیدم. با اورژانس تماس گرفتم. گفتم شوهرم داروی اشتباه خورده.

محمدرضا را به بیمارستان منتقل کردند، با وجود اینکه او را شستشوی معده دادند، اما محمدرضا دو روز در کما بود و بعد از دنیا رفت. همان موقع هم به من مشکوک شده بودند. با فوت محمدرضا، مسئولان بیمارستان پلیس را در جریان قرار دادند. نیاز به کالبدشکافی نبود. خشاب قرص‌ها را خودم به مأمور اورژانس داده بودم. حتی تعداد دقیق قرص‌ها و نحوه خوردنش را هم خودم گفته بودم. پلیس که آمد،نتوانستم دروغ بگویم و همه چیز را گفتم. از فرهاد هیچ آدرسی نداشتم. حتی شماره‌اش را هم نداشتم و یا نام فامیلش را. من با او فقط دو بار حرف زدم. بعد از آن هم دیگر او را ندیدم. فرهاد که مُرد، مادرش اول گفت تقاضای قصاص دارد. اما پای دیه که وسط آمد، نظرش عوض شد. من شاید اعدام نشوم، اما زندگی من و بچه هایم بعد از این ماجرا شاید دیگر هیچ وقت مثل قبل نشود. من هیچ وقت نمی‌توانم دلیل قانع کننده‌ای برای خودم و بچه هایم داشته باشم که چرا قاتل شدم!

آن روی سکه

قتل به هر دلیل که باشد و با هر انگیزه‌ای، نفرت انگیزترین کاری است که یک انسان می‌تواند مرتکب شود. اینکه محمدرضا در حق همسرش و بچه هایش ظلم کرده اینکه او نه شوهر خوبی برای همسرش و نه پدر خوبی برای بچه هایش بود، اینکه او حتی برای مادرش هم فرزند خوبی نبوده حتی رفیق بازی و اعتیادش، حتی تن پروری و بی‌عاری‌اش هیچ کدام دلیل قانع کننده‌ای نیست که کسی بخواهد، او را از حق ادامه حیات و زندگی محروم کند.این زن، قطعاً اگر بیشتر دقت می‌کرد، راهی برای نجات خودش و فرزندانش پیدا می‌کرد. راهی به جز قتل و آدم کشی.او هم راههای قانونی را امتحان نکرده بود و هم راههای کدخدامنشانه را و برعکس، راهی را انتخاب کرد که او را به انتهای چاهی عمیق سوق داد.

شاید اگر به جای مشورت با فرهاد، نزد یک مشاور خانواده یا مشاور حقوقی می‌رفت بهتر نتیجه می‌گرفت.اینکه کسی در مواجهه با مشکلات و مصائب و سختی‌ها به سراغ مشاور برود، دقیقاً بهترین روش برای پیدا کردن مناسب‌ترین راه نجات است، اما هر مشاوری نمی‌تواند و صلاحیت این را ندارد که شما سفره دلتان را پیش او بگشایید. دوستان نادان می‌توانند از روی جهل ضربه‌هایی به شما بزنند که سرسخت‌ترین دشمنانتان حتی به آن فکر هم نکرده‌اند.

مدیر خانه موزه چمن آرا: مجسمه بتهوون با کمربند ایمنی به ایران آمد

از: هومن ظریف

شصت و هشت سال است که فروشگاه بتهوون، توانسته موسیقی را به گوش شنوندگان در ایران برساند و حدوداً یک قرن از ضبط موسیقی روی صفحه گرامافون می‌گذرد و الان هم یک بخش از این دستگاه ضبط دیسکی موسیقی در سالن ورودی فروشگاه بتهوون، خودنمایی می‌کند.

بابک چمن آرا، مدیر خانه موزه چمن آرا است که توانسته فروشگاه بتهوون را بعد از چند جابجایی از خیابان ولیعصر به میرزای شیرازی **(عکس شماره ۶)** منتقل کند.

او درباره دستگاه ضبط دیسک **(عکس شماره ۱)** می‌گوید: "در گذشته موسیقی به صورت نگاتیو، روی این وسیله به صورت پوزیتیو در می‌آمد و اگر می‌خواستند تیراژ ۳۰ هزار صفحه گرامافون تولید کنند، باید ۸ صفحه پوزیتیو با این دستگاه تولید می‌کردند، چون هر صفحه پوزیتیو در حدود ۶ هزار صفحه بیشتر تولید نمی‌کرد و به مرور اطلاعات موسیقی که به صورت فرورفتگی و برجستگی روی صفحه به خاطر اصطکاک پاک می‌شد.

خانه موزه چمن آرا تا پیش از کرونا، میزبان کلاسها، جلسات نقد و بررسی، رونمایی آثار و نمایش فیلم و اجرای کنسرت بود، اما بابک چمن آرا ترجیح می‌دهد که منتظر پایان کرونا باشد، زیرا معتقد است؛ فضای آنلاین، هیچ وقت نمی‌تواند جای شرایط ایده آل و عادی را پر کند و انتشار آثار به صورت آنلاین باعث سوخت اطلاعات می‌شود.

در گوشه‌ای از اتاق صفحه‌های گرامافون چیده شده برای فروش، توجهم را جلب می‌کند. کنار کاست‌ها و سی دی‌ها یا به قول فرهنگستان زبان و ادب فارسی، لوح فشرده و صفحات گرامافون دلبری می‌کنند. در غرفه‌ای دیگر هم رادیولامپی و اکثر وسایلی که در این هفتاد سال موسیقی را به گوش بشر رسانده‌اند دیده می‌شود! **(عکس ۷)**

در سالنی کنار گلخانه، موزه بتهوون کتابخانه و فروشگاه کتاب و جالب‌تر از همه، سردیس بتهوون، با صلابت و قیافه جدی بتهوون تو را به ۷ دهه جدیت بنیانگذاران فروشگاه بتهوون می‌کشاند **(عکس ۲)** کریم چمن آرا و محسن پدر بابک چمن آرا و عباس واحد، بابک چمن آرا، به سختی قبول می‌کند در کنار عکس پشت پیانو، به من فرصت ثبت تصویر را بدهد. **(عکس ۳)**

می گویم، اوضاع پیش از کرونا چطور بود؟

و او می‌گوید: شرایط نشر موسیقی همیشه سخت است. پیشتر پویایی بود، اما به هر حال سخت است. چشمانم دوباره به قیافه جدی سرویس بتهوون می‌افتد. **(عکس ۴)**

بابک نگاهم را تعقیب می‌کند و می‌گوید: این مجسمه از روی ماسکی ساخته شده است، که بعد از فوت بتهوون از روی صورتش گرفته شده و این یعنی آخرین مجسمه آخرین تصویر ثبت شده از بتهوون است. در سده ۱۸ و ۱۹ رسم بوده که هنرمندانی که فوت می‌کردند، ماسکی از چهره آنها برداشته می‌شد تا مجسمه ساز بتواند دقیق‌تر تندیس را دربیاورد. در فیلم مودیلیانی محصول ۲۰۰۴ هم این اتفاق افتاده است. نکته جالب این است که در یک سفر کریم چمن آرا به آلمان که رفت و برگشت، این سردیس روی صندلی راننده با کمربند ایمنی تا تهران آمده است! و همیشه هم در فروشگاه بتهوون بوده است. **(عکس ۵)**

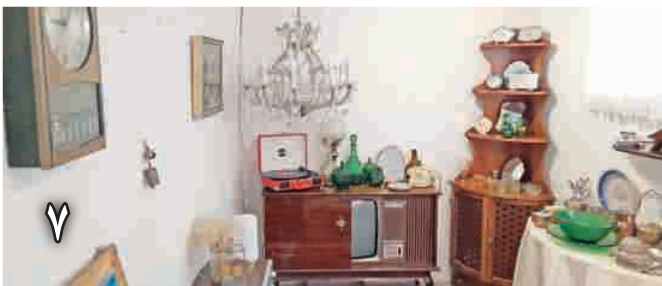

۱


۲

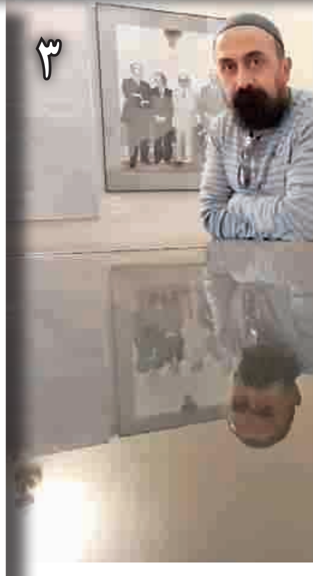

۵



۶


۷


۴


۳

جهان در انتظار چرخشی نو

اپیدمی و نیز پاندومی سبب شد انسان بکوشد با تکیه بر اندیشه فرانگر و آینده‌خوان خود با درک چیزهایی نو نایافته‌های بیشتری را دریابد.

در یک بازه یک‌ساله، انسان باردیگر بر شرایط سخت چیرگی یافته و با ویژگی سازش‌پذیری خود مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را به کلی تغییر داده و خود را نو به نو کرده است.

یورگن ـ هابرماس، جامعه‌شناس و فیلسوف اجتماعی معاصر با اشاره به چنین تغییراتی گفته است؛ کرونا باعث شد ما دریابیم چه‌چیزهایی را درنیافته بودیم.

این سخن درست است اینک بخشی از دنیایی که ساخته بودیم فرو ریخته و جهان در شرف نوعی تغییر پارادایم(الگو) قرار گرفته است. اینک بیش از هر زمان دیگری این تصویر را که ما در جهانی به هم پیوسته و مخاطره‌آمیز زندگی می کنیم، ملموس شده است.

اگر در گذشته قوه محرکه عصر صنعت در این پیام نمود می‌یافت که "گرسنه‌ام"، پیام جامعه جدید امروز این است که:"می‌ترسم / نگرانم" در جامعه طبقاتی گذشته، داشتن سهمی از درآمدها و مزایای اجتماع و برابری یا نابرابری آن در شمار چالش‌ها بود؛ اما چالش مرکزی کنونی"ایمنی" است و هر کس می کوشد از مخاطرات و ریسک‌ها در امان باشد و دیگران را نیز ایمن سازد.

اینک در دوران اپیدمی و نیز پاندمی یک بیماری، انسان برآن شده سبک زندگی، کسب‌وکار، فراغت و آموزش را در جهان دگرگون کند. به جدایی خانه و محل کار پایان دهد و تجارت الکترونیک را رونق بخشد. از سوی دیگر، انسان پول نقد را از چرخه کسب‌وکارهای خرد و کلان همه کشورها حذف کرده و با ایجاد محدودیت، حضور فیزیکی در مراکز خرید، فروشگاه‌ها، بانک‌ها و... را به حداقل رسانده است.

در این دوران از نظر فرهنگی نیز انسان بر آن شده تا مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز علمی و آموزشی و کتابخانه‌ها را تعطیل و نیمه‌فعال کند و کتاب‌ها را در قفسه مجازی خانه‌ها بچیند؛ نظام‌های آموزشی نیز که خود را به زیرساخت‌های آموزش مجازی و نوین تجهیز نکرده بودند اینک برنامه گرایش به دیجیتالیزم را روی میز قرار داده‌اند.

مراکز فرهنگی، سالن‌های اجتماعات، اماکن مذهبی و زیارتگاه‌ها، مراکز هنری: سینماها، نمایشگاه‌ها، گالری‌ها و مراکز گردشگری: هتل‌ها و رستوران‌ها، تالارها و اماکن ورزشی و باشگاه‌ها درهای خود را به روی ویروس بسته‌اند.

بی گمان سبک زندگی پس از گذر از بیماری مانند یک انسان برخاسته از بستر بهبودی و نقاهت، تغییرات بیشتری به خود خواهد دید و حتی فرهنگ فراغت نیز دگرگون خواهد شد.

جهان پس از بیماری، بیش از پیش رسانه‌ای خواهد شد که نشانه‌هایش از هم‌اینک پیداست. از نظر اجتماعی نیز انسان برانگیخته شده در دوران پس از بیماری، سبک زندگی نویی را شکل می‌بخشد؛ **اگر چه فاصله‌های فیزیکی افزایش یافته اما انسان با مدیریت خود نگذاشته زندگیش به فاصله اجتماعی و تنهایی بیانجامد**، حتی نوع جدیدی از نزدیکی‌ها و تعامل‌های عاطفی در جامعه دیده می‌شود.

وضعیت جدید را به ویژه در کانون خانواده‌ها شاهدیم. پیش از دوران بیماری، روابط خانوادگی به میزان قابل‌توجهی سرد شده و کاهش یافته بود؛ حضور اعضا در خانواده کمتر، گفت‌وگوهای صمیمی در حداقل ممکن و خانه به خوابگاه تبدیل شده بود؛ **اما انسان پس از چیرگی بر بیماری و بهبودیافتن، ویژگی خانواده گذشته را به هم زده و بازگشتی دوباره به خانه دارد و به احیای روابط گرم خانوادگی سرگرم است.** بی‌گمان همان‌گونه که انسان بر ویروس و بیماری چیره‌شده، بر قرنطینه خانگی و بیکاری و فقر و تنش‌ها و درگیریهای خانوادگی نیز غلبه خواهد یافت.

دکتر ابراهیم جعفری - استاد علوم ارتباطات دانشگاه

امنیت دیگران بخشی از امنیت و رفاه ماست ● کارول

آشنایی با یک مخترع

جناب دکتر غلامرضا تقوی، سوابق علمی واجرایی پرباری، دارد. ایشان به عنوان چهره ملی ماندگار کشور، درسال‌های ۹۶ و۹۷ شناخته شده اند. با مطالعه چالش‌های مهندسی کالای حفاری ونفت وگازومجری طرح شیرهای دروازه ای ایمنی و درون چاهی صنعت حفاری جهت پیشگیری از فوران چاه و آتش سوزی که به عنوان طرح ملی شناخته شد دارای خدمات ارزنده‌ای هستند. همچنین نمونه کالاهای تولید شده به منظور قطع خروج ارز از کشوروخود کفایی صنعت نفت به عنوان یه طرح علمی در اقتصاد مقاومتی طرحی مطرح شد. نمونه کالاهای تولید شده روی چاه‌های نفت اهواز و شرکت مارون وآغاجاری ومسجدسلیمان وگچساران نصب وباتایید کمیته استانداردهای وسایل حفاری صنعت نفت، مطابق با استانداردهای Apl آمریکا، نشان طلا احراز کردند.

از نمونه اختراعات ایشان می توان به پژوهش درمورد شیرهای دروازه ای وشیرهای ایمنی اشاره کرد که درصنایع شرکت نفت و گاز و صنایع پتروشیمی استفاده می‌شود و بر این اساس در وزارت علوم به عنوان چهره ملی ماندگار شناخته شد. ایشان نویسنده کتاب تولید چاه‌های نفت وگاز کشور صادرات ومصرف داخل هستند که مورد تایید شورای تحریریه روابط عمومی وزارت نفت است و طرح وی ازطرف استانداردهای Apl امریکا نشان طلا گرفته است.

دکتر غلامرضا تقوی ازافتخارات مردم شهرستان رامهرمز واستان خوزستان هستند.

دومین اجلاس ملی مدیریت و کارآفرینی کشور در سال ۱۳۹۷

بسمه تعالی

چهره فرهیخته و ماندگار مدیریت و کارآفرینی



ازدواج با یک بیش فعال دوست داشتنی

کورش کاشانی

خداوند به ما یک پسر بچه سالم و بسیار باهوش داد که از قضا درست مثل مادرش از دیوار راست بالا می‌رفت

بچه بودیم... توی باغ شهریار لا به لای درخت‌های توت و گیلاس و گردو می‌دویدیم و تابستان گرم را با صدای بلند خنده و آب بازی و چیدن میوه می‌گذراندیم. مادرم عاشق باغ بود. همه تابستان را آنجا می‌گذراندیم و مهر که می‌شد به تهران برمی گشتیم. همه فامیل و دوست و آشنا هم آخر هفته قابلمه غذایشان را با خودشان می‌آوردند و در باغ به ما ملحق می‌شدند. **مریم** دختر سرهنگ وفایی هم یکی از همبازی‌های من بود. دختر لاغر و ریز نقشی که شیطنت هایش شهره شده بود و مادر و پدرش را عاصی کرده بود. مدام از درخت‌ها بالا می‌رفت و از آن بالا خودش را پرت می‌کرد توی استخری که بیشتر شبیه حوض بود... مادرم جیغش بلند می‌شد و به مریم می‌گفت تو بالاخره یک بلایی سر خودت می‌آوری... مادرش هم می‌دوید دنبال مریم و وقتی گیرش می‌انداخت یک کتک مفصل به او می‌زد... اما مریم دست از شیطنت هایش بر نمی‌داشت. یادم است یک شب وقتی همه توی پشه بند خوابیده بودیم مادر مریم داشت برای بقیه زن‌ها درد دل می‌کرد که دخترش را برده دکتر و گفته یک قرص و دوایی بدهید تا این دختر آرام بگیرد و دکترها هم به او گفته بودند مریم یک بچه پیش فعال است...



من کوچک‌تر از آن بودم که معنی حرف‌های بزرگترها را بفهمم فقط حس کردم مریم مریض است وبه خاطر این مریضی است که اینقدر ما را اذیت می‌کند... از فردای آن روز من با این دختر آنقدر مهربان شدم که باورتان نمی‌شود. هر بلایی سرم می‌آورد ناراحت نمی‌شدم و با تمام وجودم او را می‌بخشیدم...

کم کم من و مریم دوستان خوبی برای هم شدیم. مریم هم هرچه بزرگ‌تر می‌شد شیطنت هایش قابل کنترل بود. من چند سال زودتر از او راهی دانشگاه شدم. آنقدر از رشته معماری برایش حرف زدم که او هم مصر شد همین رشته را بخواند... در دوران دانشجویی من به عنوان دانشجوی سال بالاتر به او کمک می‌کردم. مریم بسیار با استعداد بود. هوش عجیبی داشت و به راحتی می‌توانست ده دوازده ساعت روی یک

آدم بده داستان من هستم

راشین مختاری

حلقه‌ام را از دستم در آوردم و مخفیانه با او در ارتباط بودم بدون این که به او بگویم متاهل هستم. فکر می‌کردم زودگذر است

ستاره را مادرم انتخاب کرد. گفتم نه... گفت از این همسر بهتر گیرت نمی‌آید. راست می‌گفت. ستاره از خانواده بسیار محترمی بود. سختی زندگی را چشیده بود و قناعت در خونش بود. پدرش کارمند ساده دولت بود. مادرش هم توی خانه تدریس ریاضی می‌کرد. یک زن دیپلمه با استعداد بود که می‌توانست به بچه‌های محل ریاضی درس بدهد. یادم است وقتی تازه وارد دبیرستان شده بودم چند جلسه‌ای به خانه‌شان رفته بودم و این زن آنقدر مهربان بود و در تدریس صبوری می‌کرد که مرا عاشق ریاضی کرد.

مادر از خیلی سال پیش حواسش به ستاره بود. برای همین وقتی پدربزرگم فوت کرد و اندک ارثیه‌ای به ما رسید مادر اصرار کرد تا با آن پول من زن بگیرم و به زندگی‌ام سر و سامان بدهم.بلند پروازی‌های زیادی در سر داشتم. دلم می‌خواست یک دختر زیبا و پولدار انتخاب کنم. اما برخلاف تصورم مادر ستاره را انتخاب کرده بود. از هر نظر یک دختر ساده و معمولی بود. ولی مادر می‌گفت ستاره هم مثل مادرش زن زندگی است. منشی یک خانم دکتر بود و اهل ولخرجی نبود. به اصرار مادر رفتیم خواستگاری و بعد قرار شد چند جلسه‌ای با هم صحبت کنیم و دست آخر خودم را پای سفره عقد دیدم. صادقانه بگویم علاقه ویژه‌ای به ستاره نداشتم و بیشتر به اصرار مادر او را انتخاب کردم.

زندگی مان را شروع کردیم. او دختر خوبی بود. از هر نظر قابلیت درست کردن یک زندگی را داشت. رفتار خوب و پر مهری داشت و هرکس با او هم صحبت می‌شد به شدت مجذوب او می‌شد. همین اندازه بگویم که خواهرها و مادرم او را آنقدر دوست داشتند که انگار زنی از او بهتر نمی‌توانست عروس خانواده ما شود. بعد کم کم تأثیر رفتارش را در جمع خانواده حس کردم. دختر عموها و دختر خاله هایم هم از او خوششان می‌آمد. در محل کارش آنقدر خوب کار می‌کرد که خانم دکتر اصرار داشت به هیچ قیمتی ستاره را از دست ندهد.



همان ماه‌های اول ازدواجمان بود که با دختری دیگر آشنا شدم. حلقه‌ام را از دستم در آوردم و مخفیانه با او در ارتباط بودم بدون

پروژه کار کند بی‌آنکه ابراز خستگی کند.

لا به لای همین روابط کودکی و جوانی عاشق هم شدیم. خانواده‌ها هم به این وصلت راضی بودند. مادرم مریم را خیلی دوست داشت و برای همین بی‌هیچ دردسری زندگی مشترکمان را شروع کردیم.

پنج سال بعد از ازدواجمان مریم فارغ‌التحصیل شد و در همان شرکتی که من کار می‌کردم مشغول به کار شد. استعداد فوق‌العاده‌ای داشت و به سرعت از پله‌های ترقی بالا می‌رفت. بعد از دو سال باردار شد. به‌او اطمینان دادم که اجازه نمی‌دهم وجود بچه مانع پیشرفت او در کارش شود.

خداوند به ما یک پسربچه سالم و بسیار باهوش داد که از قضا درست مثل مادرش از دیوار راست بالا می‌رفت. بزرگ کردن بچه‌ای پرانرژی و پیش فعال، کار آسانی نبود. مریم مجبور شد قید کار کردن را بزند و من از این بابت خیلی ناراحت بودم. او عاشق کارش بود و می‌دانستم معمار بسیار با استعدادی است و حیف است که این استعداد از بین برود. ولی این بچه شیطان ما مادری می‌خواست که همه شبانه روزش را با او بگذراند. خیلی فکر کردم تا راه حلی برای این مشکل پیدا کنم. بالاخره به این فکر افتادم که برای مریم یک دفتر کار در خانه درست کنیم.

یک خانه قدیمی در مرکز شهر اجاره کردیم. زیر زمینش را دفتر کار مریم کردم. تمام حیاط را برای بازی پسرمان مرتب کردم. یک جدول تهیه کردم که از همه برای نگهداری بچه کمک بگیریم. دو روز آخر هفته مسئولیت نگهداری بچه با من بود. یک روز هم مادرم و یک روز هم مادر مریم به ما کمک می‌کردند سه روز باقی مانده را هم مریم خودش از بچه مراقبت می‌کرد.

پسرمان در همان حیاط قدیمی و کوچک، بزرگ شد. مریم مادر پر انرژی و خوشحالی بود. همیشه می‌گفت من قدردان کمک همه هستم. در عین حال در کارش هم خوب پیشرفت کرد. ما خانواده خوشبختی هستیم. الان پسرمان نه سال دارد و مریم اصرار دارد صاحب یک فرزند دیگر شویم ولی من التماسش کرده‌ام که این فکر را از سرش دور کند چون جداً بزرگ کردن بچه‌های شیطان و باهوش سخت است... او اما تصمیمش را گرفته و دلش می‌خواهد خانواده شلوغ تری داشته باشیم. من از داشتن چنین همسر خوب و پر تلاشی که دارم همیشه قدردان خداوند هستم...

این که به او بگویم متاهل هستم! فکر می‌کردم زودگذر است ولی تا به خودم آمدم دیدم یک سال از ارتباطم با او می‌گذرد و یک دل نه صد دل عاشقش هستم. ستاره هرگز به من شک نکرد و کلاً اهل کنترل و سوال و جواب کردن من نبود ولی حس می‌کرد که من نسبت به او سرد هستم و علاقه ویژه‌ای به او ندارم. این موضوع را بارها و بارها با من در میان گذاشت ومن حاشا می‌کردم. می‌گفتم این روحیه عادی من است و اهل ابراز علاقه نیستم...اما از طرفی **لیلا** دختری که با او آشنا شده بودم اصرار داشت این رابطه را به سر انجامی برسانم. بالاخره مجبور شدم واقعیت را به او بگویم و حضور ستاره را در زندگی‌ام به او اطلاع بدهم... چند هفته‌ای زندگی‌مان به هم ریخته بود. لیلا شب و روز اشک می‌ریخت و من حاضر بودم به هر قیمتی که شده او را راضی کنم در کنارم بماند. شرط او هم واضح و روشن بود اول باید ستاره را طلاق می‌دادم...

زندگی‌ام سیاه شده بود. از طرفی عاشق لیلا بودم و از طرف دیگر ستاره در حقم هیچ کارناروایی نمی‌کرد که بهانه‌ای بگیرم و طلاقش بدهم...

تا این که یک شب ستاره حالش خیلی بد شد. شبانه راهی بیمارستان شدیم. دکتر گفت باید سریع عمل شود. بعد از عمل هم برایم توضیح دادند که برای بچه دار شدن باید مراحل درمان طولانی را شروع کنیم. من هم همین موضوع را بهانه کردم و یک شب برای ستاره توضیح دادم که عاشق بچه هستم و بهتر است زندگی‌مان را از هم جدا کنیم و وقتمان را برای درمان‌های بی‌نتیجه تلف نکنیم. توی چشم‌های ستاره می‌دیدم که حرفم را باور نمی‌کند. از خودم متنفر بودم که دارم در حقش این بی‌رحمی را می‌کنم. ستاره هم در یک جمله گفت پای زن دیگری در میان است... اشکم در آمد و او با لبخندی پر معنا گفت نگران نباش دنبال بهانه هم نگرد من از زندگی تو بیرون می‌روم.

باورم نمی‌شد به این زودی دست به کار شود و به هفته نکشید که وکیلش بهم تلفن کرد و گفت پروسه طلاق توافقی را شروع می‌کند. خانواده‌ام از من متنفر شده‌اند. روزی نیست که مادرم مرا نفرین نکند. اما از ستاره و خانواده‌اش خبری نیست. می‌دانم که او آنقدر زن خوبی است که همین الان هم خیلی‌ها منتظر هستند این طلاق به سرانجام برسد و به خواستگاری ستاره بروند.

حالم بد است. از یک طرف لیلا را دوست دارم از طرف دیگر احساس گناه می‌کنم. خوش به حال ستاره که در این داستان قهرمان است و همه تحسینش می‌کنند و آدم بده داستان من هستم که خودم هم از خودم متنفرم...

شکوفه های زندگی



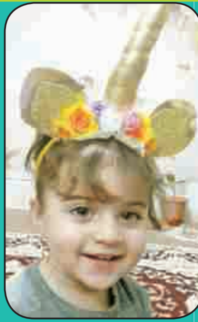
آراد چرمی



یسنا علیزاده



آناشید محبی



آیلین فدایی



جانان نوشاد



ستایش باغبان



ضحی مینایی



سید سهیل سیدی



حامی حصاری

خوشبخت کسی است، که در برابر وجدان خویش، شرمنده نباشد

● لائوتسه

از: مصطفی گلیاری

خاطرات شمال محاله یادش بره!



بیت هفته:
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

درس هفته: وقتی تو قلب کسی ارزشمند نیستی بهتره تا بیرونت نکرده بیای بیرون.

سخن خواهر زاده سعدی: هر نفسی که فرو می‌رود مخل حیات است و چون در می‌آید رفیق ممات است پس در هر نفس زیانی موجود و بر هر زیانی ناسزایی زبانی واجب.

درسی از چارلی چاپلین: روزی برای جمعی جوکی تعریف کرد. همه خندیدن. دوباره همون جوک رو تعریف کرد. یه عده خندیدن. بازم همون رو تعریف کرد. تعداد کمی خندیدن. بازم تعریفش کرد و کسی نخندید.

چارلی گفت وقتی یه جوک نمی‌تونه تو رو چند بار بخندونه، چرا یه غم می‌تونه چند بار ناراحتت کنه و اشکت رو در بیاره؟

سخن بزرگان: میگه عیسی کلانتری رئیس سازمان محیط زیست در مصاحبه با روزنامه همدلی فرموده: واسه کاهش مصرف انرژی، دمای ۲۴درجه واسه خونه خوبه. مردم دما رو زیاد می کنن تا تو خونه لخت بشن. این کار خوبی نیست. مردم در رختخواب لخت بشن در اتاق نشیمن لباس بپوشن... دوستان عزیز آلودگی هوا خیلی جدیه با دولت همکاری کنین و به خاطر سلامتی هوا هم که شده، شبا لخت بخوابین.

سخن بزرگان: تو کتاب مطالعات اجتماعی کلاس نهم صفحه ۵۲ نوشته: "ایران توانست جزو کشورهای برتر جهان در درمان کرونا باشد"... درحالی که هنوز واکسن درست حسابی هم نداریم و خیلی از قضایا که خودتون همه رو حفظین. مثل درمان گرون کرونا، تو راهرو خوابوندن مریض، پروتکل‌های نصفه نیمه... ضمناً تو کتابای درسی نه تنها عکس کوروش و داریوش رو حذف کردن، اسم مولوی رو هم دیلیت کردن و نوشتن شاعری می گوید...

حالا برو افغانستان و ترکیه ببین سر اینکه مولوی مال کیه، دعوا دارن.

یکی زنگ زد گفت استاد مدتی نبودی. خدانکرده کرونا گرفته بودی؟ گفتم نه دو سه بار سکته کردم، یه کمی هم مردم.

گفت: عه؟ خب الهی شکر!

خبرهای ناجور: مرکز پژوهش‌های مجلس: نزدیک به سه تا شیش و نیم میلیون نفر به دلیل مشکلات کرونا بیکار میشن. سازمان تامین اجتماعی هم گفته سه میلیون نفر شاغل بخش غیررسمی به شدت به حمایت نیاز دارن... خیلی شاغل داشتیم تو این مملکت و قراره شیش میلیون نفرم بیکار بشن. هر کدومشون هم خرج فقط یه نفرو بدن، میشن دوازده میلیون جمعیت

دکتر عابدینی فوق تخصص بیماری‌های ریوی به مهر گفته وقتی شاخص آلودگی هوا بالا باشه، تنفس این هوا از سیگار کشیدن خطرناک تره... سیگاریا از این خبر کیف کردن چون بالاخره یه تنفسی پیدا شد که از سیگار بدتر باشه

یکی از اعضای کمیسیون کشاورزی مجلس گفته ۲۵میلیون نفر ایرانی قدرت خرید گوشت رو ندارن... پیشنهاد می کنم واسه گیاهخواری تبلیغ کنین بقیه مردمم علفخوار بشن اونوقت می‌تونین گوشتا رو صادر کنین بزنین به زخم آقازاده‌ها.

دخترم پرسید چرا تو ایران بابانوئل نمیاد؟ گفتم چون بیشتر خونه‌ها شومینه ندارن. بابانوئلم چاقه و از لوله بخاری رد نمیشه... درست جواب دادم؟

نکته: دقت کردین که مردم عاشق هر چیزی هستن که چراغ قوه داشته باشه. همین واکسن کرونا رو اگه یه چراغ قوه بالاش بذارن، سر خریدنش قمه کشی میشه... نه آقا قمه نکش. مگه نشنیدی پلیس گفته هر کی قمه بکشه، همونجا فی‌المجلس دست‌شو قطع می کنیم.

شهر وحوش: بیشترین احتکارها مربوط میشه به مایحتاج زندگی مردم و تجهیزات پزشکی... احسنت به این محتکران که از هر وحوشی وحوش‌ترن

به جای اینکه بیان مصرف سوخت مازوت رو ممنوع کنن، به ما میگن از خونه نیاین بیرون و مزاحم مازوت سوزی ما نشین.

حساب کتاب: نشستم با ماشین حساب حساب کردم دیدم با توجه به گرون شدن دلار، خاوری می‌تونه با نصف پولی که اختلاس کرده، بیاد ایران، بدهی‌شو بده، دم مسؤولینم ببینه و کاندید ریاست جمهوری بشه یه سه خوابه تمیزم تو ولنجک بخره.

نکته: یه دانشمند نشسته روی حافظه آدما کار و تحقیق کرده و نتیجه گرفته آدما با هر جور حافظه‌ای که داشته باشن، این احتمال براشون هست که هر چیزی رو از یاد ببرن ولی خاطرات شمال محاله یادشون بره.

زنگ تفریح: جوانی پیش بهلول رفت گفت من خیلی بدبختم و نمی‌دونم چه خاکی به سرم بریزم. مامانم میگه اگه زن بگیری، درست میشه. نظر تو چیه؟ بهلول گفت: اگه زن بگیری دیگه تنهایی خاک به سرت نمی‌ریزی. زنت هم کنارت می‌شینه و دو تایی خاک به سرتون می‌ریزین... افتاد؟

نکته: قبلاً وقتی می‌خواستن ماشین بفروشن می‌گفتن مال یه خانم دکتری بوده که می‌رفته مطب و خونه. حالا میگن مال یه معلمیه که خورده به کرونا و باهاش هیچ جا نرفته.

حکایت: وقتی سقراط رو به مرگ محکوم کردن، زنش گریه کرد. سقراط بغلش کرد و پرسید: چرا گریه می کنی؟ زنش گفت ظالمانه به مرگ محکوم شدی. سقراط پرسید: اگر عادلانه به مرگ محکوم می‌شدم، گریه نمی کردی؟ زنش گفت: نه! منظورم اینه که بی‌گناه کشته می‌شی. سقراط پرسید: دوست داشتی گناهکار کشته بشم؟ زنش از بغلش در اومد گفت ای مرده شورت ببره. الهی بری زیر گل که وقت مردن هم واسه من فلسفه بافی می کنی... یکی از هنرهای سقراط این بود که طرف بحثش رو به تناقض می کشوند.

نکته: یه روزی غم اونقدر کوچیک بود که لای دو انگشت جا میشد و دود می کرد و زود تموم می‌شد.



این میوه ضد چاقی را فراموش نکنید

❊ خرمالو کالری کمی دارد و در مقابل غنی از فیبر است؛ در نتیجه می‌تواند در کاهش وزن، کاهش قند خون، بهبود حرکات و عملکرد دستگاه گوارش مؤثر باشد.

❊ خرمالو میوه‌ای شیرین و سرشار از مواد مغذی است که می‌تواند در بهبود سلامتی نقش داشته باشد.

❊ خرمالو منبع خوبی از ویتامین ب ۱، ویتامین ب ۲، ویتامین ب ۶، فولات، منگنز، مس، پتاسیم، منیزیم و فسفر محسوب می‌شود. این میوه رنگی کالری کمی دارد و در مقابل، غنی از فیبر است که همین امر باعث می‌شود در کاهش وزن موثر باشد.

❊ خرمالو حاوی مقادیر بالایی ویتامین A است که در تقویت سیستم ایمنی و بینایی نقش دارد. خرمالو سرشار از ترکیبات آنتی اکسیدانی است که نقش مهمی در سلامتی فرد بازی می کنند و در کاهش التهاب موثر هستند.

❊ استرس اکسیداتیو که در اثر نبود تعادل بین رادیکال‌های آزاد و آنتی اکسیدان‌ها در بدن بروز می کند، با بروز بیماری‌های مزمن از قبیل بیماری‌های قلبی، دیابت، فشار خون بالا، سرطان‌ها و بیماری‌های نورولوژیک مانند آلزایمر مرتبط است؛ بنابراین مصرف غذاهای سرشار از ترکیبات آنتی اکسیدانی، رادیکال‌های آزاد تولید شده در بدن، استرس اکسیداتیو و متعاقبا شانس بیماری‌های مزمن را کاهش می‌دهند.

❊ خرمالو همچنین حاوی ویتامین C نیز است و می‌تواند تقریبا ۲۰ درصد نیاز روزانه به این ویتامین را تأمین کند. همچنین فیبر موجود در خرمالو می‌تواند نقش مهمی در کاهش کلسترول بد در بدن داشته باشد.

❊ از دیگر نقش‌های فیبر می‌توان به کاهش قند خون، بهبود حرکات و عملکرد دستگاه گوارش اشاره کرد.

❊ صفوی اضافه کرد: محتوای بالای ویتامینی و آنتی اکسیدانی خرمالو مانند ویتامین A، بتاکاروتن، لیکوپن، لوتئین و کریپتوگزانتین می‌تواند سرعت پیری ارگان‌های بدن را به تاخیر بیندازد.

مرتضی صفوی- متخصص تغذیه





چای خوشمزه گیاهی

فصل زمستان و اهمیت پیشگیری از بیماری‌های آن فرصت خوبی برای دوستی با دمنوش‌ها یا افزودنی‌های خوب و سالم به چای است. خانم‌ها می‌توانند با اضافه کردن چند ماده ساده به چای هم یک تجربه لذت‌بخش برای خانواده فراهم کنند و هم از خواص این مواد بهره ببرند.
به گزار سلامت نیوز به نقل از روزنامه خراسان،برای دم کردن یک چای خوش طعم و دلچسب باید همه موارد به درستی انجام شود تا یک چای خوشمزه بنوشیم .نقش آب در دم کردن چای خوش طعم بسیار مهم است .همه فکر می کنند قاشق چای‌خوری معیار خوبی برای دم کردن چای است، اما این‌طور نیست .چای‌ها با هم متفاوت هستند و نمی‌توان از قاشق چای‌خوری برای اندازه‌گیری تمام آن‌ها بهره برد .
بهترین جنس قوری برای دم کردن چای، سرامیک لعاب‌دار یا شیشه است. این مواد هیچ طعم اضافی را به چای منتقل نمی کنند.نکته بسیار مهم: در استفاده از هر کدام از این افزودنی‌ها نباید زیاده روی شود؛ با فاصله زمانی مناسب باید میل کنید و اعتدال داشته باشید .

چوب دارچین

چای خشک، یک عدد چوب دارچین یا یک قاشق چای‌خوری پودر دارچین، یک فنجان آب جوشچای خشک را به میزان لازم و بعد چوب دارچین یا پودر آن را درون قوری بریزید. آب جوش را اضافه کنید و اجازه دهید برای ۱۵دقیقه چای شما دم بکشد.خواص چای دارچین: سطح کلسترول بدن را متعادل می کند، قند خون را کنترل می کند، با سندروم روده تحریک‌پذیر مقابله می کند .

گل محمدی

چای خشک، گل محمدی دو تا چهار غنچه، آب جوش چهار فنجانچای خشک را به میزان لازم در قوری بریزید و بعد غنچه‌های گل محمدی را پس از تمیز کردن، به صورت درسته و کامل، داخل فیلتر قوری بیندازید.خواص چای گل محمدی: پاک کننده پوست، زدودن سموم از بدن، غلبه بر استرس و افسردگی

به خشک شده

به خشک دو قاشق غذاخوری، آب جوش به میزان لازم، دانه هل، دارچین، لیموی تازه و زعفران به دلخواه چای خشک را به میزان لازم در قوری بریزید و بعد به خشک را داخل قوری بریزید.
اگر دوست داشتید برای خوش عطر و خوش طعم‌تر شدن چای، به آن دانه هل بدون پوست یا چوب دارچین اضافه کنید. آب جوش را هم به آن اضافه کنید و بگذارید به مدت ۲۰ دقیقه خوب دم بکشد و به‌های خشک به آب جوش رنگ دهند.خواص چای به :دهان را خوشبو می کند. سطح انرژی را افزایش می‌دهد. شادی بخش است.

رویاهایی که کابوس شد

ترانه شکیبا

پریسا و **فرانک**، صرف‌نظر از این‌که همسایه و همکلاس بودند، دوستی صمیمانه‌یی داشتند. صبح‌ها با هم به‌دبیرستان می‌رفتند و ظهر با هم به‌خانه برمی‌گشتند و علاوه بر این‌که زنگ‌های تفریح را با هم می‌گذراندند، در زمان فراغت و تعطیلی دبیرستان نیز، دائم برای درس خواندن به‌خانه همدیگر رفت و آمد می‌کردند.

پریسا خواستگاری داشت که قرار بود بعد از پایان سال تحصیلی ازدواج کند و به‌خارج از کشور برود و چون هر دو در سال آخر دبیرستان تحصیل می‌کردند و روزهای پایانی سال تحصیلی را می‌گذراندند، پریسا که خودش را در چند قدمی سعادت مورد انتظارش می‌دید و مشغول برنامه‌ریزی برای ازدواجش بود، از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا برای فرانک حرف بزند و آنچه را از زبان خواستگارش شنیده بود، برای فرانک می‌گفت و تاکید می‌کرد:

– به‌نظر من، زندگی در خارج از کشور ایده‌آل است. حسابش را بکن، یک فضای تازه، با یک فرهنگ متفاوت، آزادی‌های بی‌حد و حساب و تفریحاتی که ما این‌جا حتی خوابش را ندیده‌ایم.

فرانک، هر بار حرف‌های پریسا را می‌شنید، به‌حال او غبطه می‌خورد، بالاخره هم نتوانست طاقت بیاورد و یک‌روز، احساسش را به‌زبان آورد:

– خوش به‌حالت! تو دختر خیلی خوشبختی هستی که چنین خواستگاری داری، من هیچ‌وقت به‌زندگی در خارج از کشور فکر نکرده بودم، اما وقتی حرف‌های تو را سبک سنگین می‌کنم، به‌این نتیجه می‌رسم که من‌هم برای زندگی در فضای این‌جا ساخته نشده‌ام، اما اولا که هنوز خواستگاری ندارم، در ثانی، اگر هم برایم خواستگاری پیدا شود، به‌احتمال قوی آدمی معمولی است که بعد از ازدوج با او باید همین جا بمانم!

پریسا، آن‌روز فقط حرف‌های فرانک را شنید و چیزی نگفت، اما دو سه روز بعد، وقتی در حال رفتن به‌دبیرستان بودند، با ذوق‌زدگی گفت: کاش چیز دیگری از خدا خواسته بودی.



– چطور مگر؟

– چند روز پیش که گفتی آرزو داری شرایطی مثل من داشته باشی، خیلی دلم گرفت. از یک طرف پریشان شدم از این‌که بعد از ازدواج من، بین ما فاصله می‌افتد و دوستی صمیمانه‌مان به‌پایان می‌رسد و از طرف دیگر با خودم حساب کردم تو هم چیزی از من کم نداری و باید ازدواجی مثل من داشته باشی و این موضوع به‌قدری ذهنم را درگیر کرده بود که وقتی با خواستگارم تماس گرفته بودم، ضمن حرف‌های مختلفی که گفتیم و شنیدیم، از تو حرف زدم، از دوستی ریشه‌دارمان گفتم و این که برایم دل کندن از تو و مهاجرت سخت است و از خواستگارم خواستم که یا دور مرا خط بکشد، یا بعد از ازدواج، همچنان در ایران بمانیم.

– وای دختر! تو آینده‌ات را به‌خاطر من خراب نکن.

– حالا گوش کن تا بقیه‌اش را بگویم. وقتی آن حرف‌ها را زدم، خواستگارم گفت که این مشکلی نیست، شما بعد از ازدواج هم می‌توانید رابطه‌تان را حفظ کنید.

– چه جوری؟

– اتفاقاً من‌هم همین را پرسیدم وخواستگارم گفت یکی از دوستانش، که او هم در آلمان اقامت دارد، اخیراً به‌تهران آمده و قصد دارد در همین‌جا ازدواج کند و تاکید کرد که اگر تو مایل باشی، می‌تواند شما را به‌همدیگر معرفی کند.

وعده پریسا چنان شیرین بود که فرانک بدون لحظه‌یی تامل گفت:

– عالی است، آن جوان کی می‌تواند به‌خواستگاری بیاید که من موضوع را با پدر ومادرم در میان بگذارم و از آن‌ها برای خواستگاری وقت بگیرم؟

– چقدر هولی دختر؟ اول یکی دو بار همدیگر را ملاقات کنید، حرف‌هایتان را بزنید و ببینید اصلا از همدیگر خوشتان می‌آید یا نه؟

– درست می‌گویی. به‌خواستگارت بگو ترتیب آشنایی ما را بدهد.

چند روز بعد، پریسا خبر آورد که:

– فردا عصر اگر کاری نداری، من و خواستگارم آمادگی داریم با تو و جوان مورد نظر خواستگارم، ساعتی دور هم باشیم تا شما همدیگر را ببینید و حرف‌های اولیه را بزنید. اگر به‌دل همدیگر نشستید، می‌توانید خودتان قرار بگذارید و در دیدارهای بعدی در مورد جزییات با همدیگر صحبت کنید.

– الان هیچ برنامه خاصی برای فردا ندارم. تازه، اگر هم داشتم، از آن صرف‌نظر می‌کردم.

پریسا، در حضور خود فرانک، به‌وسیله تلفن همراه با خواستگارش تماس گرفت، هماهنگی‌های لازم را انجام داد و بعد از ظهر روز بعد، در یکی از کافی‌شاپ‌های بالای شهر، چهار نفری در اطراف یک میز نشسته و مشغول صحبت بودند.

فرانک، در همان لحظات اولیه گفت‌وگو با **کاوه**، احساس کرد او همان مردی است که همیشه به‌عنوان شوهر در آرزوهایش مجسم کرده بوده. بلندقامت، خوش‌چهره، متین و تحصیل‌کرده، که در سال‌های نوجوانی پدر ومادرش او را برای تحصیل به‌آلمان فرستاده و بعد خودشان هم به آن‌جا مهاجرت کرده‌اند و به‌این ترتیب، بعد از پایان تحصیلاتش، شغل پدرش را ادامه داده و دارای شغل خوب و درآمد مناسب است.

فرانک، در آن دیدار انتظاراتی را که از همسر آینده‌اش داشت به‌زبان آورد، کاوه هم از توقعاتش گفت و هر دو خیلی زود به این نتیجه رسیدند که انگار فقط برای زندگی در کنار هم آفریده شده‌اند و قرار شد فرانک موضوع را با خانواده‌اش در میان بگذارد تا کاوه هم دیداری با پدر ومادرش داشته باشد و چنانچه آن‌ها موافقت داشتند، کاوه با پدر ومادرش تماس بگیرد و از آن‌ها بخواهد برای خواستگاری به‌تهران بیایند.

فرانک، وقتی به‌خانه برگشت موضوع را با آب و تاب برای مادرش تعریف کرد. از شخصیت، تحصیلات، خانواده، شغل و درآمد کاوه گفت و... برخلاف آنچه انتظار داشت از زبان مادرش شنید:

– کی به‌تو اجازه داده بود از توی خیابان برای خودت خواستگار پیدا کنی؟

– ولی مامان... بالاخره هر دختری در هر جایی ممکن است برایش خواستگار پیدا شود.

– بله... اما خواستگاری که شناخته شده باشد.

– خب... این که مشکلی نیست، می‌توانید درباره کاوه تحقیق کنید و او را بشناسید.

– این به‌جای خود، اصل قضیه این است که من حاضر نیستم دختر به‌راه دور بدهم.

جلال، پدر فرانک، بی‌اعتنا به‌حرف همسرش گفت:

– خانم‌جان! قصاص قبل از جنایت که نباید کرد. اجازه بده آن جوان بیاید وحرف‌هایش را بزند. شاید وضعیت و شرایط او مقبول بود.

– من که چشمم آب نمی‌خورد، اما هر چه شما بگویی!

فرانک که با شنیدن حرف پدر و موافقت ضمنی مادرش انگار بال در آورده بود، به اتاقش رفت، تلفنی موضوع را با پریسا در میان گذاشت و یک هفته بعد، کاوه با پریسا و خواستگارش، برای مذاکرات مقدماتی به‌خانه جلال رفتند.

جلال، خیلی دوستانه کاوه را تحویل گرفت و او از خانواده‌اش، وضعیت درآمد خود و شرایط زندگی در آلمان و... به‌قدری حرف زد که حتی مادر فرانک قانع شد و بالاخره نتیجه مذاکرات این شد که کاوه موضوع را با پدر ومادرش در میان بگذارد، شرایط خانواده فرانک را به‌اطلاع آنها برساند و اگر با قضیه موافقت داشتند، هر زمان که سفرشان به‌تهران امکان پذیر است، به‌تهران بیایند و برای خواستگاری اقدام کنند.

کاوه، بعد از آن‌روز، چند بار دیگر هم به‌بهانه دیدن جلال و همسرش به‌خانه آنها رفت و با گفتار و رفتارش خود را طوری در دل جلال جا کرد که انگار پسر خود اوست و فرانک خوشحال از این موضوع، امیدوار بود وقتی خانواده کاوه به‌خواستگاری بیایند، هیچ مشکلی پیش نیاید، خیلی زود مراسم عقد وازدواج برگزار شود و برای ادامه زندگی به‌آلمان برود.

از طرف دیگر، رابطه خواستگار پریسا هم با خانواده او خیلی خوب پیش می‌رفت و به‌نظر می‌رسید ازدواج آنها هم با هیچ مشکلی روبرو نشود.

پریسا و فرانک، که خودشان را در شرایطی برابر می‌دیدند واحساس می‌کردند به دو قدمی خوشبختی مورد انتظارشان رسیده‌اند، در هر دیداری که با هم داشتند، از آنچه در ذهنشان می‌گذشت حرف می‌زدند و انتظار روزی را می‌کشیدند که سال تحصیلی به‌پایان برسد و قدم در جاده یک زندگی رویایی و پر از هیجان بگذارند.

حالا که خوب بلدی از غیبت من سوءاستفاده کنی و تلفن همراهت را هم خاموش می‌کنی تا نتوانم تشخیص بدهم کجا هستی، برو و بقیه روزهای عمرت را هم مثل امروز بگذران

در همان اوضاع و احوال، یک روز کاوه به‌محل کار جلال رفت و با حالتی ناراحت و عصبی عنوان کرد در تهران کیفش را دزد زده و دار وندارش را برده‌اند. بعد مدعی شد که موضوع را تلفنی با پدر ومادرش در میان گذاشته و قول داده‌اند تا چند روز دیگر برایش پول بفرستند و...

جلال که کاوه را به‌چشم داماد آینده خودش می‌دید، با محبتی پدرانه پرسید:

– حالا تا وقتی پول به دستت برسد، می‌خواهی چکار کنی؟

– نمی‌دانم. بدبختانه تمام اقوام و آشنایانم هم در آلمان هستند و در تهران کسی را ندارم که بتوانم از او مقداری قرض بگیرم!

– این که مشکلی نیست پسرم! توخیلی هم در تهران بی‌کس و کار نیستی. من مثل پدر در کنارت هستم و آمادگی دارم تا در هر شرایطی پشت وپناهت باشم.

بعد، بدون این که درباره صحت اظهارات کاوه حتی ذره‌یی تردید کند، چکی به‌مبلغ دو میلیون تومان در وجه او نوشته و در اختیارش گذاشت.

کاوه، با بی‌تفاوتی لب برچید و گفت:

– متأسفانه نمی‌توانم کمک پدرانه شما را قبول کنم.

– چرا پسرم؟

– برای این‌که مدارک شناسایی من‌هم داخل کیفم بود و سرقت شده و امکان نقد کردن چک را ندارم.

– این که مشکلی نیست. من در پشت چک امضای شما را گواهی می‌کنم و به راحتی می‌توانی آن را نقد کنی.

به‌این ترتیب، مشکل نقد کردن چک حل شد، اما همان‌روز، خواستگار پریسا هم با ادعای مشابهی نزد پدر وی رفته و از او ده‌میلیون تومان چک گرفته بود وهر دو قول داده بودند ظرف چند روز آینده، پول را برگردانند، اما آن یکی دو روز آینده، هرگز فرا نرسید.

هر دو خواستگار، پول را که ده سال پیش رقم قابل توجهی بود، از حساب بانکی پدر دخترهای مورد علاقه‌شان برداشت کردند و هر دو غیبشان زد، بدون آنکه هیچ نشانه‌یی از خودشان بر جای گذاشته باشند. تنها وسیله ارتباطی پریسا و فرانک با خواستگارهایشان، دو خط تلفن اعتباری بود که هر چه با آن‌ها تماس گرفتند، کسی جوابشان را نداد.

نخستین گام بهره‌کشان نابودی بزرگان و سپس تاراج دارایی‌شان است •

بهاره پورعالی

ته چین ساده زعفرانی

ته‌چین ساده یا ته‌دیگ ته‌چین با همان روشی تهیه می‌شود که ته‌چین مرغ یا ته‌چین‌های دیگری مثل ته‌چین بادمجان را درست می کنید. با ما همراه باشید تا فوت و فن های ته چین را به شما خوانندگان عزیز آموزش دهیم. ته‌چین ساده یک غذای دوست‌داشتنی و مجلسی است که ممکن نیست چیزی از آن در ظرف باقی بماند. ته‌چین انواع مختلفی دارد که همه آنها طعمی بی نظیر و منحصر به فرد دارند، اما ته‌چین ساده به شما این امکان را می‌دهد که در کنارش گوشت قرمز یا مرغ یا هر خورشی که دوست دارید صرف کنید و همزمان از طعم ته‌دیگ برشته و برنج زعفرانی ته‌چین هم لذت ببرید. ته‌چین ساده یا ته‌دیگ ته‌چین با همان روشی تهیه می‌شود که ته‌چین مرغ یا ته‌چین‌های دیگری مثل ته‌چین بادمجان و قارچ یا ته‌چین قورمه‌سبزی را درست می کنیم، فقط این بار مواد وسط برنج ریخته نمی‌شوند.

مواد لازم:

- برنج .... ۲ پیمانه
- تخم مرغ .... یک عدد
- ماست چکیده .... ۴ قاشق غذاخوری
- زعفران.......................... به میزان دلخواه
- نمک و فلفل .... به میزان دلخواه
- روغن................................ ۳ قاشق غذاخوری
- زرشک، خلال پسته و بادام برای تزیین .... اختیاری

طرز تهیه:

ابتدا برنج را خوب بشویید و برای چند ساعت اجازه دهید خیس بخورد. سپس مقداری آب در قابلمه بریزید تا بجوشد. مقداری نمک و یک الی دو قاشق روغن در قابلمه بریزید، برنج را اضافه کنید، روی حرارت قرار دهید تا به جوش بیاید. سپس با آب ولرم آبکشی کنید. (برنج را زمانی آبکشی کنید که وقتی دانه برنج را میان دو انگشت می‌فشارید اطراف آن نرم و مغز آن کمی خام باشد.) زعفران را با مقدار کمی آب دم کنید. در ظرفی تخم مرغ، ماست چکیده و روغن را با یکدیگر مخلوط کنید و بعد زعفران دم کرده را به ترکیب اضافه کنید. سپس برنج آبکش شده را به آن ترکیب اضافه و خوب مخلوط کنید تا تمام برنج به مایه آغشته شود. با کمی نمک و فلفل آن را مزه‌دار کنید. ترکیب را در قابلمه‌ای که می‌خواهید ته‌چین را در آن بپزید بریزید و با پشت قاشق یا کفگیر آن را خوب فشار دهید تا متراکم شود. دقت داشته باشید که سطح ته چین صاف و یکنواخت باشد و خوب فشرده شده باشد. قابلمه را روی حرارت متوسط قرار دهید. زمانی که صدای جلز و ولز روغن به گوش رسید و بخار برنج بلند شد، حرارت را کم کنید. اجازه دهید ته‌چین ساده به مدت یک ساعت به آرامی بپزد. پس از این مدت قابلمه را از روی حرارت بردارید. صبر کنید کمی خنک شود تا ته‌چین راحت‌تر جدا شود. سپس قابلمه را در ظرفی برگردانید و به دلخواه با کمی زرشک تفت داده شده، خلال پسته یا بادام تزیین کنید و نوش جان کنید.

آبگوشت شله بریان

مواد لازم :

- برنج نیم‌دانه.............................. ۲ لیوان
- گوشت قرمز .... ۳۰۰ گرم
- پیاز .... ۱ عدد
- سیر .... ۲ حبه
- پودر زیره سیاه......... ۱ قاشق غذاخوری
- زردچوبه .... ۱/۲ قاشق چای‌خوری
- نمک، فلفل و دارچین......... به میزان لازم
- روغن یا کره.......................به میزان لازم

طرز تهیه

شله بریان زیره یا شلو بریون زیره یکی از غذاهای محبوب اصفهان است که معمولاً اصفهانی‌ها با نزدیک شدن به فصل سرما، آن را می‌پزند. مواد به کار رفته در طرز تهیه شله بریان که شامل برنج، گوشت قرمز و زیره می‌شوند، باعث شده است که از این غذا، به عنوان یک وعده غذایی مقوی استفاده شود. همچنین زیره موجود در آن، خواص بسیار زیادی دارد که علاوه بر تاثیر در لاغری و تناسب اندام، به تقویت سیستم ایمنی بدن و درمان سرماخوردگی کمک می کند و مناسب فصل پاییز و زمستان است

برای درست کردن این آبگوشت خوشمزه ابتدا برنج را از قبل بشویید و در آب ولرم و نمک خیس کنید. پیاز را نگینی یا خلالی خرد کنید. سیر را له یا خرد کنید. سپس در یک قابلمه روغن بریزید و پیاز و سیر را سرخ کنید تا سبک و طلایی شوند. زردچوبه و فلفل را اضافه کنید. گوشت را اضافه کنید و با پیاز تفت دهید. می‌توانید زردچوبه را از طرز تهیه شله بریان حذف کنید. در این صورت، شله شما رنگ زرد نخواهد گرفت. بعد از اینکه کمی رنگ گوشت تغییر کرد، به آن آب جوش اضافه کنید و اجازه دهید گوشت‌ها به مدت ۲ ساعت بپزند. بعد از پخته شدن گوشت‌ها اگر گوشت‌تان استخوان دارد، آنها را کاملا جدا کنید. می‌توانید کمی از گوشت را کنار بگذارید و برای تزیین استفاده کنید. برنج آبکش کنید و به گوشت اضافه کنید و سپس زیره را اضافه کنید. اگر آب گوشت کم شده است، به آن آب اضافه کنید. (دقت کنید که حتما آب جوش باشد.) آب را تا حدی بریزید که برنج و گوشت کاملاً با هم بپزند و نرم شوند و آب کاملا به خورد گوشت و برنج برود. بعد به مواد داخل قابلمه، نمک اضافه کنید. مراقب باشید، شله بریان‌تان ته نگیرد.



در مراحل پایانی مواد را هم بزنید. بعد از اینکه گوشت و برنج کاملا پختند، بچشید و نمک آن را امتحان کنید. در صورت لزوم نمک را اضافه کنید. در آخرین مرحله از طرز تهیه شله بریان، مواد را با گوشت کوب له کرده و در ظرف مناسب سرو کنید. غلظت گوشت و برنج باید چیزی شبیه حلیم یاش شله مشهدی باشد.

فوت و فن‌های شله بریان اصفهانی

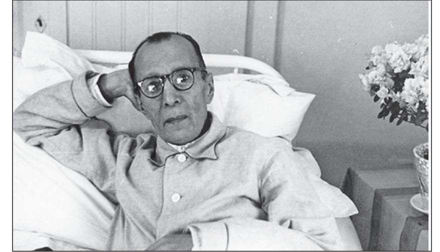
از ریختن آب سرد روی گوشت در حال پخت، یا گوشتی که در پیاز تفت داده شده است، خودداری کنید. این کار باعث می‌شود گوشتتان دیرتر بپزد.نمک را در مراحل پایانی و بعد از پخت گوشت اضافه کنید.بهتر است در طرز تهیه شله بریان از برنج نیم‌دانه استفاده کنید.اگر به هر دلیلی از خوردن گوشت قرمز امتناع می کنید، می‌توانید گوشت بوقلمون یا مرغ را جایگزین کنید.در پایان می‌توانید شله بریون یا شله بریان را با دارچین هم تزیین کنید.می‌توانید به‌جای تفت دادن گوشت در پیاز و سیر، همان ابتدا پیاز را درسته یا به چهار قسمت تقسیم کنید و با سیر به گوشت اضافه کرده و روی آن آب بریزید و اجازه دهید به این روش گوشت بپزد. بعد از پختن، پیاز را خارج کنید.

به انتخاب: م. حسن بیگی

خواندنیهای تاریخی



نامه‌ای از ملک الشعرا بهار به همسرش



محمدتقی بهار، یکی از شخصیت‌های نادر تاریخ معاصر است که اگرچه طبق سنت از دربار لقب "ملک‌الشعرا" گرفته بود، سرسلسله‌ی نوگرایانی شد که تحولات دنیای مدرن را دریافته بودند.

مشروطه‌خواهی، انتشار روزنامه، نوشتن دو جلد تاریخ احزاب سیاسی، سه جلد سبک‌شناسی و تصحیح انتقادی چند متن کهن، از جمله کارهایی است که وی انجام داد و نشان از درک و دریافت وی از دنیای علم، فرهنگ و سیاست دارد.

محمدتقی بهار، به‌سال ۱۳۲۷، هنگامی که برای درمان در یکی از بیمارستان‌های سوییس بستری بود، نامه‌یی به‌همسرش شاهدخت سودابه بهار (از نوادگان فتحعلی‌شاه) نوشته که تامل انگیز است. در بخشی از این نامه آمده:

بهار جان عزیزم! هفته قبل نامه شما محتوی نامه آقای مژدهی و ماه‌ملک خانم واصل گردید. از مژده سلامت فامیل خوشوقت شدم. از تمام شدن عمارت هم خشنودم که کاری صورت دادید و اگر زحمتی متحمل شدید نتیجه‌ای عاید خواهید کرد و یادگاری باقی خواهد ماند. امیدوارم با همین همت و پشتکار بتوانید دو سه عمارت دیگر به‌وجود بیاورید و کار حسابی کرده باشید. اساسا زندگی یعنی کار و هرقدر انسان در کارهای مفید زیادتر وارد شود، می‌بیند که سهل‌تر و آسان‌تر شده است. یقیناً در ساختن عمارتِ دیگر تجربه و مطالعات و اطلاع شما چند برابر خواهد شد. کار و عمل خود به‌خود فایده دارد و بیکار نشستن و نالیدن و قرقر کردن جز ضرر و زیان و تمام شدن سرمایه و عمر انسان فایده‌ای ندارد. اگر ده سال قبل از این ما به‌این کار دست زده بودیم امروز آدمی بودیم. حالا هم زیاد دیر نشده است. منتهی دقت شود که کلاه سرتان نرود.

من دیشب فکر می‌کردم که اگر مصلحت بدانید در یک زمین مرغوب بنایی شروع کنید دارای سه یا چهار طبقه که گذشته از طبقه زیرزمین که انبار و محل زندگی دربان عمارت باشد، سایر طبقات هرکدام دارای تالاری و سه اتاق و یک مطبخ و حمام و مستراح باشد که یک نفر تنها با زن و کلفت بتواند زندگی کند. حتی اگر شوفاژ و فر الکترونیک داشته باشد که حمام و آب گرم آن همیشه حاضر باشد بهتر است و به تدریج می‌شود در هفتصد متری که دارید سه یا چهار آپارتمان این‌طور بسازید. زیرا تهران زود بزرگ و پرجمعیت‌تر و آبادتر می‌شود و محلی که شما دارید، ناف مرغوب‌ترین نقاط تهران است و تجار و سیاسیون آمریکایی و اروپایی هجوم خواهند آورد و هریک از این سه اتاقی که گفتم حداقل ماهی پانصد ششصد تومان کرایه خواهد داد و کاری است حسابی. و بعد از این، خانه پت‌وپهن و ضمناً خانه دارودرخت‌دار، غیر از سفارت‌ها، به درد اجاره‌نشین نمی‌خورد و خالی خواهد ماند. محلی که به‌درد بخورد همان آپارتمان‌هایی است که جمع‌وجور و دارای شوفاژ باشد و باید طوری ساخته شود که آسانسور هم بعد بتوان کار گذاشت. در این باب با رفقا مشورت بفرمایید. مسیو تالبرک همسایه‌مان در این باب‌ها بسیار مفید است و به درد می‌خورد. مخصوصا او را بخواهید و با او شور کنید و از شور او استفاده نمایید...

غرض بهار جان، هرچه زودتر پولی که دارید به یک جایی بند کنید. والا تمام خواهد شد و بعد پول پیدا کردن آن هم برای من کار بسیار دشوار بلکه محالی است. خواهش دارم مشغول بنایی شوید ولو یک دست حیاط کوچک هم شده برای کرایه بسازید. مغازه‌های خوب که خوراک‌پزی و شیرینی داشته و کافه‌مانند باشد، جلو امجدیه، خیلی فایده دارد و خوب اجاره خواهند کرد. مخصوصاً سه‌کنجی، سه نبش دو خیابان مغازه که به هر دو طرف نگاه کند و بالنسبه بزرگ باشد خوب خواهد چرخید و باعث می‌شود که این خیابان بازار شود. اینها یادتان نرود. یادداشت کنید و با معمارتان به میان بگذارید.

تاریخ به‌روایت مردم

یک بخش جذاب و قابل تامل حکایات تاریخی، حوادثی است که وقوع آنها، از نظر عقلی محال به‌نظر می‌رسد، اما بین مردم رواج یافته و در هر کدام از دوره‌های تاریخی نیز به‌انواعی از آن برمی‌خوریم. این گونه حکایات که بیشتر ساخته و پرداخته ذهن مردم است، به‌طور اعم، دو هدف را تعقیب می‌کند. اول انتقاد از وضعیت جاری و دوم آرمان‌هایی که مردم داشته و آرزومند بوده‌اند که تحقق یابد. به‌عنوان مثال، حکایات متعددی مبنی بر این که **شاه‌عباس** شب‌ها لباس درویشی می‌پوشید، به‌طور ناشناس در شهر گردش می‌کرد و در جریان وضعیت زندگی مردم قرار می‌گرفت در گوشه و کنار کتاب‌ها ثبت شده، در حالی که حتی مورخان درباری چنین امری را تایید نکرده‌اند و پیداست نیت مردم این بوده که با ساختن چنان داستان‌هایی شاه‌عباس را هشیار سازند که لازم است گاهی به‌طور ناشناس در شهر به گردش بپردازد تا در جریان زندگی مردم قرار بگیرد. یکی از این‌گونه داستان‌های ساختگی حکایتی است که به **بوذرجمهر** حکیم وزیر انوشیروان ساسانی نسبت داده می‌شود و پیداست که هدف پدید آورندگانش بیان ظلم و ستم انوشیروان بوده است.

حکایت از این قرار است که روزی انوشیروان با وزیرش وقای مشغول مذاکره بودند، صدای دو جغد را شنیدند که با هم حرف می‌زدند. انوشیروان که می‌دانست بوذرجمهر از زبان جانوران اطلاع دارد، پرسید:

- این جغدها به‌همدیگر چه می‌گویند؟

بوذرجمهر پاسخ داد: آن جغد خاکستری، نر است و آن جغد دیگر ماده. جغد خاکستری به خواستگاری دختر او برای پسرش آمده و با هم صحبت می‌کنند تا مقدمات کار را فراهم کنند. جغد ماده می‌گوید دختر من در زیبایی، پرواز و حرف زدن کم‌نظیر و مهریه‌اش سنگین است. جغد نر می‌پرسد مهریه دخترت چقدر است؟ جغد ماده می‌گوید صد هزار خرابه. جغد نر می‌گوید پسر من صد هزار خرابه از کجا بیاورد؟ جغد ماده می‌گوید: تا انوشیروان بر سر کار است، این مملکت رو به خرابی است و هر چه خرابه بخواهی، پیدا می‌شود!



با هر شکست، انسان یکی از راههای غلط را می شناسد

● لاورنس

سهراب صفادار

خط ویژه اردک ها



در کشـورهای اروپایی در هر جایی ممکن اسـت چند اردک یا مرغابی را ببینید که با آرامش کامل در خیابان‌های شـلوغ قدم می‌زنند و یا زیر بالکن‌ها لانه می‌سـازند. البته بیشتر در مناطقی می‌مانند که نزدیک آب و دریاچه باشـد. در کشـورهایی مانند انگلسـتان و ولز بیش از ۲۰۰۰ مایـل جویبارها و کانال‌های آبی درون شـهری وجود دارد که در کناره آنها، مسـیرهای باریکی وجود دارد که افراد یا دوچرخه سـواران به زحمت می‌توانند از آن استفاده کنند. یک موسسه خیریه به نام "**حفاظت از کانال و رودخانه**" که مسئول نگهداری از این کانال‌ها می‌باشد و به تازگی مسیرهای مخصوصی با خط کشی و کشیدن شکل اردک برای عبور اردک‌ها مشخص کرده است. این فعالیت بخشی از کمپین "شهرتان را با دیگران تقسیم کنید، از عجله تان بکاهید" می‌باشد که دوچرخه سواران و عابران پیاده را به توجه بیشـتر به حیات وحش و طبیعت اطرافشـان تشـویق می کند. همه مردم و عابران وظیفه دارند مراقب اردک‌ها باشـند و وارد مسیر حرکتشان نشوند. این موسسـه امیدوار اسـت که این طرح بتواند به این عابران پیاده شهر که کوچکتر و آهسـته‌تر هسـتند کمک کند و اردک‌ها نیز که فضایی خالی در پیاده رو می‌بینند، عموماً از آنها استفاده می کنند.



پلاستیک هوشمند

دانشمندان اسپانیایی نوعی پلاستیک پلیمری ساخته‌اند که اولین پلمیر خودساز جهان است. این پلاسـتیک می‌تواند خودش را به صورت خودکار تعمیر و بازسـازی کند. اگر تکه‌ای از آن را نصف کنید و تکه‌ها را در کنار هم قرار دهید بعد از مدتی خواهید دید که قطعه مورد نظر دوباره به صورت یکپارچه در آمده است. در صورت استفاده از این ماده در ساخت وسایل پلاستیکی، حجم زیادی از دستگاه‌های شکسته‌ای که نیاز به تعمیر داشته و یا راهی زباله می‌شوند کاسته می‌شود و از صرف هزینه برای تعمیرشـان نیز جلوگیری می‌شود. کافی است تکه شکسته یا جدا شده را در محل قبلی‌اش قرار دهید و خواهید دید که بدون هیچ معجزه‌ای دوباره سـر جای خود می‌چسـبد. تقریباً دو سـاعت کافی اسـت تا این کار صورت گیرد و تا ۹۹ درصد همانند اولش خواهد شد. این پلاسـتیک با وجود اینکه از نوع پلاستیک‌های سخت می‌باشد اما در اثر فشار می‌تواند کشیده و یا پیچانده شـود، بدون آنکه بشکند. این تیم دانشـمندان امیدوارند بتوانند این ماده را به مرحله‌ای برسانند که بتوان در جراحی‌های پلاستیک و ساخت پوست مصنوعی مورد استفاده قرار گیرد.



ماشین زباله



قرار نیسـت درباره یک ماشین حمل زباله شهرداری صحبت کنیم. بلکه تصاویر یک ماشین هوندای خاکستری در فضای مجازی باعث شد این عنوان را به دست آورد. معمولاً در اکثر ماشـین‌های شـخصی بقایایی از بسـته بندی‌های خوراکی دیده می‌شـوند. اما صاحب ماشـین مذکور سـطح متفاوتی از این تجربه را به ما نشـان داده است. بسـته بندی‌های غذا، کاغذ خوراکی، لیوان‌های خالی نوشابه و انبوه جعبه‌های غذا به قدری زیاد هسـتند که تمـام صندلی‌ها و حتی جلوی اکثر شیشه‌های ماشین را هم گرفته‌اند. صندلی‌های عقب تا سقف کاملاً پر از کوه زباله هستند. حتی صندلی سرنشین کنار راننده هم تقریباً تا سقف پر است و حتی دنده هم پیدا نیسـت. پارک بودن این ماشـین در کنار خیابان باعث جلب توجه مردم شد و این سوال برایشان پیش آمد که آیا این وضعیت هیچ مشکلی برای رانندگی ایجاد نمی کند؟ آیا جریمه‌ای برای آن وجود ندارد؟ اما اکثر واکنش‌ها مربوط به افرادی بود که می‌گفتند با دیدن این تصاویر به خودشـان و زندگی‌شـان امیدوار شده اند. البته که تصمیم به نظافت ماشین خود گرفتند اما دیگر احساس ناامیدی نداشـتند. خیلی‌ها حتی اعـلام کردند حاضرند برای تمیز کردن این ماشـین به صاحبش کمک کنند. البته اسـتقبال از این خودرو به حدی بود که صاحبش چند روز دیگر صبر کرد و ماشـین را در همین شـرایط باقی گذاشـت تا مردم بتوانند تصاویر بیشتری تهیه کنند!



راز پنیر



حفره‌های ریز و درشت داخل پنیرهای لذیذ سوییسی، مدت هاست که ذهن همگان را به خود مشغول کرده و کسی نمی‌دانست چه چیزی باعث ایجاد آنها می‌شود. بهترین جوابی که تا کنون در مورد آن داشتند این بود که این پنیرها را موش‌ها می‌جوند! اما این حفره‌ها در هنگام برش وجود دارند و انبارها نیز بدقت کنترل می‌شوند. اکنون بالاخره متخصصین راز حفره‌های پنیرهای سوییسی را فهمیده‌اندو آن چیزی نیست جز یونجه! آنها دریافتند که ذرات میکروسکوپی و بسیار ریزی از یونجه که در فضای گاوداری وجود داشته‌اند، وارد شیر آن می‌شوند و این ذرات یونجه هستند که در فرآیند تبدیل شدن مایه پنیر به پنیر، این حفره‌ها را ایجاد می کنند. این اتفاق باعث شد که دلیل راز دیگری هم کشف شود، اینکه چرا در ۱۵ سال اخیر، این حفره‌های معروف و دوست داشتنی پنیرها در پنیرهایی مانند پنیر امنتالر یا اپنزلر کوچکتر شده و یا کاملاً محو شده‌اند؟ دلیلش این بوده است که شیرها پاک تر و بهداشتی تر شده و ذرات یونجه در آنها کمتر شده‌اند. اداره کشاورزی بیان کرد که سیستم‌های شیردوشی کاملاً اتوماتیک و صنعتی باعث شده است که حفره‌ها کاهش یابند. **رگیس نیفلر** سخنران این اداره گفت: "به عبارت دیگر باید بگوییم دلیلش این است که سطل‌های شیردوشی قدیمی دیگر وجود ندارند". محققین نیز برای اطمینان کامل، آزمایشی برای تولید پنیر انجام دادند که در مراحل مختلف، مقادیر متفاوتی از خاک یونجه را درون آن ریختند و نتیجه با ادعای دانشمندان کاملاً هماهنگ بود. به گفته اداره کشاورزی این کشور، این موضوع از سال ۱۹۱۹ مورد بررسی بوده و بالاخره بعد از نزدیک به ۱۰۰ سال دلیلش کشف شده است.



صاحب خورشید





جالب است بدانید که می‌توان با طی کردن مراحل خاصی، ستاره‌ای را به نام کسی ثبت کرد. "**ماریا دوران**" نیز به همین ترتیب تصمیم گرفت ستاره‌ای را به نام خودش ثبت کند، اما ستاره انتخابی‌اش بسیار مشهور بود. چرا که او خورشید را انتخاب کرد. این خانم ۵۴ ساله که اهل منطقه گالیسیا در اسپانیا است، با مراجعه به یک اداره ثبت احوال در اسپانیا، این ستاره را به نام خود ثبت کرد و سپس یک اکانت eBay ساخت و پیشنهادهایی در مورد فروش قطعاتی از خورشید که هر کدام ۱ متر مربع مساحت داشتند در آن قرار داد و قیمت هر کدام را هم ۱ یورو مشخص کرد. البته کارهای او پیش از این نیز سر و صدا کرده بود و یک بار با یادآوری اینکه مالک خورشید است، تهدید کرد که افرادی که از نور خورشید برای برق استفاده می کنند را جریمه می کند. دو سال بعد eBay پیشنهادهای فروش او را جمع آوری کرده و اکانتش را مسدود کرد. ماریا نیز تهدید کرد که شکایت می کند و اکنون یک دادگاه اسپانیا، شکایت او را قانونی دانسته است!به این ترتیب دادگاهی برگزار شد و خانم "دوران" مبلغی حدود ۷۵۰۰ پوند که ادعا می کرد باید به او می‌پرداختند را مطالبه کرد. او حتی پیشنهاد eBay برای حل کردن موضوع خارج از دادگاه را نپذیرفت. هم اکنون او به فروش زمین‌های خورشید در وب سایت شخصی‌اش ادامه می‌دهد. ماریا به خبرنگاران گفت: توافق نامه بین المللی وجود دارد که هیچ کشوری نمی‌تواند ادعای مالکیت ستاره یا سیاره‌ای را داشته باشد، اما من فقط یک نفرم و این قانون در مورد من صدق نمی کند.

قاتل قانونی



در عصری که حمایت از حیوانات و پرندگان یکی از مهمترین قوانین است، طبق گزارشات خود فرودگاه **جان اف اکندی**، شکارچیان قانونی کنترل حیات وحش بیش از ۱۶۰۰ پرنده حفاظت شده را در طی ۵ سال اخیر بر فراز این فرودگاه کشته اند. البته این کار کاملاً قانونی است و در تمامی فرودگاه‌ها انجام می‌شود تا از تصادف پرندگان با هواپیماها جلوگیری شده و جان مسافرین به خطر نیافتد. در فرودگاه‌های دیگر ایالت‌های مجاور مانند نیویورک و نیوجرسی نیز این کار صورت می گیرد اما تنها برای مرغ دریایی، غاز و قمری انجام می‌شود و حق شلیک به پرندگان دیگر را ندارند. اما آمار نشان می‌دهد که در ۵ سال گذشته در میان پرندگانی که هدف گلوله محافظین فرودگاه جان اف کندی قرار گرفته اند، تعداد ۱۶۲۸ عدد از پرندگان حفاظت شده بودند و تعداد کل جانورانی که در این مدت در این منطقه کشته شده‌اندبرابر ۲۶ هزار عدد می‌باشد که اکثرشان مرغ دریایی بوده اند. طبق قوانین، شلیک به حتی یک پرنده حفاظت شده جریمه‌ای برابر ۱۵ هزار دلار و یا حتی زندان خواهد داشت. اما حتی با وجود منتشر شدن این آمار و اعتراض بسیاری از گروه‌های حامی حیوانات این روند همچنان به صورت قانونی ادامه دارد.



آرامش انسان در نگهداشتن حد میانه است

● ارسطو



کلیه مطالب از اطلاعات هفتگی شماره ۴۹۲، بیست و دوم دی ۱۳۲۹ انتخاب شده است

بازدید از بنگاه پاستور (صفحه ۲)

روز سه شنبه همین هفته نیم ساعت به ظهر شاهنشاه برای بازدید انستیتو پاستور رفتند. بنگاه جوانی که تاکنون در راه بهداشت مردم قدمهای بلندی برداشته. توی آن عده زیادی جانوران مختلف را برای آزمایش میکروبها و سرمها روی آنها در قفس نگهداری می کنند. اصلا یک طرف انستیتو پاستور یک باغ وحش کوچولوست. خرگوش ها با چشم های قرمز رنگشان از این طرف به آن طرف می دوند. موشها سبیلشان را تکان می دهند و انترها جست و خیز کنان فریاد می زنند. جلوی قفس انتر پروفسور **بالتازار** دستش را توی قفس برد و یک انتر کوچولو بیرون آورد. انتر دائما جیغ می زد و هر بار که بالتازار می خواست دم دهانش را بگیرد محکم با دستش روی دست بالتازار می زد. بالتازار هم یکی دو بار روی دست انتر کوچولو زد. انتر جوابش را داد و یک دفعه دست بالتازار را محکم گاز گرفت و فریادی کشید این بار پروفسور میمون را به زمین انداخت و از درد فریاد کشید و از دستش خون جاری شد.



تغییر کابینه منتفی شد (صفحه ۳)

هفته گذشته بعد از چند روز حرف و قصه بالاخره آقای رزم آرا نخست وزیر آب پاکی را روی دست همه ریخت و گفت آقا من قصد تغییر کابینه را ندارم... وقتی از او پرسیدند: گفت چرا داشته باشم؟ مگر همکاران سابق من چه عیبی دارند. بعد صدایش را آهسته کرد و گفت: آخر تازه همکارانم را شناخته ام و تا بیایم یک عده تازه را انتخاب کنم و با آنها آشنا شوم خیلی طول خواهد کشید و تازه معلوم هم نیست که آنها مثل هم باشند.


وزیر پست و تلگراف — وزیر کشور — وزیر فرهنگ

سرنوشت چاقوکشی (صفحه ۸)

یکی از وقایع غم انگیز و در عین حال عبرت آمیز تهران در هفته گذشته اعدام یکی از چاقوکشان به نام تهران بود. می گویند **ناصر فرهاد** که جان بر سر دار بر باد داد یکی از گردنکشان تهران بود که بر جمعی از امثال خود ریاست داشت و حتی قدم فراتر می گذاشت و از هم ردیفان خود باج می خواست و می گرفت و اگر نمی دادند بساط آنها را بر هم می ریخت او تا لحظه مرگ شعری را می خواند:

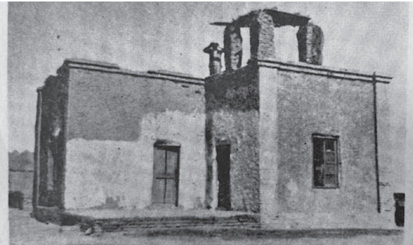
خوشا آن روزی که خود را بر سر دار فنا بینم



سرم گردد بلند و عالمی را زیر پا بینم

معهذا جوان بی باک تا چشمش به جمعیت میدان و منظره هولناک دار افتاد تغییر حال داد و رنگ خود را باخت و اطرافیان را متاثر ساخت. ناصر فرهاد اولین و آخرین چاقوکشی نبود که گذارش بر چوبه دار افتاد. مرحوم نادر میرزا از چاقوکشان تبریز نام می برد که به سرنوشت ناصر گرفتار شد ولی پای چوبه دار دست به کاری زد که از لحاظ بی باکی و از نظر گردنکشی و بی اعتنایی به مرگ جهانی را حیران گذاشت. مورخ نامبرده می نویسد که در سال ۹۸۱ هجری در عهد سلطنت شاه طهماسب کار لوطیان و یا به قول تهرانی ها چاقوکشان تبریز چنان بالا گرفت که حتی چند تن از منکران الله قلی بیگ حکمران تبریز را کشتند و حاکم را مجبور به گریز نمودند تا سرانجام از دربار گروهی برای تمشیت امور فرستاد شد و آنها توانستند عده ای از چاقوکشان را بگیرند و بر دار کشند مگر سه تن از لوطیان معروف را که موفق شدند به زور پول چند روزی بر عمر خود بیفزایند تا اینکه آن سه نفر را گرفتند و بر پای دار آوردند. یکی از آن سه نفر که **پهلوان یاری** نام داشت و در ایام گردنکشی و سرافرازی از حیث اسلحه و سلاح با بقیه یکسان بود همیشه قلاب گرانبهایی به کمر می زد که برق آن چشم بینندگان را خیره می کرد. وقتی می پرسیدند این قلاب برای چیست می خندید و می گفت عاقبت روزی از اسرار آن پی می برید. روزی که او را پای دار آوردند پهلوان یاری برای اولین بار قلاب را از کمر باز کرد و به جلاد داد و گفت من تا زنده بودم همیشه نسبت به دیگران امتیاز داشتم. اکنون که ساعت مرگ فرا رسیده می خواهم که در حین مرگ هم ممتاز باشم. مرا از این قلابی که سالها با خود برای چنین روزی نگه داشتم بیاویز تا بدان بنازم و از دیگران ممتاز بمانم.

اینچه برون (صفحه ۱۱)



وقتی ۲۳ کیلومتر با رودخانه اترک هم قدمی کنیم به قریه وسیع و زیبایی به نام اینچه برون می رسیم. قبل از اینکه بر سیم رودخانه اترک که همه جا حد فاصل شوروی و ایران بود به دو قسمت می شود که نصف آن به طرف شوروی و نصف آن به طرف کشور ما جاری می گردد. وقتی ما هم در کنار قسمتی از رودخانه که به داخل صحرای ترکمن جاری می شود حرکت کنیم به پل نسبتاً آبرومندی می رسیم که به اینچه برون منتهی می گردد. اینچه برون برادر داش برون است. جمعیت اینچه برون در حدود ۵۰۰ خانوار است که همه ترکمن و از طایفه معروف آتابای هستند. زراعت اینچه برون قابل توجه است زیرا مردم زرنگ این قریه به خوبی از رودخانه استفاده می کنند و محصولات مختلفی از قبیل برنج و گندم و جو و خربزه و هندوانه به دست می آورند. در میان زنان صنعت قالیبافی رونق کامل دارد و در خانه ها دستگاه قالی که دختران زیبای ترکمن مشغول بافتن آن هستند دیده می شوند. زنان اینچه برونی بسیار زیبا و قشنگ هستند و به قول کدخدای منطقه اگر زشت

بقیه در صفحه ۶۵

شرح عکس (صفحه ۱۷)



روز اول ژانویه که کلیه مناطق کره را برف مسدود کرده و سرمای شدیدی سربازان آمریکایی را از فعالیت باز داشته بود سربازان کمونیست چین به حمله عمومی مبادرت نمودند و ظرف ۴۸ ساعت شهر سئول پایتخت کره جنوبی را تصرف کردند.

علی ملکی

باز هم دختر نوجوان فریب خورد!



دختر ۱۵ ساله‌ای که با طلاهای مادرش از خانه فرار کرده بود، با ردیابی‌های پلیسی در یک کلبه روستایی پیدا شد!
چندی پیش زن جوانی به اداره پلیس رفت و از ناپدید شدن دخترش خبر داد و گفت: دخترم سوگند ۱۵ سال دارد و صبح که از خواب بیدار شدم، او در خانه نبود و وقتی با تلفنش تماس گرفتم، جواب نداد.
با شکایت زن جوان و به دستور بازپرس جنایی تحقیقات برای اطلاع از سرنوشت دختر نوجوان آغاز شد.
در بررسی‌های صورت گرفته مشخص شد که **سوگند** با مرد ۳۴ ساله‌ای به نام "**بهنام**" در ارتباط است و با شناسایی هویت بهنام، مأموران راهی محل زندگی او شدند، اما متوجه شدند او ناپدید شده است پس تحقیقات ادامه یافت تا اینکه کارآگاهان پلیس موفق شدند مرد جوان را به همراه دختر ۱۵ ساله در یکی از شهرستانهای شمالی دستگیر کنند.
سوگند هم در بازجویی‌ها گفت: ۶ ماه قبل با دختری به نام ستاره در فضای مجازی آشنا شدم و کم کم ارتباطمان بیشتر شد و من دیگر ستاره را مثل خواهر خودم می‌دانستم و با او از مشکلات خانوادگی‌ام می گفتم و از آنجا که ما فقط در فضای مجازی پیام می‌دادیم و تلفنی با هم صحبت نکرده بودیم، من همچنان تصور می کردم او یک دختر است، اما وقتی برای اولین بار با او تماس گرفتم در کمال ناباوری دریافتم ستاره در واقع یک پسر است که خودش را دختر جا زده است و من از این ماجرا شوکه شده بودم، می‌خواستم ارتباطم را قطع کنم، اما ستاره یا همان بهنام به من گفت روانشناس است و می‌تواند مشکلات زندگی‌ام را برطرف کند.
او می گفت که به خاطر کرونا مطبش تعطیل است و تلفنی به من مشاوره می‌دهد و بعد از مدتی هم گفت: من را طلسم کرده‌اند و برای شکستن این طلسم باید طلاهای خود و مادرت را بیاوری تا با خواندن ورد روی طلاها طلسم را بشکند.من حرفهایش را باور کردم و بعد از برداشتن طلاها به ترمینال شرق تهران رفتم و آنجا بود که برای اولین بار چهره بهنام را دیدم قصد بازگشت داشتم، ولی او گفت: اگر به خانه برگردی خانواده ات تو را به شدت مجازات می کنند، چرا که مادر و پدرم همیشه دعوا داشتند و با کمی فکر سوار خودروی او شدم و در راه بهنام به من شکلاتی داد که با خوردن آن بیهوش شدم و بعد هم به یک کلبه روستایی رفتیم که مرا در آنجا مورد آزار و اذیت قرار داد.
این نوجوان با گریه ادامه داد: او تمام طلاهای من را به قیمت ۳۰ میلیون تومان فروخت! در ادامه بازجویی‌ها بهنام گفت؛ من دانشجوی انصرافی رشته روانشناسی هستم و ۶ ماه قبل در اینستاگرام با سوگند آشنا شدم، او گفت من ۱۸ سال دارم و چون پدر و مادرش با هم اختلاف دارند، از زندگی با آنها خسته شده و بعد هم از من خواست او را به شمال ببرم تا با دیدن دریاها آرامش بگیرد و من او را دوست دارم و قصد ازدواج با وی را داشتم و طلاها را هم خودش به من داد تا بفروشیم و با طلاهای مادرم آنها را فروختیم.
در پایان بازپرس جنایی دستور بازداشت متهم جوان را صادر کرد و تحقیقات در این خصوص ادامه دارد.

شکایت زن جوان از مهندس پولدار



چند روز پیش، دختر جوانی به یکی از کلانتری‌های تهران مراجعه کرد و گفت: من کارمند یک شرکت خصوصی هستم و مراجعان زیادی دارم، یکی از آنها مهندسی به نام "بهرام" بود، او خودش را مردی ثروتمند و بانفوذ معرفی کرده بود.
"شکیلا" در ادامه گفت؛ در همین رفت و آمدها به او علاقه مند شدم و در نهایت قرار شد با هم ازدواج کنیم، بعد از مدتی که به او اعتماد کرده بودم گفت، دوستش در کار خرید و فروش خودرو است و به قیمت کمتری می‌تواند برایم خودرو بخرد.من هم به او پول دادم اما نه از خودرو خبری شد و نه پولم را پس می‌داد.دختر جوان گفت: یک روز تماس گرفت و از من خواست برای صحبت درباره برگرداندن پولم به ملاقاتش بروم و وقتی به محل قرار رسیدم او نیز به همراه دو نفر از دوستانش به زور مرا سوار خودرو کرده و به پارکینگ خانه‌ای در شرق تهران برده و پس از صحبتی کوتاه مرا با خوراندن نوشیدنی بیهوش کرد وقتی به هوش آمدم، بهرام عکس و فیلم‌هایی نشانم داد که فهمیدم در زمان بیهوشی به من تعرض کرده و بعد هم تهدیدم کرد اگر شکایت کنم، عکس و فیلم مرا منتشر می کند چند روز بعد هم بهرام با من تماس گرفت و تهدید کرد ۲۵۰ میلیون تومان به او بدهم که از ترس آبرویم، پول را تهیه کردم و به او دادم و من که تحمل این همه فشار را نداشتم، دست به خودکشی زدم، ولی نجات پیدا کردم، بعد هم تصمیم به شکایت گرفتم!
با شکایت دختر جوان بهرام دستگیر شد. او در بازجویی‌ها گفت؛ او خودش به خانه‌ام آمد و با من ارتباط برقرار کرد و من فیلم و عکس سیاه و اخاذی را هم قبول ندارم. من قرار بود با او ازدواج کنم، اما فهمیدم به من دروغ گفته است او گفت ۳۳ سال دارد و بعد فهمیدم ۴۱ ساله است و وقتی با دروغ‌های دیگر او نیز روبرو شدم از ازدواج صرف نظر کردم، اما حالا برای انتقام از من چنین شکایتی مطرح کرده است...بدین ترتیب تحقیقات به دستور بازپرس جنایی برای بررسی ادعای مهندس و زن شاکی ادامه دارد.

طناب دار رهایی از عشق و زندگی

پسر عاشق وقتی با مخالفت خانواده دختر مورد علاقه‌اش برای ازدواج روبرو شد، تصمیم عجیبی گرفت ،
هفته گذشته، یکی از مأموران کلانتری تهران نو با بازپرس کشیک جنایی تهران تماس گرفت و گفت پسر جوانی در پارک قصدخودکشی دارد. پسر جوان هم هنوز تصمیمش را عملی نکرده بود که بازپرس جنایی خود را به محل حادثه رساند و در محل حادثه مأموران پلیس و اورژانس اجتماعی نیز حضور داشتند.بازپرس ویژه دستور داد که یکی از مددکاران اورژانس اجتماعی، با پسر جوانی که طناب دار را به گردنش انداخته بود در حضور افراد زیادی که برای ورزش صبحگاهی به پارک آمده بودند، صحبت کند. او شروع به صحبت با پسر جوان کرد و از وی پرسید چرا قصد دارد به زندگی‌اش پایان دهد و او گفت؛ عاشق دختری هستم و قصد ازدواج با او را دارم، اما خانواده‌اش با وصلت ما مخالفت می کنند به همین دلیل دچار شکست عشقی شده‌ام و زنده بودن دیگر برایم معنایی ندارد و وقتی علت تصمیم او مشخص شد، تیم جنایی و اورژانس اجتماعی باصحبت‌ها و قول‌هایی که به او دادند، وی را متقاعد کردند که دست از خودکشی بردارد و در نهایت حرف‌های تیم جنایی تأثیرش را گذاشت و پسر جوان منصرف شد و طناب را از دور گردنش باز کرد.به این ترتیب او به زندگی برگشت و با دستور بازپرس در اختیار مرکز مشاوران کلانتری تهران نو قرار گرفت.

تمام موفقیت‌های بشر در سایه تحمل بوده ● ماری

در بازی بچه‌ها دخالت نکنیم

مصطفی گلیاری



هانیه زن ۳۱ ساله‌ای است که دختری سه ساله دارد. شوهرش **اکبر** ۵۲ساله است. شکر خدا وضع کار و کاسبی‌اش خوب و ردیف است، طوری که برای خودش زندگی نسبتاً مرفّهی ساخته. ضمناً به فامیل‌های پدری و مادری خودش هم حسابی می‌رسد. این دو شش سال است ازدواج کرده‌اند. هانیه می‌گوید: "رفتار اکبر با من خیلی خوب و عاشقانه بود. یه روز خواهرش به من توهین کرد. به من گفت: "بی‌فرهنگ و بدسلیقه." منم به شوهرم گفتم. اکبر گفت: "سخت نگیر منظوری نداشته چون با صراحت نگفته تو بی‌فرهنگی. گفته کسایی که اینجور و اونجورن، بی‌فرهنگن. تو چرا به خودت گرفتی؟" من قانع نشدم و قهر کردم رفتم خونه بابام. پدرم از من حمایت کرد و گفت به این آسونی‌ها آشتی نکن. خواهرش باید جلو همه ازت عذرخواهی کنه." طبق راهنمایی‌های پدرم رفتار کردم و چند ماه هرچی گفت، انجام دادم. نتیجه این شد که شوهرم از من سرد شد و اعتمادشو به من از دست داد. دیگه هر روز و شب بحث و دعوا داشتیم. حتی کتکم هم می‌زد." ... پس از تولد دخترشان **مهسا**، بحث‌های آنها بیشتر شد. عمه مهسا عکاس و فتوشاپ کار است. یک بار خواسته بود از مهسا عکس بگیرد و رویش کار کند ولی به دلایلی که ما نمی‌دانیم چه بوده، بدقولی می‌کند و کار را به فردا می‌اندازد. پدر هانیه به او آموزش می‌دهد که چون به تو و دخترت بی‌احترمی کرده، دیگر اجازه نده از دخترت عکس بیندازد. یا چون مادرشوهرت مهسا را بغل نکرد، یا چون به سلامت جواب نداد، و یا چون بچه جاری تو را بوسید و بچه تو را نبوسید، با همه آنها سرسنگین باش. قهر باش. محل نگذار... نتیجه این رهنمودها اختلافات شدیدی بود که بین شوهرش و خانواده او پیش آمد.

پس از یک سال و اندی هانیه متوجه شد راهنمایی‌های پدرش به صلاحش نیست. تصمیم گرفت خودش مشکلاتش را حل کند. برای شروع، از همسرش عذرخواهی کرد و اقرار کرد که طبق تعالیم پدرش رفتار می‌کرده و حالا پشیمان است. شوهرش با او سرد برخورد کرد. شاید هم گفت دیگه فایده نداره از چشمم افتادی.

هانیه خودرا تنهامی‌بیند. زیادباپدرومادرش رفت و آمد نمی‌کند. معتقد است پدر و مادر و خواهرهای اکبر مدام به او تیکه می‌اندازند. برای مثال می‌گویند: "فلانی بچه‌اش را خوب تربیت کرده." هانیه این جمله را در ذهنش قضاوت می‌کند و پیش خودش می‌گوید منظورش من بودم ولی من دخترم رو خیلی خوب تربیت کردم. درباره تربیت بچه مطالعه کردم.

خانواده اکبر اهل رفت و آمد هستند. دوست دارند هر شب مهمان داشته باشند. اکبر هم دوست دارد هرشب به خانه پدری سر بزند. یکی از مشکلات هانیه این است که وقتی به خانه آنها می‌رود، چه رفتاری داشته باشد. او معتقد است: "وقتی میریم اونجا دم در به مادرش سلام می‌کنم ولی جواب نمی‌ده. وقتی وارد شدیم، دوباره سلام می‌کنم، جواب می‌ده. خواهرهاش بهم محل نمی‌ذارن. با همه حرف می‌زنن ولی با من حرف نمی‌زنن. اگه حرف بزنم، محل نمی‌ذارن. دخترم سه سال‌شه. شیرین زبون و باهوشه. اونجا چند تا بچه هم هستن که بین چهار تا پنج ساله هستن. فامیلای شوهرم به اون بچه‌ها محل می‌ذارن. بغل می‌کنن و می‌بوسن. ناز و نوازش و قربون صدقه می‌رن ولی به مهسا هیچ محل نمی‌ذارن."

مهسا شخصیت خودش را دارد. وقتی به خانه مامان بزرگ می‌رود؛ سلام نمی‌کند. اگر بگویند بیا بوس بده، می‌گوید نمی‌دهم. اگر عمه یا مادربزرگش بگوید: "مهسا ما رو دوست نداره"، و اگر پدرش بگوید "دوست داره"، مهسا می‌گوید "نخیرم. دوست ندارم."

*** جور دیگر:**

در جور دیگر حرف‌ها و رفتارهای دیگران را قضاوت نمی‌کنیم. اگر کسی گفت فلانی بی‌فرهنگ است یا بچه‌اش را خوب تربیت می‌کند، برداشت ما هم همین خواهد بود و آن را به خودمان نمی‌گیریم. ناجورها حرفهای دیگران را به خودشان می‌گیرند: "فلانی جلو من عمدا به دستاش زیاد الکل می‌زنه تا به من بگه تو بهداشت رو رعایت نمی‌کنی." در جور دیگر وقتی می‌بینیم یکی از همکاران یا دوستان زیاد به دستش الکل می‌زند، برداشت ما فقط این است که او زیاد به دستش الکل می‌زند. الکل زدنش را تفسیر نمی‌کنیم. در ناجورها، کسی که خودش بهداشت را رعایت نمی‌کند، برداشتش هم این است که منظور فلانی از الکل زدن این است که من بهداشت را رعایت نمی‌کنم. می‌گویند چوب رو که برداری، گربه دزده در میره.

اگر هانیه جور دیگر می‌دید، با پدرش مشورت نمی‌کرد. درباره زندگی با کسی مشورت می‌کنیم که در زوج درمانی تخصص و تجربه دارد. نتیجه راهکارهای پدر هانیه این شد که شوهرش از وادی عشق به وادی بی‌اعتمادی نزول کرد.

هانیه در جور دیگر وقتی دم در سلام کرد و جواب نشنید، برداشتش این است که مادرشوهر متوجه سلام او نشد. اگر این‌طور فکر کند، خودش آسوده‌تر خواهد بود. بدبین نمی‌شود و هی مادر شوهرش را در ذهنش نمی‌جود و خودش را از درون گاز نمی‌گیرد. اینجور وقت‌ها می‌گوییم: "انشاءالله گربه است" و دیگر شک نمی‌کنیم که سگ بود و ما و لباسمان را نجس کرد. پس حالمان بد نمی‌شود. هانیه به محیطش حساس شده. این حساس شدن، هورمون‌های شک و قضاوت در او تولید می‌کند و استرس می‌گیرد. مشکلات کوچک را بزرگ می‌بیند.

مهسا در اول‌های مهمانی با صدای بلند و جلو همه می‌گوید "نخیرم! دوستت ندارم. بوس نمیدم." هانیه و گاهی اکبر واکنش نشان می‌دهند: "مهسا شما رو دوست داره. بوس هم میده." مهسا هم می‌گوید: "نخیرم..." در جور دیگر جلو جمع به بچه آموزش نمی‌دهیم. همه آموزش‌ها مال وقتی است که با بچه در خانه تنها هستیم. وقتی در جمع آموزش بدهیم، ممکن است نتیجه برعکس شود و بچه لج کند و بگوید "نخیرم..." در این سرنوشت، خوب است که اکبر دور از گوش مهسا با لبخند به خانواده‌اش توضیح بدهد که مهسا دارد هویت خودش را شکل می‌دهد و از بدجنسی نیست که اول مهمانی بوس نمی‌دهد و می‌گوید نخیرم... به دل نگیرید او فقط سه سال دارد.

وجدان بچه‌ها در هفت سالگی شکل می‌گیرد. وجدان وسیله‌ای است برای تشخیص خیر و شر. خوب و بد. بچه سه ساله این قوه تشخیص را ندارد و خوب و بد را به دلیل تکرار یاد می‌گیرد. اگر بچه توی کیک تولد چنگ بزند و به او بگویند چه کار بدی کردی، او به خودش می‌گوید کجایش بد است؟ من که دارم کیف می‌کنم... و بزرگتر او را با زبان یا با اخم یا با کتک تنبیه می‌کنند و دفعه بعد بچه از ترس است که به کیک چنگ نمی‌زند. اینجور وقت‌ها به بچه می‌گوییم "آه! دستت رو کیکی کردی. حالا مامان رو به زحمت انداختی تا دستت رو بشوره. واسه تولد هم دیگه کیک خوشگل نداریم." بحث تربیت کردن بچه بسی دراز است ضمنا هر بچه‌ای هم با توجه به شرایطش بحثی اختصاصی دارد. هانیه معتقد است آنها

به مهسا محل نمی‌گذارند. در جور دیگر دنبال علت می‌گردیم. آیا یکی از علت‌های بی‌محلی این نیست که مهسا می‌گوید بوس نمیدم، دوست‌تون هم ندارم؟" در جور دیگر از حرف‌های بچه‌ها دلگیر نمی‌شویم و آن را شیرین زبانی می‌دانیم.

درباره کرونا و مهمانی نرفتن چیزی نمی‌گویم که هرچه بگویم تکراری است و همه فوت آبند.

❊ **جنگ‌افروزان فروتن:**

شما را به یکی از مهمانی‌هایی می‌برم که در هفته چند بار تکرار می‌شود. مسائلی که در این مهمانی پیش می‌آید، تقریباً شبیه مسائلی است که در همه مهمانی‌های آنها پیش می‌آید. هانیه می‌گوید "همسرم دوست داره هر شب بره اونجا. اگه حدس بزنم دلش واسه دیدن خونواده‌ش تنگ شده، بهش میگم می‌خوای بریم خونه مامانت؟ گاهی میگه بریم گاهی میگه نریم. گاهی هم اولش میگه نه ولی نیم ساعت بعد میگه بریم."... آنها به مهمانی می‌روند. هانیه لباس خوبی تن مهسا می‌کند و موهایش را حالت می‌دهد و مهسا یکی از اسباب‌بازی‌هایش را بغل می‌کند و راهی می‌شوند. در راه هانیه استرس دارد که چطور رفتار کند. آهسته در گوش دخترش می‌گوید: "وقتی رسیدیم، سلام و بوس یادت نره!" وقتی می‌رسند، بچه از سلام و بوس طفره می‌رود. و همان بحث قبلی تکرار می‌شود و همان جواب مهسا: "نخیرم..."

جاری‌ها و دامادها و مادر و خواهرها و پدر حضور دارند. بین خانمها فقط هانیه است که روسری دارد. اکبر آقا خوش ندارد خانمش بی‌حجاب باشد. هانیه روی یکی از صندلی‌ها می‌نشیند. گاهی اکبر هم کنار او می‌نشیند، گاهی جایی دیگر. وسط هال خالی است. فرش‌ها را برداشته‌اند تا بچه‌ها راحت‌تر بازی کنند. دو بچه آنجا هستند. ثریای سه ساله و اشکان پنج و نیم ساله. یک سبد هم هست. بچه‌ها یکی یکی سوار سبد می‌شوند و دو بچه دیگر او را هل می‌دهند. وقتی که مهسا که آخرین نفر است، سوار سبد می‌شود و اشکان و ثریا او را هل می‌دهند. بعدش مهسا پیاده می‌شود. پدرش می‌گوید حالا تو اشکان جون رو هل بده. هانیه می‌گوید این بازی دیگه بسه. یه بازی دیگه بکنین. مهسا می‌گوید: "نه!" هانیه گوشی خودش را نشان می‌دهد: "با گوشی من بازی کنین. توش بازی‌های خوبی هست." مهسا گوشی را می‌گیرد. اشکان و ثریا دنبالش می‌روند و گوشی او را می‌خواهند. اکبر گوشی خودش را به اشکان می‌دهد: "اینو بگیر. توش پر از بازیه. گوشی هانیه دوسه تا بازی بیشتر نداره." اشکان گوشی را می‌گیرد. مهسا به او می‌گوید: "گوشی بابامو بهش بده. حق نداری با گوشی بابام بازی کنی." اشکان و ثریا به اتاقی می‌روند. مهسا هم می‌رود. سر و صدا می‌شود. هانیه به آن اتاق می‌رود. می‌خواهد آنها را آرام کند. نمی‌تواند. به هال می‌آید و به شوهرش می‌گوید بیا گوشی‌تو بگیر. اکبر به اتاق می‌رود. به مهسا می‌گوید: "اگه اشکان رو اذیت کنی، میریم خونه." هانیه: "مهسا جون شارژ گوشی داره تموم میشه بریم خونه بزنیم به شارژ. توی راه هم با گوشی من بازی کن." مهسا: "نمی‌خوام." کسی در هال با خنده گفت: "اینهمه براش توضیح داد آخرش گفت نه!" یکی دو نفر هم خندیدند. هانیه بدش آمد ولی به روی خودش نیاورد و به مهسا گفت: "باشه پس یه خورده بازی کنین بعد بریم خونه." چندی که گذشت، مهسا به هال آمد: "بابا بیا بالش بازی کنیم." بابا: "منو درگیر بازی نکن." هانیه: "می‌خوای برات بالش بیارم بازی کنیم؟" مهسا "نه! می‌خوام با بابام بازی کنم." یکی از عمه‌ها به اشکان گفت: "اشکان جون الهی قربونت بره عمه برو دفتر مشقت رو به عمو نشون بده ببینه چه خوب نوشتی؟" اشکان با دفترش پیش اکبر می‌آید. اکبر ورق می‌زند و تعریف می‌کند. مهسا جلو می‌رود: "منم ببینم." اکبر ورق می‌زند و به‌به می‌گوید. عمه‌ها: "می‌بینی چه خط خوبی داره؟" هانیه: "مهسا جون برو بغل بابا بشین تا تو هم ببینی." مهسا خودش را توی بغل پدرش جا می‌کند ولی اکبر دفتر را دیده و آن را به اشکان می‌دهد. هانیه: "اشکان جون دفترت رو بده به مهسا هم نشون بدم." اشکان: "مهسا دید." هانیه: "من که ندیدم." و دفتر را می‌گیرد. مهسا می‌آید. دفتر را می‌بیند. هانیه به‌به می‌گوید. عمه‌ها واکنش ندارند. هانیه پیش خودش می‌گوید: "اینا به من بی‌محلی می‌کنن."

مهسا و هانیه داشتند با خرس پنبه‌ای و پارچه‌ای مهسا بازی می‌کردند. طبق معمول نگاه همه به بچه‌ها بود. دست خرس به صورت ثریا خورد. عمه با صدای بلند: "آه مهسا زدی چشم ثریا رو کور کردی!" مهسا و هانیه تعجب کردند چون خودشان نفهمیدند خرس به صورت ثریا خورده. از بازی و خنده دست کشیدند. عمه آمد طرف ثریا و بغل و بوس و نوازش و سرزنش مهسا که زدی به چشمش. ثریا را برد و نشست روی مبل و او را بغل و نوازش. مهسا پیش او رفت و گفت من دیگه با خرسم قهرم. عمه محل نگذاشت. هانیه حرص خورد: "بچه‌ها خودشون اصلا متوجه نشدن که خرس به ثریا خورده." بعد از مهمانی به خانه برگشتند. هانیه تظاهر کرد که حالش خوب است. مهسا زود خوابش برد. ساعت سه بامداد با گریه و جیغ بیدار شد: "نمی‌خوام..." هانیه و اکبر رفتند سراغش. بچه آرام نمی‌گرفت. اکبر گفت تو برو بخواب من آرومش می‌کنم. هانیه گفت بچه چه شکنجه‌ای کشیده. هانیه تا صبح گریه کرد. صبح تظاهر کرد که حالش خوب است. وقتی همسرش مهسا را به مهد برد، هانیه که بسیار عصبی بود، تصمیم گرفت قهر کند و به خانه مادرش برود.

❊ **جور دیگر:**

سلام کردن خوب است. خیلی وقت‌ها واقعا سلامتی می‌آورد. و سلامتی یعنی ایمنی از شر دیگران. سلام و خوش‌برخورد بودن دوستان ما را زیاد می‌کند و چه بهتر از این. بوس دادن اما توصیه نمی‌شود. مخصوصا برای دختربچه‌ها. در بوس و بغل امکان سرایت بیماری هست. و امکان‌های دیگری که دور باد از این مجلس.

در جور دیگر هانیه و اکبر در بازی بچه‌ها دخالت نمی‌کنند تا بچه‌ها یاد بگیرند در موقعیت‌های مختلف چه واکنشی داشته باشند. بچه‌ای که مدام از او حمایت کنند، به آدمی پیرو و وابسته تبدیل می‌شود. در جور دیگر اگر بچه‌ای را هل بدهند و بیندازند، برایش دست می‌زنیم و با خنده و اشتیاق تشویقش می‌کنیم بلند شود. اگر خودمان بلندش کنیم، به آدمی تبدیل می‌شود که هر وقت در فراز و نشیب‌های زندگی زمین خورد، منتظر است کسی بیاید بلندش کند. یادآوری کنم که اگر بچه زمین خورد و آسیب دید مثلا پایش خون آمد، بلندش می‌کنیم و زخمش را با لبخند پانسمان می‌کنیم. اکبر و هانیه و عمه‌ها در بازی بچه‌ها دخالت کردند. اکبر و هانیه به آنها گوشی دادند و اختلاف شروع شد درحالی که اگر در بازی آنها دخالت نمی‌کردند، سبد بازی می‌کردند و خوشحال بودند. لازم نبود اکبر به مهسا بگوید حالا تو اشکان رو هل بده. بگذاریم بچه‌ها خودشان یاد بگیرند که در چالش‌ها و بازی‌ها چطور گلیم خودشان را از آب بکشند. در این مهمانی که گوشه‌ای از وصفش را خواندید، اینها انگار آمده‌اند مهمانی تا بازی بچه‌ها را نگاه کنند و بازی آنها را خراب کنند.

به نظر می‌رسد هانیه نسبت به بچه و رفتار خانواده شوهر حساس شده. هاله تیره رنگ حساسیت و وسواس روی دیگران اثر گذاشته و آنها را هم حساس کرده. دارم این حساسیت را کمرنگ می‌کنم. به او یاد دادم که برای مسائل کوچک مضطرب نشود. واقعا زیاد مهم نیست که به بچه‌ای به‌به بگویند و به آن یکی نگویند. و لازم نیست برای چنین رفتارهایی که البته غلط است، هانیه تا صبح گریه کند صبح هم بخواهد قهر کند و برود.... قانع شد و خوشبختانه نرفت. فعلا حالش خیلی بهتر است.

در این سرنوشت اکبر و خانواده‌اش رفتار درستی ندارند. به نظر می‌رسد به خاطر حساسیتی که به هانیه دارند، با مهسا بد تا می‌کنند. این بد تا کردن در چشم آنها خیلی کوچک است اما در چشم هانیه خیلی خیلی بزرگ است. آیا به تعادل می‌رسند؟

کودکان برای شاد بودن، به گفت‌وگو با ما نیاز دارند

● مهتاب

کیانا نصرت زاده

ارزش یک زندگی دوباره



رفته بودیم یزد تا در مراسم عاشورا شرکت کنیم. مادر نذری داشت که هر ساله باید ادا می‌کرد. اصرار داشت این نذر در یزد ادا شود. یزد زادگاه من بود. درست وقتی که پدرم ارتشی بود و مرتب به این شهر و آن شهر منتقل می‌شد. وقتی مأموریت او به یزد رسید، مادرم باردار شد و در آن شهر مرا به دنیا آورد. اعتقاد داشت این شهر برایشان شگون داشت و بعد از ده سال که منتظر بچه بودند، صاحب یک پسر شدند. البته بعد از آن مادرم، سه دختر و پسر دیگر هم به دنیا آورد ولی همیشه می‌گفت تولد من برایش از همه مهم‌تر بوده ...

به احترام خواست مادر هرسال عاشورا به یزد بر می‌گشتیم. مادر به بهانه نذرش سری هم به دوستان قدیمی میزد. آن سال هم طبق معمول به خانه یکی از همسایه‌ها رفتیم. این بار اما اوضاع و احوال آنها چندان خوب نبود. پسرشان را به جرم قاچاق به زندان انداخته بودند. زن و مرد بیچاره از بی‌آبرویی این ماجرا ده سال پیر شده بودند. خانه‌شان پر بود از اشک و آه و اندوه و به نظر می‌رسید ما مهمان‌های ناخوانده‌ای هستیم. به مادر گفتم بیا برویم جای دیگر... این بنده خداها خودشان به اندازه کافی گرفتاری دارند. اما میزبان ما تا فهمید می‌خواهیم زحمت را کم کنیم اصرار کردند که مثل هر سال آش نذری در حیاط خانه آنها پخته شود.

محبت آنها را فراموش نکردم و وقتی به تهران برگشتم با یکی از دوستان وکیلم صحبت کردم تا پیگیر پرونده آن پسر شود. در همان مراحل اولیه به من گفت پرونده خیلی پیچیده است و حکم این متهم هم سنگین خواهد بود. به او گفتم مادر و پدرش اعتقاد دارند بچه‌شان بی‌گناه است و... دوستم سری تکان داد و گفت همه مادر و پدرها بچه‌هایشان را بی‌گناه تصور می‌کنند.

من اما در گفته‌های آنها لحظه‌ای شک نکرده بودم برای همین از دوستم خواستم هر طور شده پیگیر این پرونده باشد و هزینه‌اش را هم پرداخت خواهم کرد.

او هم با چند وکیل کارکشته‌تر روی این پرونده کار کرد. هزینه وکلا خیلی بالا بود. آنها مجبور بودند مدام به یزد سفر کنند. به کسی هم نگفتم که پیگیر این ماجرا هستم. فقط همان پسر بیچاره خبر داشت که بهم قول داده بود به کسی نخواهد گفت که من دنبال کارش هستم...

دو سال طول کشید تا بالاخره یکی از وکیل‌های بسیار تیزبین توانست مدارکی ارائه دهد که آن پسر نجات پیدا کند.

حکم سنگینی که انتظارش می‌رفت تبدیل شد به یک سال ادامه زندانی اش...

در این میان من مجبور شده بودم ماشینم و همه پس اندازم را خرج این پرونده کنم. اما برایم مهم نبود. آن زن و مرد وقتی در روز عاشورا با آن همه غم و غصه‌ای که داشتند پذیرای نذر مادرم شدند به خودم قول داده بودم که گره از کار این خانواده مظلوم باز کنم.

بالاخره **یاسر** به خانه برگشت. عجیب این که درست روزی که او آزاد شد به من یک کار بسیار خوب در عسلویه پیشنهاد شد. پروژه‌ای که می‌دانستم در آن موفق خواهم شد در یک قدمی من بود.

زندگی من از آن روز به بعد به شکل عجیب و غریبی عوض شد. موقعیت‌های خیلی خوب کاری برایم پیش آمد. با دختر بسیار خوب و تلاشگری آشنا شدم. خداوند به من پسری داد که از نظر ضریب هوشی استثنا است و همه این لطف‌های خدا را مدیون دعایی هستم که مادر یاسر بدون آن که بداند چه کسی پسرش را نجات داده، می‌کرد.

مادرم به رحمت خدا رفته ولی من هنوز هر سال برای ادای نذر او به یزد می‌روم و این بار هم بساط آش نذری در خانه یاسر پهن می‌شود. او پسر سر به راهی شده و هر وقت او را می‌بینم خدا را شکر می‌کنم که این توان را در من بوجود آورد که از یک ماشین بی‌ارزش و پس انداز اندکم بگذرم و امکان زندگی دوباره به یاسر را فراهم کنم.

زندگی من از آن روز به بعد به شکل عجیب و غریبی عوض شد. موقعیت‌های خیلی خوب کاری برایم پیش آمد و ...

شکوفه‌های زندگی


ماکان محمودی


آیسان رضایی


باران جاویدنیا


آرشا دانش اندوز، باران و بعار مومنی

خوابگزار: مصطفی گلیاری

لطفاً خوابهای خود را واتساپ یا پیامک کنید ۰۹۳۶۶۴۰۱۹۴۹ و تعبیرها را در مجله بخوانید.
همه اسم‌ها مستعار است و اگر مشخصاتی که برای بینندگان خواب می‌نویسم، مانند مشخصات فرد دیگری بود، تصادفی است.

مطلقه و ورود به آشپزخانه

منصوره، ۳۰ساله، متأهل، خانه‌دار

***

خانمی از آشـناها که مطلقه اسـت، اومده بود خونمون. یه دیگ بزرگ پر از آب گذاشت روی اجاق تا بجوشـه. منم گفتـم چون دیگ خیلی بزرگه، ما معمولا اینجور دیگا و غذاهای زیاد رو توی حیاط درسـت می کنیم. نمی‌دونم حرفمو گوش کرد یا نه. فکر کنم از خواب بیدار شدم.



تعبیر

از مشـخصاتی کـه آن خانـم دارد، روی مطلقه انگشـت گذاشـته‌اید و این یعنی نگرانید مبادا او قلمرو شـما را تسخیر کند. البته این فکر شماست و احتمالـاً واقعیت نـدارد. او با دیـگ بزرگ به آشپزخانه آمده و این یعنی نگرانی شما زیاد است چون آشپزخانه برای برخی از خانم‌ها قلب و مرکز قلمرو آنهاست. دیگ بزرگ و به جوش آوردن آب به معنی قدرتی است که برای تسخیر دارد(تاکید می کنم که اینها از ذهن شماست.) آب در دیگ نماد این است که خبر ندارید چه نقشه‌ای دارد اما در نظر شما هرچه که هست، قوی است. این قوی بودن به دلیل ضعف شماست. شما او را رک و باصراحت بیرون نکردید و بهانه آوردید که دیگ بزرگ مال حیاط است. و این بیشتر ثابت می کند که از او واهمه و رودربایستی دارید.

روسری هدیه گرفتم

معصومه علیزاده، ۶۰ساله، بازنشسته

***

بعد از نماز صبح خوابیدم. خواب دیدم کسـی به من روسـری زیبایـی هدیه داد ولی به مادرم نداد. گفتـم هدیه مرا به مادرم بدهید. سـپس رفتم زیارت حرم امـام رضا(ع). هیچ کس آنجا نبـود. فقط من و پـدرم بودیم. از خوشـحالی اینکه حرم خلوت اسـت، گریه کردم. اعضای خانـواده از صدای گریه‌ام مرا بیدار کردنـد. بیدار که شـدم گریه‌ام حدود ده دقیقه ادامه داشـت. خدایا زیارت با معرفت نصیب همه ما بگردان.

تعبیر

شـروع خواب شـما می گوید از خانمهای باگذشت هستید چون هدیه را به مادرتان دادید. روسـری در ایـن خواب می‌تواند نماد عزت و ارج مذهبی باشد و تلویحاً می گوید خودتان را از مادرتان مقرب‌تر می‌دانید. در خواب از مادر جدا می‌شـوید و به همان هدیه‌ای که داده‌اید، بسـنده می کنید. قسـمت دوم خواب حرمی خالی اسـت که فقط شما و پدرتان هستید. اینجای خواب می گوید یا با پدرتان صمیمی‌تر بوده‌اید یا دوستش دارید ولی به دلایلی با هم سـرد بودید یا هستید. حرم خلوت نماد قرب الهی است. این خواب ضمناً می گوید اهل رعایت کردن حدود شرعیات هستید و خانمی معتقد و پاک دلید.

مادربزرگ در آتش

بدون مشخصات

***

بنده مادربزرگی داشتم که در ۲۸سالگی فوت شـدن. یعنی ۴۸سـال پیش. از خوبی ایشون زیاد شـنیدم. هرکس خوابش را دیده، در حالت خوبی بوده. از ایشـون پنج فرزند به جا مونده. دخترشون خواب دیدن ایشون آتیش گرفته و اونقدر سوخته تا خاکستر شده. دخترشون خیلی ناراحت هستن و دنبال تعبیر این خواب هستن.

تعبیر

خدا رحمت کند ایشان را و حتماً هم رحمت خداوند شامل حال او شده است چون در جوانی به رحمت خدا رفتند. کسانی که خوبی ایشان را می گویند، درحقیقت برای او خیرات می کنند. وقتی درباره کسـی که فوت کرده بگوییم خـدا رحمت کند آدم خیلی خوبی بود، همین جمله سفته می‌شود و به دست میت می‌رسد. حالا ببینیم چرا دخترش بعد از ۴۸سال این خواب را دیده؟ معتقدم اگر از این خانم چند سـوال کنیم، معلوم می‌شود حال ایشان از زندگی روزمره خوش نیسـت و دغدغه‌ها و اسـترس‌هایی دارد و می‌شـود خواب را این طور تعبیر کرد که مادرش در خواب نماد خود اوست. این را هم می‌شود گفت که مرحوم مادربزرگ زندگی‌اش سـوخت یعنی در جوانی به دیار مرگ رفت و همه آرزوهایش سـوخت و خاکستر شد. دختر ایشان برای مادرشان نگران نباشند. این خواب بیشتر به مشکلات خود ایشان برمی گردد.

کفشم کثیف بود

رعنا احرامی، ۳۳ساله، متأهل، خانه‌دار

***

خواب دیدم با شـوهرم رفته بودم بازار. برای اسـتراحت روی نیمکت نشستیم. بعدش دیدم شوهرم همه‌ش به کفشام نـگاه می کرد که کثیف و کهنه بـود ولی چیزی نمی گفت. فکر کنم می‌خواست برام کفش بخره.

تعبیر

اگر در واقعیت به کفش نیاز دارید ولی همسـرتان هزینه نمی کند، تعبیر خواب همین اسـت یعنی دلتان کفش می‌خواهد. اما اگر این‌طور نیسـت، یعنی از برخی از رفتارهای همسرتان راضی نیستید و در زندگی مشترکتان او را اشـکالدار می‌دانید. در خواب به خودتان تلقین می کنید که می‌خواهد برایم کفش بخرد یعنی می‌خواهد خودش را اصلاح کند و باب میل شـما شود.

برای آنکه واقعیت فراموش شود کافی است که یک نفر حقایق را کتمان کند

●میشله

زیر نظر: محمدرضا مهدیزاده

نمونه شعر کهن

آرام جان

ای مردمان بگویید آرام جان من کو
راحت فزای هر کس، محنت رسان من کو
نامش همی نیارم بردن به پیش هر کس
گه گه به ناز گویم، سرو روان من کو
در بوستان شادی، هر کس گلی بچیند
آن گل که نشکنندش، در بوستان من کو
جانان من سفر کرد، با او برفت جانم
باز آمدن از ایشان، پیداست آنِ من کو
هر چند در کمینه نامه همی نیرزم
در نامهٔ بزرگان، زو داستان من کو
هر کس به خان و مانی، دارند مهربانی
من مهربان ندارم، نامهربان من کو

انوری ابیوردی (قرن ششم هـ ق)

نمونه شعر نو

دیدار

از حدس و گمان‌های تو ویران نمی‌شوم
مرا نام تو کفایت می کند
تا در سرما و بوران
زمان و هفته را نفی کنم
مرا
که می‌دانی
نه قایق است، نه پارو
بر تو خجسته باشد
گیلاس‌هایی را
که بر گیسوان آویخته‌ای
تو صبر داری
تا خواب من پایان پذیرد
تا به دیدار من آیی

احمدرضا احمدی

شاید

شاید که من با بوسه‌ای زر می‌شوم
آسان‌تر از این، باز بهتر می‌شوم
لب‌تر کنی گر، خوب، عاشق، بهترین
هم بی‌زبان، هم کور و هم کر می‌شوم
هرگز مگو نامهربانی، چون که من
فردا برایت ساده پرپر می‌شوم
دل را ببر تا قتلگاهی‌ای خلیل!
سارا، نه، اسماعیل وهاجر می‌شوم
آری، نخواهی گر مرا تو بعد از این
بار دگر شر می‌شوم، شر می‌شوم

فاطیما شاهد-تهران

همراز علی(ع)

یا علی، آن شب چه کسی تابوت را بر شانه برد؟
یاعلی را بعد تدفین عزیزش خانه برد؟
یا علی آن شب چه کس خورشید را در خاک کرد؟
یا شمیم یاس را زان خلوت گلخانه برد؟
باد آن شب در مسیر هروله بر خاک تاخت
خاک خجلت‌ها از آن رفتار بی‌شرمانه برد
صبر ثقلین علی، آن شب چه سدی دیده بود؟
سنگ بغضی تلخ را تا وسعت ویرانه برد
آفتاب کوثر آن شب در غروبی زودرس
پرتوش را از بسیط خاک زان سامانه برد
آن که معیار عفاف و عصمت و آیینه بود
ساده‌تر از آب، رو در خلوت بیگانه برد
قرنها تاریخ با خجلت مرورش را نوشت
قرنها اعجاب در کتمان آن دردانه برد
بعد از آن شب، چاه همراز علی شد تا ابد
گرچه حتی جرعه‌ای زان حکمت والا نبرد
قرنها رفته است و دلها همچنان مأوای اوست
خاک امّا پرده از اسرار خود بالا نبرد

عباس مهری آتیه-لاهیجان

غزل

بر دلم یک آسمان آواز می‌ریزد غزل
مثل باران نم نم و طناز می‌ریزد غزل
درهجوم لشکر دشمن به ذهنم نیمه شب
تیپی از گردان پر سرباز می‌ریزد غزل
بی توقع می‌نشیند روی چین دامنم
چین و واچین با سه گاهش ساز می‌ریزد غزل
پلک هایم را به آرامی نوازش می کند
با هجوم اشک هایم باز می‌ریزد غزل
قهوهٔ عصرانه‌ام را تا تمامش می کنم
لذّت یک فال از شیراز می‌ریزد غزل
تشنه‌ام در انتهای آرزوها ناگهان
در گلویم یک جهان پرواز می‌ریزد دلم
او که می‌داند پر از ناگفته‌ام، لج می کند
تا ردیفش می کنم هی ناز می‌ریزد غزل
منتظر می‌ماند از شعرم بلرزد واژه‌ای
بعد جای بوسه‌ها اعجاز می‌ریزد غزل

مرضیه حاجی الاحمدی-تربت جام

عطرهای رفته

تمام عطرهای رفته را هم می کشد سویت
بپیچد ناگهان در باغ اگر یک ذره از بویت
به دیدارت بهار آوردم، از شرمت خزانی شد
خجالت می کشد باغ از تماشای گل رویت
خلل در شک من انداخت ایمانم به تو، امّا
نه، من رو برنمی گردانم از محراب ابرویت
دلم ناغافل از من کنج گیسوی تو افتاده است
گره خورده‌ست با پیچ و خم هر حلقهٔ مویت
تماشایت کمین کرده‌ست صیادانه در چشمم
گریزان از منی هر چند با چشمان آهویت
مهدی شعبانی-رباط کریم

مسافر دی

مسافر دی
چمدان برفی‌اش را
روی آخرین پلهٔ پاییز باز می کند
پای سرما به شهر باز می‌شود
و من راه می‌افتم
که دلم را برای زندگی، گرم کنم
خوب می‌دانم
از پس تمام سیاهی ها
روسفید بیرون می آیم
مینا آقازاده

به پاس فداکاری‌های کادر درمان کشور، تقدیم به دکتر پوریا رضوانی

همه عشق است

مردی از جنس شعر و بیداری
همه عشق است در دلش، آری
نفسش پاک، مثل باد بهار
معنی روشن وفاداری
ماه می‌ریزد از تماشایش
آفتابی‌ست در دلش جاری
چشم هایش چو باغ "رضوانی"ست
دارد از مهر رسم و هنجاری
آنچه می‌بیند او در آیینه
نیست، یک ذره نیست، تکراری
بر لبش آیهٔ جوانمردی
پوریای ولی‌ست انگاری
ای پر از شورعشق، دیگر نیست
مثل تو ماه در شبِ تاری
تا جهان هست و مهربانی هست
از تماشای عشق سرشاری
بین ما و ترنم نفست
تا غزل هست، نیست دیواری
شعبان کرم دخت-بابلسر

بی تو

بی تو
خورشید طلوع نمی کند
و روزهای هفته
به شب‌های سال و
ماه
تقسیم می‌شود
ماه
در برکه‌ای که نگاهت می کنم
ماه
پلنگی که از قلّه‌های غرورش بالا رفته
بالاتر...
دستش به تو نمی‌رسد
آه
رجب افشنگ-تنکابن

نبودنت

با سایه ات می‌رقصم
در زمستانی
که تنها
خیال تو
و شالگردن همرنگ چشمانت
آن را
گرم می کند
دستانم چند "ها"
محتاج نفس هایت
کرخ شده به تَرَک های تنهایی
ببین! نبودنت رسیده
به استخوانم
مهناز بهروزیان ـ اهواز

***خانم زهرا حاجیان-تهران**
چندان دغدغه رعایت وزن را دارید که معنا و کلام را در سطرهایی وامی گذارید. اگر این نقیصه را برطرف کنید، اشعار خوبی خواهید سرود. شعر "خواب" در همین شماره در "جوانه‌های ادبی" چاپ شده است. به امید دریافت اشعار بهتر از شما و چاپشان در تماشاگه راز.

***آقای بهروز ادیبی-اصفهان**
زود با کلماتی چون بود و سود قافیه می‌شود.

***خانم رویا میری-ورامین**
میرزاده عشقی، عارف قزوینی و فرخی یزدی از شاعران دوره مشروطیت به شمار می‌روند. در این دوره شاعران گاهی چنان مستقیم و صریح حرف می‌زدند که از شعر فاصله می گرفتند و به شعار نزدیک می‌شدند.
سیاست زدگی یکی از نشانه‌های بارز شعر این دوره است. با این حال شاعرانی چون فرخی یزدی غزلهای ناب و استواری نیز دارند. از جمله غزلی با این مطلع:
شب چو در بستم و مست از می‌نابش کردم
ماه اگر حلقه به در کوفت، جوابش کردم

***خانم شیرین مهماندوست-کرج**
قسمتی از سروده شما را به امید دریافت آثار بهترتان می‌خوانیم:
شک نکن /عطر عشق /همه جا پراکنده است /اگر نه زندگی /این همه خوشبو نبود

***آقای سیاوش علیزاده-تهران**
بیتی از حافظ را تقطیع می کنیم:
بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
واندر آن برگ و نواخوش ناله‌های زار داشت
وزن این بیت: "فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات" است... "داشت" ردیف است و "منقار و زار" قافیه‌اند.
بلبلی بر = فاعلاتن
گ گلی خوش = فاعلاتن
رنگ در من = فاعلاتن
قار داشت = فاعلات
و اندر آن بر = فاعلاتن
گ و نوا خوش = فاعلاتن
ناله‌های = فاعلاتن
زار داشت = فاعلات

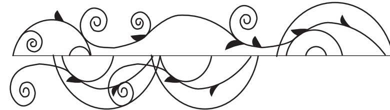
خواب

خواب دیدم پدرم آمده است
پشت او
تاج سرم آمده است
دست‌ها را ملتمس بالا برد
تا به جنّت برسد
درد و هجرانم را
در سبد بگذارد
بدهد آب روان
تا دلی تازه کنم
سایه‌اش رفت به پهنای زمین
دست پرمهرش بود
که مرا برد
به افسانه و افسون زمان
چرخ زد روی چمن
تا که خاموش کند
هجر دوری و فراق
زهرا حاجیان-تهران

جوانه‌های ادبی

سنگ آسمانی
Neveshte_Nab@yahoo

ارسال متن تلگرامی و پیامک فقط با ذکر نام: ۰۹۳۵۶۹۲۰۳۴۹



نازنینم، خوبم!

شهریارا !
گو دل از ما مهربانان مشکنید، ورنه قاضی، در قضا نامهربانی می‌کند!

مملی سعدی



آزادی را از درون افکارمان آغاز کنیم، چه بسا انسانهایی که دست و پایشان بسته نیست، اما خود را در اسارت افکار می‌بینند

شهروز

ترسناک‌تر از سوسکی که هست، سوسکی هست که نیست!

فرشاد

ای بهار شاداب،
خنده‌هایت روشن،
و نگاهت سبز است!
تو برای دل من دریایی،
و من سوخته دل،
پیش پایت خاکم!
روز با خنده تو بیدار است!
مهر با همدمیت پر بار است!
تو به من می‌خندی،
و دلم گریان است!
تو امید دل تنهای منی!
یاس من، دلبر زیبای منی!
ای بهار خندان!
با تو من تازه‌تر از بارانم،
با تو من ماه شب و خورشیدم!
با تو لبخند به لب‌ها دارم،
همه تن شادیم و امیدم!

محمدکریم جوهری

چندان که گفتم غم با طبیبان / درمان نکردند مسکین غریبان

بر باد رفته

عشق بازان دیگرند و عیش سازان دیگرند / آنچه در فرهاد می‌بینم، در پرویز نیست!

قطره اشک

ز نامردان علاج درد خود جستن بدان ماند، که خار از پا برون آرد، کسی با نیش عقرب‌ها

محمدسلمان سیفی

در روزگاری که همه از مرغ و گرانی آن حرف می‌زنند، کسی از خروس نمی گوید، چون همه به فکر سیر شدن هستند، نه بیدار شدن!

محقق-همدان

حرف مردم مانند موج دریاست، اگر مقابلش بایستی خسته می‌شوی، اگر با آن همراهی کنی، غرق می‌شوی، قرار نیست که همه آدم‌ها شما را درک کنند، آنها حق دارند نظرشان را بدهند و شما هم حق دارید کاملاً آنها را نادیده بگیرید!

الهه احمدی

یه قلب قشنگ چیزهایی وارد زندگیت می کنه که تمام پول‌های دنیا هم نمی‌تونه برات به ارمغان بیاره.

نسیم شکوری_پاوه

فکر کرد و بعد جواب داد: آدم‌ها دور خود را دیوار می کشند، اما آجرهای یک سمت را کم‌تر می‌چینند. همان سمتی که دلشان می‌خواهد آدم پشت آن دیوار، آجرها را یکی یکی بردارد، و راهی به جایی باز کند، راهی به آغوشی مثلا...

امیر مویدی _تهران

حاصل عمرش، فقط آنچه کرده بود، نبود. آنچه از خود دریغ کرده بود، هم بود. و ما آدم‌ها چقدر به خودمان بدهکاریم...

زهره منصوریان_ساوه



بر گریزان دلم را نوبهاری آرزوست
شاخه خشک تنم را برگ و باری آرزوست
شمع جمع خفتگانم، آتشم را کس ندید
خاطرم را مونس شب زنده داری آرزوست

نوید بهادری

کاش دوربین بود



رمضان کاووسی: مقایسه‌ای از غیرت جوانان ایرانی، بادوربین و بدون دوربین.

چه خوب بود که دوربین بود!

اون موقعی که بیرانوند پنالتی بهترین بازیکن جهان رو مهار کرد و توپ و جوری محکم بغل گرفت که شهره خاص و عام شد

خدا رو شکر دوربین بود!

دوربین بود که ثبت کنه این رشادت‌ها رو!
اما یه جاهایی هم بود که فرزندان این مرز و بوم جای توپ فوتبال،مین فسفری رو محکم تر بغل می کردن که به قدری حرارت داشت که هرچیزی رو تو خودش ذوب می کرد!
داغ بود، خیلی داغ، ولی عملیات نباید لو می‌رفت!
اما تو اون بیابان و میدون مین،زیر نور ماه، جز خدا و ملائکش هیچ دوربینی و هیچ تماشاگری نبود که ببینه و زوم کنه رو صورت این رزمنده ها، این شیر بچه ها که ثبت بشه برای حفظ وطن چه ها که نکشیدن!
اونجا که میلاد محمدی توپ رو جلو انداخت و جوری دووید که همه از جون مایه گذاشتنشو دیدیم!

خدا رو شکر دوربین بود!

یه جاهایی هم یه عده جوون رعنا و تازه داماد بودن،تیربار و آرپی‌جی روی دوششون میزاشتن و زیر بارون گلوله از سینه خاکریز جوری بالا می‌رفتن، جوری پائین میومدن و جوری به قلب دشمن می‌زدن که حسرت ندیدن این صحنه ها تا قیامت روی دل ماست!

حیف اونجا دوربین نبود!

اونجایی که بچه ها با غیرت عجیبی روی خط دروازه جلوی اسپانیا دیوار گوشتی درست کرده بودن و روی هم افتادن تا دروازه ایران باز نشه!

خدا رو شکر دوربین بود!

امایه روز هایی هم تو تاریخ این سرزمین بود که تو مرز شلمچه،همین جوون های ۲۵ ساله ایران، جلوی موتور جنگی عراق،جلوی لشگر زرهی، جلوی توپ و تانک دیوار گوشتی ایجاد کردن تا پای اجنبی به شهرها نرسه!
اونجا راوی تو شلمچه میگفت، دیگه کار از نفر و دسته گروهان گذشته بود، گردان گردان جوون می‌رفت و بر نمی گشت، آخه صحبت ناموس بود!
ای کاش، ای کاش دوربین بود ما می‌دیدیم مردامون چه جوری جنگیدن!

ارسال کننده: غلامعلی قاضی

جدول متقاطع

جدولها زیر نظر: داود بازخو
BAZKHOO @ yahoo.com

قابل توجه خوانندگان عزیز: برای حل جدول متقاطع اعلام تعداد حروف درخواست شده در هر شماره به همراه ارسال تصویر حل شده آن به تلگرام (در ساعت‌های ۸ تا ۱۶:۳۰ روزهای شنبه تا چهارشنبه) یا از طریق پست به آدرس مجله، در هر شماره ضرورت دارد. البته همراه نام و نام خانوادگی و ذکر شماره تماس در قرعه کشی شرکت داده می‌شوید.

اسامی برندگان جدول ۳۹۰۵

۱ـ مهسا میراحمدی ـ کرج
۲ـ میترا صانعی ـ تهران
۳ـ محسن قاسمی ـ پاوه

حرف (د) چه تعداد است؟

افقی:

۱. مقاومت جسم هادی الکتریکی در برابر جریان برق– ابری لایه لایه در آسمان که معمولاً باران زا هم هستند
۲. نوعی وسیله توانبخشی همانند عصا–ماهی بهاری–در بورس اوراق بهادار بجوییدش
۳. رسم کردن–آواز دسته جمعی–فراق
۴. مرزبان–سرسلسله اعداد–میوه ای شیرین–عدد ماه–فریاد، بانگ
۵. دنباله روسوزن–گندم گون–قدم یکپا–زایده‌ای در بعضی حیوانات
۶. بوی رطوبت–شگرد و قلق کار–عدد منفی–خودروی حمل مایعات–مادر
۷. استر بی دم–فلزی نرم و سنگین–کجاست–درخت انگور–نام دیگر حضرت مریم(ع)
۸. کرجی، قایق–کنار دریا–گیاه قدیمی کاغذسازی
۹. کشنده –الهه شکار–بخشش، جوانمردی
۱۰. هیاهو و جنجال–عدد نه فرنگی–باعث
۱۱. ثروت–شعله–عدد روستا–نوعی شتر کم مو و بارکش–دورویی، تظاهر
۱۲. خاندان–مرحبا–از گروههای خونی–شناسه و رمز–تکرار حرف
۱۳. آزاده–منقار مرغ–حرف چهارم یونانی–عامل وراثت
۱۴. تکنیکی–باران اندک–از اقوام نیمه آریایی زمان هخامنشیان–خیس–لوله گوارشی
۱۵. رها شده از عطش–صنعتی در شعر–سازگار و آرام
۱۶. علم احصاییه–سرباز زدن–موی بلند سر
۱۷. محصل مدرسه–از توابع استان سیستان و بلوچستان

عمودی:

۱. عصب کشی دندان–فتنه انگیز
۲. شیون–خودمختار بودن–پدر شعر نو فارسی
۳. همانند–کامل شدن–گردنه ای معروف در راه اردبیل
۴. مخفی–نیمه دیوانه–از عناصر اربعه–میوه–کمانگیر اسطوره ای ایران
۵. ام الخبائث–فلز کوبیدنی–ترمز کشتی–خداوند
۶. کلمه نفرت–ویتامین انعقادی–خاک سرخ–نیروی ربایشی متقابل بین تمامی جرم‌ها –حرف سیزدهم انگلیسی
۷. پرستار–کاغذ سایش وصیقل–قورباغه درختی–وزنی برابر چهار جو
۸. وسیله نقلیه‌ای غیرموتوری برف رو–زنده–عدد دونده–ترکیب عنصرها یا جسم های ساده با یکدیگر
۹. شهری در استان کرمان–نوعی نان سنتی کردستان–مغازه
۱۰. ویرایش–ضمیر داخل–رمق آخر–بستنی یخی
۱۱. مخفف سیاه–نت منفی–هدایت کننده به فرنگی–غنی و ثروتمند
۱۲. از ماهی‌های کنسروی –هنر هفتم–جدید–گوشت آذری–موی مجعد
۱۳. اصفهان قدیم–اتاق قطار–نوعی زغال سنگ–پایتخت ایتالیا
۱۴. شیر–مروارید درشت–سنگی قیمتی–قلعه–ظرف بزرگ لبه دار
۱۵. حمله کردن–تمام، همه–تئاتر
۱۶. دربایست محتاج–خودرو–از حال رفتن به دلیل خنده زیاد
۱۷. ملکه مشهور آشور و بابل–از شهرهای ایالت مریلند آمریکا

بداندیش نخستین و آخرین مردار کردار خویش است
●وز

حل جدولهای شماره ۳۹۰۵

جدول شرح در متن

طراح جدولها: داود بازخو

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند فقط به شماره تلفن همراه ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹ پیامک نمایند.

از بین عزیزانی که هر هفته جدول شرح در متن مجله را حل کرده و تعداد حرف خواسته شده را با ذکر شماره مجله، اسم شهر، نام و نام خانوادگی (در ساعت‌های ۸ تا ۱۶:۳۰ روزهای شنبه تا چهارشنبه) به شماره سامانه ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹ پیامک نمایند، یک نفر به قید قرعه انتخاب و هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می‌شود. البته به شرطی که تنها یک بار پیامک زده شود و کد پستی، نشانی و نام نویسنده با دقت نوشته شده باشد.
توضیح ضروری اینکه با ارسال بیش از یک پیامک نام شما به طور اتوماتیک از سامانه حذف می شود

حرف (ل) چه تعداد است؟

نام پدر اسکندر مقدونی – پول مالزی – لجن – فلزی صیقل پذیر – گوناگون – زادگاه نیما – غیرممکن – لنگه – چسب گیاهی – برج معروف شهر پاریس – لقبی انگلیسی – شهری در کانادا

آلرژی – همراه معروف لورل

شب و روز – مرتب و آراسته – ترمیم فرش – ضربه‌ای در ورزش بوکس

نجیب زاده فرانسوی – گله اسبان – لاغر – شهری در گیلان

پوشش چشم – وحشی – تکرارش درختی است – ازامراض التهابی – نامبارک – گله احشام – دین اکثریت مردمان ژاپن

خاک کوزه گری – دریاسالار – مروارید درشت – توهین کردن – عملی درزراعت – شهری در استان اردبیل

محل وحی به حضرت موسی(ع) – میمون – سیب – خالو

شهر باباطاهر – دلخوری – عتیقه با ارزش

عقیده – برس دندان – مرضی شایع بین انسان و طیور – شهری در اوکراین – نوعی نارنگی

اسیر محبس – دستیار استادیار – کاروانه – پول خرد آمریکا

شهری در انگلیس – نکوهش – تصدیق فرنگی – اندک – نرخ بازاری

تخم شپش – ساز کلیسا – انکار کردن چیزی

میوه‌ای آبدار – زایده‌ای حیوانی – خودکار – منسوب به هنر

سم – حاکم – عرصه ورزش بوکس

رافع ابهام – برخلاف

شالوده

در حال آلودن – نوعی لبنیات

حیوان باوفا

جدول سودوکو ۳۹۱۴

اعداد ۱ تا ۹ را در هر سطر و ستون و مربع‌های کوچک ۳×۳ طوری قرار دهید که هر عدد فقط یک بار درج شود.

۶		۱		۸	۵			۷
	۷	۴	۱	۲		۹	۶	۵
۲	۵	۹			۷			
				۴			۹	۶
۷	۶		۵	۱	۹			
		۸				۵	۱	
				۷				۹
۳	۹		۸		۲	۶		۱
	۲	۵		۹			۷	

با هوش خود کلنجار بروید

محمود صفادار

پاسخ‌ها در صفحه ۶۲

نقطه به نقطه

در میان این نقاط و اعداد به هم ریخته یک نقاشی پنهان شده است. برای یافتن آن کافی اعداد را از شماره یک تا ۵۵ به هم وصل کنید.



نقاشی پنهان

در میان این خطوط کج و معوج یک نقاشی زیبا نهفته است. برای یافتن آن کافی است مداد یا خودکاری برداشته و خانه‌های نقطه‌دار را رنگ کنید. البته برای بهتر شدن کار دقت کنید تا هنگام رنگ کردن از خطوط بیرون نروید. پس از پایان کار ناگهان یک نقاشی زیبا مقابل چشمانتان ظاهر می‌گردد.

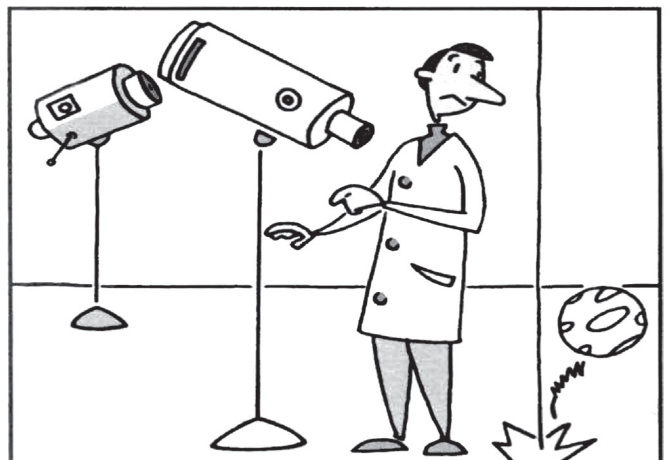
حقیقت را با مهرورزی و آرامش جستجو کنید • دکارت

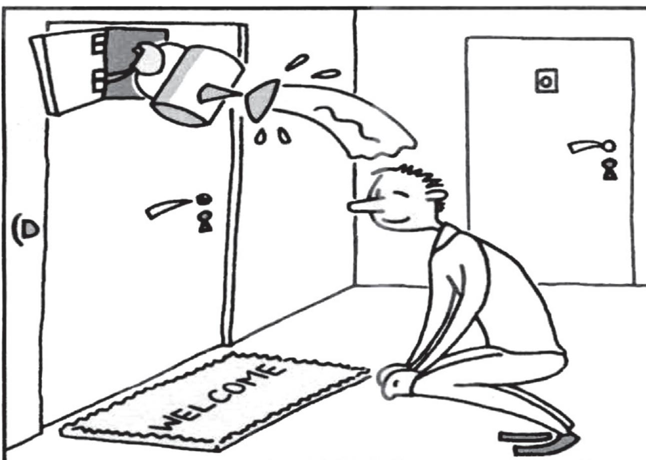
بیست اختلاف در تصویر برف و اسکی

با وجود برف سنگینی که باریده همه چیز برای اسکی و درست کردن آدم برفی آماده است. اما در دو تصویری که از این صحنه تهیه شده و در نگاه اول کاملا یک شکل به نظر می‌رسند، بیست اختلاف وجود دارد.









شبیه اما بی‌شباهت در اینجا دو تصویر می‌بینید. در یکی یک قطعه از سنگ آسمانی در محل کار ستاره شناس سقوط کرده و در دیگری قبل از ورود مرد به خانه او را می‌شویند تا ویروس و آلودگی به خانه راه پیدا نکند. با اینکه این دو تصویر هیچ شباهتی به هم ندارند ولی در ۷ مورد با یکدیگر شبیه هستند. آن موارد کدامند؟

خودم هیچ...!

– همه همسن و سالای تو الان یا بازنشسته شدن یا در حال برنامه‌ریزی برای دوران بازنشستگی شون هستن، اما تو چی؟ نزدیک پنجاه سالته و باز هم باید ساعت زنگ دارت رو کوک کنی که صبح خواب نمونی! از هفده سالگی کار کردی، نه یه سفر درست و حسابی رفتی، نه یه زندگی درست و حسابی داری. نتیجه این همه کار چی شد؟ فقط یه مشت اسباب و اثاثیه کهنه که به اسم ارثیه از خونه پدری آوردی... هنوز یه چهاردیواری از خودت نداری. چهارچرخ قراضه ت هرروز یه جاش می‌لنگه. یه پس انداز درست و حسابی هم نداری که اگه شبی، نصفه شبی آپاندیست ترکید خودت رو برسونی بیمارستان...

باز هم داشتم با خودم حرف می‌زدم. صدای زنگ ساعت قدیمی و کهنه در سالن پیچید. اصلا دوست نداشتم از رختخوا بیرون بیایم.. بالاخره در نبردی نابرابر تنبلی بر وجدانم پیروز شد و در رختخواب ماندم. اما خودم هم خوب می‌دانستم که دیگر خوابم نخواهد برد. باز هم مثل همیشه گذشته همچون یک فیلم زنده شروع کرد به رژه رفتن در مقابل دیدگانم...

***

دوران سربازی، پوتین همدوره ای‌هایم را واکس می‌زدم تا دوزار کف دستم بگذارند. خوشحال بودم روزهای تعطیل در آن شهر غریب جوراب فروشی می کردم و برای پدر و مادرم پول می‌فرستادم. چندرغاز پولی که برایشان می‌فرستادم هیچ دردی از آنها دوا نمی کرد. نه کرایه خانه‌شان می‌شد و نه خرج دوا و درمان مادرم و نه پدرم می‌توانست با آن زندگی را بچرخاند. دو کیلو میوه و چهار تا نان می‌خریدند و تمام. در حالی که من یک ماه تمام همه جمعه‌هایم را به جوراب فروشی گذرانده بودم!

در عوض خیالم راحت بود که کاری انجام داده‌ام. حتی به قدر همان چند تا نان و دو کیلو میوه. نمی‌توانستم قید خانواده‌ام را بزنم. مادرم رماتیسم داشت. رماتیسم معمولی نه. از آن نوع خیلی بدی که وجود دارد. می گویند **بیماری بهجت**. مدام سردرد، استخوان درد، گاهی چشمش خونریزی می کرد و گاهی گوشش زوزه می کشید. هرروز درگیر بود. باید دارو می‌خورد تا بتواند خانه را رتق و فتق کند. خواهرم خیلی کوچک بود. اصلا با به دنیا آمدن او مادرم بیمار شد. اگر مادرم در بستر می‌افتاد، خواهرم تلف می‌شد.

گاهی با خودم می‌گفتم که مگر فقط من مسئولم؟ برادر لندهورم "**اشکان**" باید می‌خورد و می‌خوابید؟ او هیچ وظیفه‌ای در مقابل خانواده نداشت؟ فقط من مسئول رسیدگی به امورات خانواده بودم؟

برادرم از اول هم فرصت طلب بود. یک آدم منفعت طلب و خودخواه. کسی که همیشه فقط به خودش فکر می کرد. چند بار باعث شد تا به ناحق از پدرم کتک بخورم. هر خرابکاری می کرد با زرنگی جوری صحنه‌سازی می کرد که من مقصر باشم. شب‌ها پدرم به او می گفت: "زباله‌ها رو ببر بذار بیرون!" اما برادرم به بهانه هواخوری دست مرا هم می گرفت و بعد پایمان را از در خانه که بیرون می گذاشتیم کسیه زباله را می‌داد به من.

این تازه نمونه کوچکش بود. یکبار که دعوایمان شده بود، او سیخ کباب را به طرفم پرت کرد. عجب نشانه گیری دقیقی هم داشت. سیخ تا ساق پایم فرو رفت و کار به بیمارستان کشید اما وقتی از او پرسیدند: "چرا این کار رو کردی؟" گفت: "داداشم خودش روی سیخ افتاد!" اگر چه هیچ کس حرفش را باور نکرد اما من هم یک کلمه نگفتم که او سیخ را به سمتم پرتاب کرده است!



نمی‌دانم چرا نگفتم؟!

شاید هم به این فکر کردم که اگر می گفتم اشکان از پدر کتک می‌خورد، مادرم غصه می‌خورد و خواهرم هم می‌ترسید. با همه اینها پای من که خوب نمی‌شد، فقط همه بیشتر ناراحت می‌شدند. وقتی اشکان رفت دانشگاه بازهم فکر خانواده نبود. می‌توانست جایی کار پاره وقت پیدا کند و یک گوشه زندگی را بگیرد اما کاری نکرد! همه می‌دانستند اشکان نمی‌تواند دو کار را همزمان انجام بدهد. اصلا از اولش هم این مدلی بود. وقتی کسی کاری در توانش نیست، نمی‌توان او را مجبور به انجام آن کرد. چون به هر حال نمی‌تواند و بدتر مشکل به وجود می‌آورد.

اگر اشکان می‌خواست همزمان با دانشگاهش سر کار برود، درسش به جای چهار سال، شش سال طول می کشید. پس همان بهتر که کار نکرد و چهار ساله لیسانسش را گرفت.

من در این چهار سال کار کردم و خرج تحصیل او را هم دادم. بعد از اینکه درسش تمام شد، به جای اینکه سر کار برود و گلی به سر خانواده‌اش بزند، عاشق شد. عاشق یک لقمه بزرگتر از دهان خودش! هرچه به او گفتیم الان وقتش نیست جواب داد: "عشق این چیزا سرش نمی‌شه. یه دفعه میاد و کل زندگی آدم رو درگیر می کنه. می‌خواستید به دلم بگم که حق نداشتی عاشق بشی"؟! اشکان فقط چند ماه بود که جایی شاغل شده بود. در این مدت هم با درآمدش فقط به خودش رسید، از کت و شلوار گرفته تا عطر و ادکلن و بهانه‌اش هم این بود که نباید پیش همکارهایش کم بیاورد. بعد هم هنوز کاری برای خانواده نکرده و یک ریال پس انداز نکرده بود که عاشق دختر از ما بهتران شد.

از آنجا که جز خودش و مدرک لیسانس و لباس‌هایش آه در بساط نداشت، به سراغ من آمد. از حلقه و لباس عروسی گرفته تا شام عروسی و سالن را من برایش فراهم کردم. چک گرفتم، قرض گرفتم، دستی گرفتم، روی قول و قرار اشکان حساب کردم که چند ماه بعد بدهی‌هایش را می‌دهد. اما اشکان ماه اول که پولش برای ماه عسل رفت، ماه دوم برای کادو، ماه سوم برای خرج و مخارج، ماه چهارم برای سفر، ماه پنجم برای دوا و درمان، ماه ششم برای کرایه خانه و... دست آخر هم ناچار شدم همه بدهی‌هایم را خودم پرداخت کنم!

چاره‌ای نبود. نمی‌توانستم پایم را بگذارم روی خرخره برادرم و آبرویش را ببرم. آبروی او آبروی من بود. خودم بدهی‌ها را دادم و نگذاشتم کسی ناراحت شود.

آن همه خرج برای داماد شدن اشکان کردم

که به عشـقش برسد اما دو سال نشده بلوایی به پا شـد. عاقبت لقمه بزرگتر از دهان برداشتن همین می‌شود. اشکان درآمدی نداشت که بتواند از پس هزینه‌ها و خواسـته‌های همسـرش برآید. دعوا و درگیری شـروع شد. وقتی همسرش مهریه‌اش را به اجرا گذاشـت آتشی به پا شد. پدرم اولین بار به خاطر همین موضوع سکته کرد. بیچاره مادرم یک چشـمش را از دست داد. من مانده بودم که خرج دوا و درمـان آنها را بدهـم یا مهریه عروس خانم را...؟ بعد از آن همه دعوا و جنجال، همسر اشکان همـه زندگـی را جمع کرد و رفـت خانه پدرش، مهریه‌اش را هم دادگاه قسـط بنـدی کرد، ماهی دو تا سـکه! به اشـکان گفتم:" یه سکه من کمکت می‌کنم و یه سکه هم خودت بده"!

چند وقت بعد اشـکان معتاد شـد. از غصه به مواد پناه برد. عاشـق زنش بـود و رفتنش را باور نداشت. به مواد پناه برد تا غصه‌هایش کمتر شود. از اداره پرتش کردند بیرون. شـد سـربار من. باز من کار کردم و خرج اعتیادش را دادم. بارها خرج کردم تا ترک کند. چند بار در کمپ بسـتری‌اش کردم. آن همه خرج کردم که فقط مواد نکشد. به او می‌گفتم:"اگه دنبال کار نرفتی هم مهم نیسـت. فقـط دیگه نکش!"اما هر بار یـک ماه، دو ماه، در کمپ می‌خوابید، یک هفته نکشـیده دوباره شروع می‌کرد.مدتی بعد برای خواهرم خواسـتگار خوبی پیدا شد. او را هم شوهر دادم و بخت و اقبالش بلند بود و با همسـرش از ایران رفـت. حداقل بین ما خوش شـانس بود او. پدرم دو بار دیگر هم سکته کرد. نصف بدنش لمس شـد. بیچاره خیلی عذاب می‌کشـید. حتی خودش نمی‌توانست غذا بخورد. خیلـی برایش زحمت کشـیدم. هر هفتـه او را به حمام می‌بردم. سرو صورتش را اصلاح می‌کردم. با اینکه نیمه فلج بود اما همیشه تمیز و معطر بود.

خودش دوست داشـت برود خانه سالمندان. اصـرار می‌کـرد کـه او را بـه کهریـزک ببرم. می‌گفت:" اونجا با همسن و سالای خودم می‌شینم و حرف می‌زنم." بیچاره درسـت و حسابی هم که نمی‌توانسـت حرف بزند. دلش خوش بود که من حرف‌هایش را می‌فهمم. همه کارهای پدرم را من انجام می‌دادم. اشـکان فقـط داد و بیداد می‌کرد. حتی یکی دوبار روی پدرم دست بلند کرده بود...

یکـی از بدترین روزهای زندگی‌ام بود آن روز. وقتی به خانه آمـدم، پدرم گریه می‌کرد. بین هق هق‌هایش به سـختی گفت:"اشـکان من رو کتک زده. چون دیر من رو برد دستشویی و دقیقا جلوی در دستشـویی اختیارم رو از دست دادم و اشکان هم عصبانی شـد"... کسی به فکر من نبود. چندین بار خودم خواسـته بودم تشکیل خانواده بدهم اما کـدام دختری قبول می‌کرد در یـک خانه با یک مادرشـوهر کم بینا و پدرشوهر فلج و برادر شوهر معتـاد زندگی کنـد؟ باید فکری بـه حال خودم می‌کردم. زمان به تندی می‌گذشت و من همچنان بی‌سروسـامان مانده بودم در حالیکه همچنان در میـدان میوه وتره بار پادویـی می‌کردم و به جایی نمی‌رسـیدم.همه دارایـی پدر یـک خانه کلنگی بـود. خانه‌ای کـه از پدرش به ارث رسـیده بود. تصمیم گرفتم آن را مشارکتی بسازم. پدرم حرفی نداشـت. سازنده آمد و گفت سه طبقه دو واحدی می‌سـازد. سه واحد مال او و سه واحد مال ما. قرار شـد هرکس یک واحد بردارد. یک واحد من، یک واحد اشـکان و یک واحد پـدر و مادرم که بعد از آنها به خواهرم برسد. قرار شد بابت واحد خواهرم هر ماه مبلغی به عنوان اجاره به حسـابش بریزیم. خواهرم نیازی نداشت اما من قبول نکردم.

کورسـوی امید در دلم روشـن شده بود. همه چیز خیلی خوب بود. حتی وقتی با سـازنده توافق کردیـم و قرارداد نوشـتیم و از آنجا به یک خانه اجـاره‌ای رفتیم، با دختری که در همسـایگی مان زندگی می‌کرد آشـنا شدم و دل به او باختم. گفتم برای پدر و مادرم پرسـتار می‌گیـرم. قبول کرد. حتی پرسـتار هم پیدا کردم. بیوه جوانی که قبول کرد شـبانه روزی از پـدر و مادرم مراقبت کند و در عوض خودش و بچه‌اش در همان خانه زندگی کنند و حقوقی داشته باشند.

همـه چیز خوب بود تا اینکه اشـکان با نیرنگ یـک روز وسـط کار پدر را برد محضر و به اسـم وکالـت کاری، از او وکالت فـروش گرفت و کل خانـه را به بسـاز و بفروش فروخـت و پول‌ها را برداشت و فرار کرد.

کاری از دست کسـی ساخته نبود. من مات و متحیر بودم. پدرم سکته کرد و این بار از دنیا رفت و مادرم هم مدتی بعد به او ملحق شـد. من مانده بودم و یک مشـت خرت و پرت کهنه خانه پدری و بدهی که به طرف سـازنده داشـتم. چقدر جان کندم تا بدهی او را پرداخت کردم...

***

-بیـا اینجـا داداش... بیـا پیش مـا و اینجا شانست رو امتحان کن...

در جواب خواهرم گفتم:" نمی‌خوام بیام سربار تو و شوهرت باشم. دست خالی بیام مملکت غریب که چی بشـه. اینجا که همه همزبونم هسـتند اینه حال و روزم وای به اینکه بیام اونجا، نه خواهرجان، من سربار کسی نمی‌شم"...

همچنـان مسـتاجرم و در میدان تـره بار کار می‌کنم. هـر کاری از دسـتم برمی‌آمـد برای خانواده‌ام کردم. مهم این اسـت که احساس گناه و پشـیمانی نمی‌کنم. فقط حسرت این را دارم که برای خودم هیچ نکردم...

با خوانندگان

یک لقمه درد دل

راسـتش را بخواهیـد قصد خدانکـرده اهانت و جسارت به هیچ اداره و یا... را ندارم. اما حرف دل خودم و خیلی دیگر از مردم خوب و همشهری‌هایم را نمی‌توانم نگویم و نزنم..

ابتدا لازم اسـت اشـاره کنم حقیقتا صدور کارت هوشـمند ملی برای فردفرد ایرانیان لازم بوده واز همان روز اول هم باید بنام مردم ثبت می‌گردید. اما چند مورد بود کـه از طرف خودم گفتم بگویم که در این مـورد مهم هم کارهایی صورت گرفت که خیلی خوشایندنبود.

اول آنکـه تصویر کارت به نحوی گرفته شـده که اگر خدای نکرده شـب به خواب کسی بیاید یا در خواب سـکته می‌زند ویا خواب به خواب می‌شود کـه اگر چنانچـه همین مورد به دیگر عکاسـی‌ها سپرده می‌شـد آنها هم به نان و نوایی می‌رسیدند. ولی شاید بگویند دسـتور بخشنامه این امر از بالا بوده وخود را تبرئـه کنند.که به نظر من این اصلا قابل هضم و درک نیست .**دوم** آنکه همین کارت حقیر با این عکس هشل هفت. حدود ۳ سال طول کشید تا به دستم برسد. که بارها و بارها دربعضی از ادارات دولتـی که به علت نداشـتن کارت ملی جدید (هوشـمند) با مشـکل مواجه شدم که باید گفت برای صدور کارت ملی این وقفه بسیار زیاد و غیرقابل توجیه است. **سوم** آنکه در موقع ثبت نام برای کارت ملی هوشـمند مبلغی دریافت شد که قـرار براین بود که این مبلغ برای ثبت نام و عکس و صدور و تحویل آن توسـط شرکت ملی پست به درب منـزل دریافت شـود و متقاضی دیگرپولی پرداخت نکند.اما کارت در دفتر خدماتی تحویل و مبلغ ۳۵۰۰۰ ریال نیز از متقاضیان دریافت شد. و بالاخـره اینکـه تقاضـای کارت سـال ۱۳۹۶. تحویل سـال ۱۳۹۹ و انقضـای کارت همین طور که ملاحظه می‌فرمایید سال ۱۴۰۶ می‌باشد!

فقـط می‌خواهم بدانـم مگر ما ایرانی نیسـتیم؟؟ مگـر در ایران زندگی نمی‌کنیم؟ مگر شناسـنامه ما صادره از ایران نیسـت؟خب تاریخ انقضا دیگر چیسـت؟ انقضای کارت ملی و شناسنامه را مرگ مشـخص می‌کند و شـاید هم تله ای است تا چند سـال دیگر با مبالغ هنگفت تری مردم سرکیسـه شـوند.؟ آیا اینها نقص به حساب نمی‌آیند و قابل انتقاد نیسـت؟! چقدر خوب است نسبت همدیگر مهربان باشـیم و بـه هم رحم کنیم و ببخشـیم.تا خداوند مهربان هم به مارحم کند وما را ببخشد.

غلامعلی قاضی شهرضا- شهرضا

این انبار سختی‌هامان چه بزرگ و افزون‌تر باشد نیرو و توان بیشتری خواهیم داشت

● کارلایل

زیر نظر: مجید فلاح شجاعی

تاکنون در چه رویدادهایی شرکت کرده‌اید؟

پیش از این در رویداد مجسمه‌سازی شهری حضور یافته‌ام و این اولین بار است که در دوسالانه مجسمه‌سازی تهران شرکت می کنم. مجموعه‌ای را در دست تولید دارم که "مسیر سبز" نام دارد و اثری که به دوسالانه ارائه کرده‌ام نیز بخشی از مجموعه مذکور است و در بخش بینال مجسمه‌های شهری پذیرفته شده است .

از چند و چون مجموعه یا پروژه "مسیر سبز" بگویید .

ایده مجموعه "مسیر سبز" اواخر سال ۱۳۹۶ و اوائل ۱۳۹۷ شکل گرفت. در آن مقطع مشکلات و تنش‌هایی را در جامعه مشاهده می کردم و تقریباً در همان دوره بود که بر اساس همان ایده‌ها مجموعه را شروع کردم و تلاشم این بوده با آثارم نوید از آینده‌ای روشن بدهم. به هرحال این پروژه برایم تداوم دارد و به تازگی مشغول ارائه آثار مربوط به آن در رویدادهای مختلف هستم که یکی از آنها هشتمین دوسالانه مجسمه‌سازی تهران است. در این رویداد سه اثر ارائه کردم که "در بطن خواب" نام دارد .

شما برای ساخت آثارتان صنایع دستی کرمانج‌های خراسان را دستمایه قرار داده‌اید و در نهایت خروجی‌تان از این برداشت سه اثر مدرن است که ظاهراً ربطی به هنرهای سنتی ما ندارد. در این باره توضیح دهید .

نگاه هر شخص به موضوعات مختلف متفاوت است. اگر دقت کنید متوجه خواهید شد که هر هنرمند با توجه به گذشته‌ای که دارد و با توجه به شرایط، موقعیت‌ها و اتفاقاتی که در محیط زندگی و پیرامونش رخ می‌دهد، به تولید اثر می‌پردازد و من نیز بر همین اساس پیش رفته‌ام. من خودم کرمانج هستم و به منطقه خراسان تعلق دارم و هنرهای دیارم را می‌شناسم. یادم هست زمانی که بچه بودم اقوامم کارگاه‌های قالی بافی و گلیم بافی داشتند و حال با وجود گذشت سالیان بسیار آن روزها و اتفاقات را به یاد دارم. در همان دوره بچگی زمانی که کارگاه‌ها دایر بود، روزی به کارگاه اقواممان رفتم و دیدم کسی کار نمی کند و گلیم‌ها و فرش‌ها از دارها آویخته بودند. به یاد دارم که صحبت بر سر مسائل مالی بود و آن افراد حاضر در کارگاه می گفتند به دلیل شرایط بد مالی کار را متوقف کرده‌اند. این مشکل بسیاری از کارگاه‌ها بود و باعث تعطیلی روند تولیداتشان شده بود. پس



گفت‌وگو با مصطفی محسنی مجسمه‌ساز

مجسمه‌سازی هنر گرانی است

مصطفی محسنی یکی از مجسمه‌سازانی است که با اثر "در بطن خواب" در هشتمین دوسالانه مجسمه‌سازی حضور یافته است. او فارغ‌التحصیل مجسمه‌سازی از دانشکده هنرهای زیباست و از اوائل دهه نود فعالیت جدی خود را آغاز کرده و تاکنون در چندین رویداد مختلف حضور یافته است .







از سال‌های بسیار، این گذشته و وقایعی بود که برایم باقی مانده بود و باعث شد دست بافته‌های کرمانج‌های خراسان را دستمایه آثارم قرار دهم. البته پیش از مجموعه "مسیر سبز" در سال ۱۳۹۲ مجموعه دیگری را آغاز کردم که "گره" نام داشت و بر اساس موتیف‌های گلیم‌ها شکل گرفته بود. اینگونه بود که تصمیم گرفتم به طور جدی روی نقوش مطالعه داشته باشم و در کنار اتفاقات انجام شده مجموعه "مسیر سبز" شکل گرفت و امیدوارم به لحاظ کیفی قابل قبول باشد .

از چه نمادهایی برداشت کرده‌اید؟

در گلیم‌های منطقه خراسان موتیفی وجود دارد که نماد روشنایی است و من از آن الهام گرفته‌ام و بر همین اساس مجموعه آثارم را شکل داده‌ام. طی این برداشت و الهام فرم‌های پیله مانند گلیم‌ها را بازتولید کردم و با تکرار آن‌ها قطعاتی هندسی حاصل شد که نمونه آن را در آثارم می‌بینید .

با توجه به اینکه هنر ظریف گلیم بافی و موتیف‌ها و طرح‌های مربوط به آن را اساس کارتان قرار داده‌اید، اما آن ظرافت‌ها به صورت مستقیم و بی‌واسطه در آثار دیده نمی‌شود که شاید دلیل این موضوع متریال‌هایی است که به کار برده‌اید .

برای به اجرا رساندن ایده‌هایم تلاش می کنم متریال‌های مرتبط انتخاب کنم. برای درون و بیرون اثر مجموعه "در بطن خواب" کنتراستی را می‌خواستم. با توجه به محدودیت‌ها و ساختار کار تصمیم گرفتم برای ساخت اثر از فلز استفاده کنم و به سراغ ورق آهن و ورق استیل رفتم. می‌خواستم پوسته بیرونی کار پوسیده و خورده شده باشد و درون آن برعکس آن باشد. با توجه به موضوع و ساختار اثر، به نظرم از آهن که زنگ زدگی‌اش را نیاز داشتم و استیل نتیجه خوبی گرفته‌ام. متریال استیل شفاف است و به انعکاس نور و ایجاد کنتراست بین پوسته بیرونی و داخل اثر کمک می کند و به همین دلیل مورد استفاده قرار گرفته است. دلیل استفاده‌ام از نور سبز نیز تقدس آن نزد ما ایرانی‌هاست .

به نظرتان با الگو قرار دادن بینال‌ها و دیگر رویدادهای استاندارد خارجی کاستی‌ها بهتر و سریع تر مرتفع نمی‌شوند؟

بله و امیدوارم جامعه هنری ما در آینده با بهره گیری از وجود کارشناسان درخور مسائل و مشکلات موجود را به صورت دقیق بررسی کنند. به هنرهای دیگر و دیگر رشته‌های هنرهای تجسمی کار ندارم، اما در حوزه مجسمه‌سازی کارشناسی نداریم تا به واسطه آن به آسیب‌شناسی مسائل بپردازیم. البته اینکه می گویم کارشناس نداریم درست نیست. مشکل اینجاست که استانداردهای مشخصی نداریم و رسیدن به چهارچوبی مشخص نیازمند زمان است. از طرفی نیز منتقدان و تحلیل گرانی نداریم تا به بررسی و تحلیل آثار بپردازند. امیدوارم در آینده‌ای نه چندان دور این اتفاق بیفتد و شاهد اتفاقات بهتری باشیم .

اینکه هشتمین دوسالانه مجسمه‌سازی تهران امسال در پهنه رودکی و تالار وحدت برگزار شده مورد رضایت شماست؟

موضوعی که همه ما از آن مطلعیم، این است که تالار وحدت برای برگزاری رویدادهایی چون دوسالانه مجسمه‌سازی و بینال‌ها مناسب نیست.

محیط و بنای تالار وحدت برای کار دیگری طراحی شــده اســت اما به هر حال نمی‌توان نسبت به این اتفاق و تصمیم شکایتی داشت، زیرا محدودیت‌هایی وجود داشــته و به ناچار چنین تصمیمی اخذ شــده است. یکی از موارد درباره تالار وحدت لوسترهای بزرگی اســت که از ســقف طبقات آویزان هستند. این لوسترها و نحوه نوردهی آن‌ها شاید برای برخی آثار خوب باشــند، اما با توجه به جنس و اندازه‌شان فضا را به شــدت تحت تاثیر قرار داده‌اند. کلاً همه تاثیرات لوسترها بر فضای برگزاری دوسالانه منفی اســت. یا مثلاً اینکه بخش‌هایــی از طبقات پارکت اســت و اگر اشتباه نکنم رنگشان متمایل به نارنجی است، همه این موارد تاثیر گذار است.

⌘بینال‌هــا و رویدادهایــی ماننــد دوســالانه مجسمه‌ســازی بایــد ظرفیت‌هایی را نیز برای فروش آثار هنرمندان ایجاد کنند.

بله درســت اســت، اما ایــن موضوع بــه کنار حمایت‌های معمول دیگر نیز وجود نداشــته است. به طور مثال من می‌خواهم اثری را بســازم که یک متر طول دارد. این کار به حمایت نیاز دارد و قاعدتاً باید بــرای انجام آن مبلغی به هنرمند داده شــود. حتی اینگونه حمایت‌ها نیز وجود نداشــته اســت. البته برای جذب اسپانســر در جهت برگزاری بهتر دوســالانه تلاش‌هایی صورت گرفته، اما به نتیجه نرسیده است.

⌘به هرحال مجسمه‌سازی هنر گرانی است و هزینه‌های زیادی برای سازنده دارد.

واقعاً همینطور اســت و هزینه‌هــا و مخارج نیز بســیار بالا اســت و واقعاً اگر رقم مبالغ تعیین شده را بگویم خنده‌تــان می گیرد. البته در این باره نباید به شورای سیاســت‌گذاری دوسالانه خرده گرفت زیرا دوســتان برای برگزاری این رویداد به بهترین شــکل تلاش کرده‌اند. برگزارکنندگان واقعاً دنبال اسپانسر و جذب حامی بودند اما نشد.

⌘یکــی از اتفاقاتی که همــواره موضوع بحث بوده رقابتی یا غیر رقابتی بودن رویدادهاست.

زمانــی که در رشــته‌ای چون مجسمه‌ســازی منتقــد هنــری درخــور نداریــم، رقابتــی کردن رویدادها و قضاوت آثار کار دشــواری خواهد بود. با اینکه خــودم در دوره‌های قبلی حضور نداشــتم اما دوســتان آثاری ارائه کــرده بودند و در جریان چنــد و چون برگزاری‌ها بوده‌ام. در نهایت تعدادی از شــرکت کنندگان مورد قضــاوت و داوری قرار می‌گرفتند و برخــی آثار برگزیده می‌شــدند. این اتفــاق ناراحتی‌ها و دلخوری‌هایــی را ایجاد می کند که بسیار بد است. این اتفاقات شاید ظاهراً مشکلی ایجــاد نکند اما در نهایت به جبهه گیری‌هایی منجر می‌شود که به چند دسته گی هنرمندان مجسمه‌ساز می‌انجامد. این رویه به ضرر هنر یک کشور است.

سینما در رکود است یا رونق؟

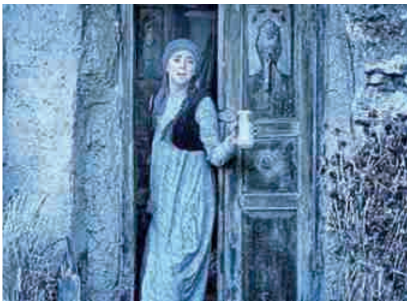


قاتل وحشی



غیبت موجه

برخلاف همه تصورات که گمان می‌رفت امســال با وجود شــیوع بیماری کرونا و تعطیلی سینماها و رکود کامل حاکم شــده بر این حوزه فرهنگی، شاهد کمترین استقبال از جشنواره و کاهش شدید ساخت آثار ســینمایی باشــیم آن هم در شــرایطی که سال گذشــته با وجود عادی بودن همه شرایط و باز بودن ســینماها کمتر از ده فیلم ســرمایه اولیه خــود را برگرداندند، در کمال تعجب تعــداد فیلمهای متقاضی شــرکت در جشــنواره فجر امســال رکورد زد و صدو ده فیلم برای حضور در این رویداد ثبت نام کردند و این نشــانگر آن اســت که ســاخت فیلم نه تابعی از رکود و تعطیلی سینماهاســت و نه کاری به اقتصاد این صنعت و ریســک بازگشــت سرمایه دارد و برای خودش عالم عجیب و غریب و پررمز و رازی است البته بیشتر این فیلمها، کارگردانان صاحب نامی ندارند اما افراد بیشتر شناخته شده این فهرست هم کم نیستند. از جمله این فیلمها:



زالاوا

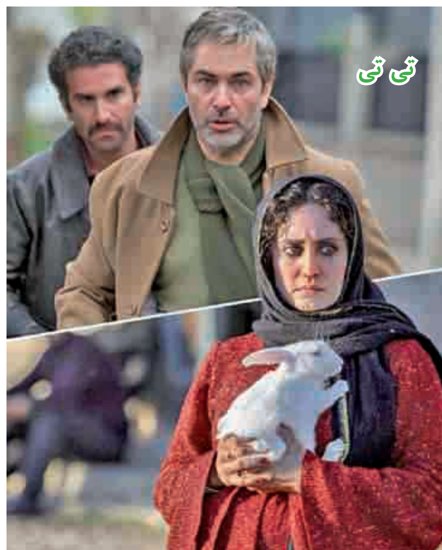
سـلفی با دمکراسی و کوســه، علی عطشانی / **تی تی**، آیدا پناهنده / **آهو**، هوشــنگ گلمکانی / **روشــن**، ســیدروح‌الله حجازی / **غیبــت موجّه**، عباس رافعی / **ســتاره بازی**، هاتف علیمردانی / **آفتاب نیمه شــب**، شــهریار بحرانــی / **ابلق**، نرگس آبیــار / **کارو**، احمد مرادپور / **تک تیرانداز**، علی غفاری / **قاتل وحشــی**، حمیــد نعمت الله / **مــن و دبــورا**، ضیاءالدین دری / **شیشلیک**، محمدحســین مهدویان / **شاه ماهی**، نادر مقدس / **نارگیل**، سیدداود اطیابی / **زالاوا**، ارسلان امیری / **مجوز خروج**، کیارش اسدی زاده / **روزی روزگاری آبادان**، حمیدرضا آذرنگ / **نیلگون**، حســین ســهیلی زاده / **وثیقه**، حســین قاسمی جامی / **موسی**، احسان عبدی پور / **بی سرزمین**، تورج اصلانی / **رقص دلفینها**، علیرضا امینی



مجوز خروج



شاه ماهی



تی تی

جمشید خاوری

جمشیدیه یلدا جبلی
از کوره در رفتن!



پشـت میله های زندان آدمهای زیادی وجـود دارند که در یک لحظه عصبانی شده و کنترل خود را از دست داده و جان یک نفر دیگر را گرفته‌اند. این از کوره در رفتن‌ها و رفتار کنترل نشـده که می تواند هر روز برای من و شـما نیز رخ بدهد زنگ خطری اسـت که می تواند خانواده ای را عزادار و گرفتـار کند.یلدا جبلی و همکارش فردین خلعتبری - که جدیداً در کنار آهنگسازی، به نوشتن هم روی آورده - فیلمنامه "جمشیدیه" را با تمرکز بر روی این سوژه نوشته‌اند که به نقد فحاشی و تأثیر فاجعه بار رفتارهای خشن در جامعه ایران بپردازند.

ترانه (سـارا بهرامی) و امیر (حامد کمیلی) با دوستانشـان در یک کافه قرار دارند. آنها در مسیر، با یک راننده تاکسی دعوایشان می شود. مشاجره لفظی بین آنها بالا می گیرد و ترانه که از فحش‌های راننده تاکسی خشمگین شـده با موبایلش به کتف و گردن این راننـده می کوبد... در نهایت، راننده بی‌خیال شـده و می‌رود اما امیر چند روز بعد آگهی ترحیم او را در ایسـتگاه تاکسی خطی‌هایی که نزدیکشان بوده می‌بیند و با گفتن این موضوع به ترانه، ناخواسته باعث می‌شود که همسرش فکر کند در مرگ راننده تاکسی نقش داشته است. ترانه که عذاب وجدان گرفته به خانه همسر و فرزندان متوفی می رود اما....

فیلمنامه جمشـیدیه بیـن نقطه عطف اول و دوم، ریتـم کندی دارد و در آن لحظاتی که ترانه درگیر کشـمکش هـای ذهنی و افکار مالیخولیایی اسـت ضمن اینکه برای اقدامات بعدی‌اش زمینه چینی نمی‌شود (به علت اینکه قصه لو نرود اشاره نمی کنم) باعث عدم همذات پنداری تماشاگر هم می‌شود چرا که ترانه، نه تنها دلایل منطقی همسر و وکیلشان را نمی پذیرد بلکه اصرار غیرمنطقی او بر قاتل بودن خودش باعث می شـود دسـت به کارهایی بزند که از نگاه تماشـاگران هم نشـانه بی عقلی است؛ شبیه همان ضرب‌المثل معروف که یک دیوانه سـنگی در چـاه می اندازد و صد عاقل نمی توانند آن را بیرون بیاورند!

پرداختـن مفصل بـه فیلمنامه، در این مقال ممکن نیسـت اما به نظرم صحنه‌های دادگاه جزو اصلی ترین ضعف های این فیلم است. اول به خاطر ناتوانی فیلمسـاز در بازآفرینی صحنه های دادگاه و فضاسـازی نادرست، دوم به خاطر دیالوگهای شعاری که از دهان بازیگران بیرون می آید و انگار در حال قرائت یک بیانیه فمینیسـتی با تکیه بر کرامات انسـانی هستند؛ و سـوم به خاطر انتخاب بهرام عظیمی به عنوان قاضی که اصلاً چنین نقشـی بـه فیزیک ظاهـری و کاراکتر این هنرمند - که اتفاقاً در کار اصلی خودش یعنی انیمیشـن جزو بهترین هاسـت؛ - نمی خورد! و در انتها، یک "حیف" بـزرگ به خاطر حضور کیومرث پوراحمد کـه در این فیلم نقش پدر امیر را بازی می کند و به شـدت تصنعی و در لحظاتی خنده دار اسـت. ای کاش فیلمسازان پیشکسـوت ما، قدر اعتبارشان را بدانند و آن را جلوی دوربین به عنوان بازیگر خرج نکنند!

پ.ن: در همین زمینه پیشـنهاد می کنم فیلم "توهین" محصول ۲۰۱۷ لبنان را ببینید که چگونه یک لحظه عصبانیت و فحاشـی می تواند جنجال به پا کند.

سراسر شب فرزاد موتمن
خسته و پُر مَلال!

هفده سـال قبل نام فرزاد موتمن با فیلم "شـبهای روشـن" مطرح شد. فیلمی که تا مدتها در لیسـت تاپ تن های منتقدان و نویسندگان سینمایی قرار داشـت. او "جعبه موسـیقی"، "صداها"، "خداحافظـی طولانی" و البته "سراسـر شـب" را در همان حال و هوا ساخت اما چون نمی خواست نامش به عنوان یک کارگردانِ هنری سـاز، مطرح شـود فیلمهای گیشه پسندی مثل "پوپک و مش ماشاالله" و "چشم و گوش بسته" را هم ساخت که از قضا خیلی از تماشاگران، موتمن را با همین دو فیلم می شناسند!

"سراسر شب" درباره دختری به نام مهتاست که وقتی می بیند خواهرش مریـم با خوردن ۶۰ قرص به خوابی طولانی رفته؛ تصمیم می گیرد آخرین نفراتی که با او ارتباط داشته‌اندرا پیدا کند. او با یک کافه چی، یک کارگردان سـینما، یک نوازنده، دختری که از فردی ناشـناس کتک خورده، طلبکارها و افرادی که به دنبال دختر ند آشـنا می شـود و همه اینها روایت عجیب و غریب فیلم را شـکل می دهند. هیچ کدام از این شخصیت هایی که در فیلم حضور دارند، سـر و شکل درست و حسـابی ندارند. یعنی معلوم نیست از کجـا آمده‌اندو به کجا می روند. انگیزه و هدف ندارند. باور پذیر نیسـتند. نگرانشان نمی شـویم. با آنها همراه نمی شویم. داستان زندگی آنها کشش دراماتیک ندارد، در نتیجه تماشاگر نمی تواند با آنها ارتباط برقرار کند.

فیلم، داسـتان کلاسیکی ندارد. در عوض، با تعداد زیادی خرده پیرنگ روبرو هسـتیم که خیلی هایشان اضافه هسـتند. تمام فیلم، در یک شب تا صبح می گذرد. بنابراین از رنگ و نور و زیبایی بصری خبری نیسـت. فیلم، دیالوگ محور اسـت و اصلی‌ترین شعار سـینما یعنی (نگو، بلکه نشان بده) را نادیـده گرفته و در برخـی صحنه‌ها بازیگران آنقدر دیالوگ می گویند و به کتابها و فیلمهای معروف ارجاع می دهند که حوصله تماشـاگر واقعاً سر می‌رود. آنهایی هم که "فیلم بین" و "کتاب خوان" نیستند و این ارجاعات را متوجه نمی شوند عطای ادامه دیدن فیلم را به لقایش می‌بخشند!

پ.ن: بعضی کارگردانها برای اینکه ضعف‌های فیلمشـان را بپوشـانند ادعا می کنند که یک فیلم شـخصی سـاخته‌اند و شاهکارشـان(!) به درد مخاطـب عام نمی خورد، چون از آن سـر در نمی آورنـد. خب برادرِ من؛ اگر قرار بوده چیزی بسـازی که فقط خودت خوشـت بیایـد، چرا مدیوم پرخرج سینما را انتخاب کردی؟ راحت می رفتی یک فیلم کم خرج تجربی می‌ساختی و روزی ده بار در تلویزیون خانه ات می دیدی و کیف می کردی! بقیه را هم با تماشای اثر فیلسوفانه‌ات، معذّب نمی کردی!



"راند چهارم" امینی و بازغی



علیرضا امینی که در کارنامه کاری خود آثاری چون "هفت دقیقه تا پاییز"، "استشهادی برای خدا"، " بلوک ۹ خروجی ۲"، "انتهای خیابان هشتم" را دارد، امسال با دو فیلم "راند چهارم" و "رقص دلفین‌ها" درخواست حضور در سی و نهمین جشنواره فیلم فجر را دارد.

او در تازه‌ترین گام به سراغ فیلم سینمایی "راند چهارم" رفته و بار دیگر موضوعی ملتهب از دل اجتماع را به تصویر می کشد.

داستان زندگی کارگر ساده‌ای است که به همراه همسر و پسر کوچکش زندگی شادی دارند، در شب تولد پسرش در یکی از خیابان‌های تهران در یک درگیری خیابانی ناپدید می‌شود، همسر و پسرش به دنبال او می گردند و در طول فیلم با فضای جدیدی آشنا می‌شوند که منجر به تحول آن‌ها می‌شود.

در "راند چهارم" که امینی داستان آن را نوشته و مرتضی شایسته تهیه کنندگی آن را برعهده دارد، پژمان بازغی، الهه حصاری، آناهیتا درگاهی، علی اوجی و جمشید هاشم‌پور به ایفای نقش می‌پردازند. موسیقی این فیلم را سیاوش امامی کار کرده است و مرتضی غفوری نیز فیلمبرداری آن را برعهده دارد.

اما "رقص دلفین‌ها" دیگر فیلم امینی که بعد از "راند چهارم" به سراغ آن رفته است هنوز در مراحل فنی به سر می‌برد و احتمال رسیدن فیلم به جشنواره سی و نهم را با توجه به زمان اندکی که باقی مانده است، به صفر می‌رساند.

"قطع فوری" مریم بحرالعلومی



فیلم "قطع فوری" به کارگردانی و تهیه کنندگی مریم بحرالعلومی واپسین روزهای پیش‌تولید را با رعایت تمامی پروتکل‌های بهداشتی سپری می کند تا به‌زودی مقابل دوربین برود. روشنک عجمیان، علی کیان‌ارثی، محمدرسول صفری و غزال نظر، با معرفی الهه منصوریان (قهرمان ووشوی جهان) دومین گروه بازیگران این فیلم پربازیگر هستند که پس از شقایق فراهانی، علی انصاریان، افسانه کمالی و سیاوش چراغی‌پور، با معرفی ساسان کریمی، حضورشان در این فیلم قطعی و تست گریم آنها انجام شده است."قطع فوری" سومین فیلم بلند مریم بحرالعلومی است که پیش از این با فیلم "پاسیو" سیمرغ بهترین کارگردانی بخش جلوه‌گاه شرق سی و ششمین جشنواره جهانی فیلم فجر را دریافت کرده و با دومین فیلم خود "شهربانو" در سی‌ونهمین جشنواره فیلم فجر حضور خواهد داشت. فیلمنامه "قطع فوری" بر اساس طرحی از مریم بحرالعلومی در قالب اجتماعی به نگارش در آمده و روایتگر داستانی متفاوت در شبی پاییزی است که زمین لرزه‌ای تهران را می‌لرزاند.



۱۱۰ فیلم متقاضی جشنواره فیلم فجر

امسال برای نخستین بار در تاریخ جشنواره فیلم فجر، فهرست فیلم‌های متقاضی شرکت در جشنواره منتشر شد.برابر با این فهرست ۱۱۰ فیلم درخواست حضور در جشنواره فجر ۱۳۹۹ را دارند. نکته جالب در لیست اعلام‌شده حضور چهره‌های شناخته‌شده است که بعضی از آنها برای نخستین بار است که فیلمی را کارگردانی کرده‌اند. هوشنگ گلمکانی منتقد سینما، حمیدرضا آذرنگ بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون، ارسلان امیری فیلمنامه‌نویس و مهرداد کوروش‌نیا فیلمنامه‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس جزو فیلم‌اولی‌های این دوره هستند که قرار است در کنار سینماگرانی چون نرگس آبیار، هاتف علیمردانی، حمید نعمت‌الله، احسان عبدی‌پور، محمدحسین مهدویان، روح‌الله حجازی و نادر مقدس به رقابت بپردازند. شیوع کرونا و اما و اگرهای برگزاری سی و نهمین جشنواره فیلم فجر درحالی که بسیاری از جشنواره‌های معتبر دنیا به لغو و یا آنلاین برگزار کردن روی آورده‌اند، در حالی به سرانجام رسید که همراه با تغییراتی در آئین‌نامه بود.در این دوره از جشنواره هیئت انتخاب حذف شد و کلیه آثار رسیده به دبیرخانه جشنواره از سال ۹۷ تاکنون بعد از تطبیق با مقررات اعلامی در فراخوان مورد داوری قرار می گیرند و از میان آن‌ها آثار برگزیده معرفی می‌شوند. همچنین آثار فیلم اولی‌ها نیز همانند بخش سودای سیمرغ در تمام بخش‌ها مورد داوری قرار می گیرد تا ایرادی که هر سال فیلمسازان نسبت به این موضوع داشتند در این دوره برطرف شود .قرار است فیلم‌های نامزدشده اگر شرایط مساعد باشد و ستاد کرونا اجازه دهد، نمایش محدودی برای رسانه‌ها تحت پروتکل‌های بهداشتی داشته باشند و پس از آن ۲۲ بهمن‌ماه فیلم‌های برگزیده معرفی شوند.همچنین بر اساس تأکید مجدد دبیرخانه جشنواره سی و نهم، تنها آثاری در فهرست نهایی داوران قرار خواهد گرفت که نسخه DCP آنها تا موعد اعلام‌شده به دبیرخانه جشنواره ارائه شده باشد.در ترکیب هیأت داوران امسال به نامهایی چون مصطفی کیایی(نویسنده و کارگردان)، سیدجمال ساداتیان(تهیه کننده)، محمد احسانی(مدیرفرهنگی)، مرتضی پورصمدی(مدیر فیلمبرداری)، بهرام توکلی(نویسنده و کارگردان)، ساره بیات(بازیگر) و نیما جاویدی(نویسنده و کارگردان)بر می‌خوریم.

فولادوند در "خائن کشی"

اندیشه فولادوند به جمع بازیگران فیلم "خائن کشی" به کارگردانی مسعود کیمیایی و تهیه کنندگی علی اوجی پیوست. فولادوند ۱۷ سال پیش در نخستین تجربه بازیگری‌اش در فیلم "سربازهای جمعه" جلوی دوربین رفت و "خائن کشی" دومین همکاری او با کیمیایی محسوب می‌شود.پیش از این حضور امیر آقایی، سارا بهرامی، پانته آ بهرام، پولاد کیمیایی و مهران مدیری در فیلم قطعی شده بود.



معجزه عشق این است که از دردهای آن هم لذتی احساس می کنیم

● ژان ژاک روسو

محب

کارآفرین‌ها



در اداره‌یی که من کارمندش هستم، مثل تمام ادارات دیگر، اتاق‌های مبله و تک‌میز! در تصرف روسا، مدیران، معاونان، مشاوران، کارمندان سفارش شده از بالا و... است و کارمندان جزء و دون‌پایه، بلانسبت مثل بیماران بی‌بضاعت و بیمه‌یی، ناچار به‌اسکان در اتاق‌های چند تخته (ببخشید چند میزه) هستند و نگارنده هم به‌دلیل دون‌پایه بودن، در یکی از همان اتاق‌ها اشتغال به کار دارم و از بدو استخدام تا حالا، با دونفر دیگر هم‌اتاق هستم.

یکی از هم‌اتاقی‌ها عاقله مردی پرحرف و ضمناً نق‌نقو و بد اخم است که ادعا می‌کند در تمام طول و عرض عمرش، حتی برای یک‌بار لب به سیگار نزده. در حالی که نفر دیگر که مثل خودم! آدمی بذله‌گوست و تا همین اواخر، هر سیگاری را با ته‌سیگار قبلی روشن می‌کرد و داستان رفاقتش با سیگار ورد زبان و نقل محافل تمام همکاران بود و از آن‌جا که کمال همنشین (از هر نوع که باشد)، بر آدمیزاد اثر می‌کند، من تا چندی پیش در آن وسط کشش و تمایل دم به‌ساعتی به‌هر دو جناح!! داشتم. یعنی گاهی اوقات تحت تأثیر القائات همکار سیگاری خود روزی یکی دو بسته سیگار می‌کشیدم و بعضی وقت‌ها، به‌تبعیت از همکارغیردودی چند روزی از روزهای آخر برج، که کفگیرم به ته دیگ می‌خورد، سیگار نمی‌کشیدم و حکم گربه‌یی را پیدا می‌کردم که چون دستش به گوشت نمی‌رسید، رژیم می‌گرفت. فلذا، بعد از سال‌ها، هنوز خودم هم نفهمیده بودم بالاخره سیگاری هستم یا نیستم. چندی پیش، که با توجه به‌نوسانات نرخ ارز، سیگار هم مثل خیلی چیزهای دیگر گران شد، تب ضدسیگارم چنان بالا گرفت که به‌سرم زد مثل چند دفعه دیگری که با موفقیت سیگار را ترک کرده بودم، برای همیشه از این بلای خانمان‌سوز! کناره بگیرم و چون آدمی هستم که هر چه در دلم بگذرد، به‌زبانم هم می‌آید، بلافاصله این فکر مشعشع! را با همکارانم در میان گذاشتم.

رفیق غیرسیگاری، پیچ و تابی به‌ابروان همیشه درهمش داد و به‌اندازه یک دایره‌المعارف دو سه جلدی، در باره فواید این کار برایم حرف زد و آن‌قدر زبان ریخت که نزدیک بود باور کنم سیگار واقعاً سم قتّاله است و با کشیدن هر دانه‌اش چند قدم به سوی مرگ مفاجات پیش می‌روم و هیچ بعید نیست بالاخره بمیرم! و بچه‌هایم بی بابا شوند، درحالی‌که دوست سیگاری، پوزخندی زد و گفت:

– توجهی به این حرف‌ها نداشته باش. هر آینده‌یی، رونده است و هر بنی‌بشری بالاخره یک روز می‌میرد. مرگ با کسی تعارف ندارد و جناب ملک‌الموت هیچ استثنایی بین آدم دودی و غیردودی قایل نمی‌شود، ولی ما سیگاری‌ها حداقل ثوابی بابت خدمت به‌خلق برایمان باقی می‌ماند که از هر عبادتی بالاتر است و در این زمینه شاعر معروفی هم فرمایش کرده: "عبادت به‌جز خدمت خلق نیست". درحالی‌که افراد غیرسیگاری از این فیض عظما محروم هستند، چون خیری از جانب آنها عاید کسی نمی‌شود!

همکار غیرسیگاری، معترضانه غرید:

– کدوم خدمت؟ شما سیگاری‌ها غیر از ضرری که به‌پول و جان خودتان می‌زنید، عامل سلب سلامتی دیگران هم هستید. به‌اضافه این‌که هر سال به‌خاطر تفنن شما، مقدار زیادی ارز از کشور خارج و به‌جایش دارو وارد می‌شود و شبکه بهداشت و درمان مملکت هم کلی به‌زحمت و دردسر می‌افتد.

وقتی همکار غیرسیگاری حرف می‌زد، سرم به دوران افتاد و تازه متوجه شدم ما سیگاری‌های از خودراضی، بدون این که خودمان متوجه باشیم، مرتکب چه جنایات غیرانسانی، غیراخلاقی و فجیعی می‌شویم و نزدیک بود در تأیید فرمایشاتش به‌قول معروف پشت تریبون بروم و به افاده فضل بپردازم، که همکار سیگاری با لحنی آمیخته به‌تمسخر گفت :فقط همین؟

– آره. مگر کارهایی بدتر از این هم وجود دارد؟

– پس گوش کن تا من از خدمات جماعت سیگاری برایت بگویم. اولاً که بخش مهمی از زراعت کشور را توتون کاری تشکیل می‌دهد و قشر وسیعی از جمعیت کشور، کشاورز هستند که اگر ما سیگار نکشیم، نانشان آجر می‌شود و باید دست از حرفه آبا و اجدادی خودشان بردارند و دنبال غاز چراندن یا کشک سابیدن بروند! در ثانی، یکی از صنایع مهم، بزرگ و پول‌ساز مملکت را کارخانجات دخانیات تشکیل می‌دهد که کلی کارمند و کارگر زحمتکش و عایله‌مند دارد و اگر ما سیگار نکشیم اشتغال آنها مسأله‌دار می‌شود. به‌اضافه این‌که کارخانه‌های کبریت‌سازی هم قسمت اعظم درآمدشان بستگی به‌وجود جماعت سیگاری دارد و خانواده‌های پرسنل شاغل در آن‌ها، از طریق سیگار کشیدن ما نان می‌خورند. گذشته از همه اینها، اگر خوب فکر کنی می‌بینی توی این مملکت، عده زیادی آدم بی‌تخصص وجود دارد که مخارج زندگیشان از طریق فروش سیگار و کبریت تأمین می‌شود و اگر این شغل شریف! در فرهنگ مشاغل بشری وجود نداشت، جامعه دچار بحران شدید بیکاری می‌شد. تازه، عده زیادی هم از طریق واردات، تولید و فروش فندک، جاسیگاری، چوب

پدر آمرزیده، حسابش را بکن، اگر ما نبودیم یا بودیم، اما سیگار نمی‌کشیدیم، این آقاجمال بدبخت، سر پیری چه وضعی پیدا می‌کرد؟ قطعاً به‌دلیل زاید بودن مشمول تعدیل نیرو می‌شد و عیال و اولادش بی‌رزق و روزی می‌شدند

سیگار، فیلتر چوب سیگار، قوطی سیگار و... ارتزاق می‌کنند. اصلاً چرا راه دور بریم، همین آقاجمال خودمان که هیچ تخصصی ندارد، توی این اداره چه کار مثبتی انجام می‌دهد؟

– هیچی! مادر مرده مجبور است روزی چند مرتبه جاسیگاری‌های شما را خالی کند!

– قربان آدم چیز فهم. خوشحالم که با آدم فهمیده‌ای طرفی! پدر آمرزیده، حسابش را بکن، اگر ما نبودیم یا بودیم، اما سیگار نمی‌کشیدیم، این آقاجمال بدبخت، سر پیری چه وضعی پیدا می‌کرد؟ قطعاً به‌دلیل زاید بودن مشمول تعدیل نیرو می‌شد و عیال و اولادش بی‌رزق و روزی می‌شدند. شما فکر می‌کنی چند نفر مشابه آقاجمال توی این کشور وجود دارد؟

دیدم انصافاً حرف حسابی می‌زند و هر نخ سیگار بی‌قابلیتی که ما دود می‌کنیم، نقش بسیار حساس و موثری در اشتغال دارد و ما جزو چهره‌های کارآفرین بوده‌ایم و خودمان خبر نداشتیم. به‌همین جهت، بلافاصله نظرم عوض شد، در جبهه رفیق سیگاری قرار گرفتم و افزودم:

– تازه، این که چیزی نیست. صنف پزشکان، داروسازان و داروفروشان هم تا حد زیادی مدیون ما هستند و اگر ما نباشیم، کار و کاسبی‌شان می‌خوابد، اتاق سالی یک‌بار احتیاج به رنگ کردن پیدا نمی‌کند و صنف نقاش ساختمان بیکار می‌مانند و...

مذاکرات دو جانبه همکاران و به چپ و راست متمایل شدن‌های مقطعی من، مدتی طولانی ادامه داشت و تقریباً بحثمان که با جنگ سرد جناح‌های موافق و مخالف سیگار شروع شده بود، داشت بی‌نتیجه به پایان می‌رسید که دوست غیرسیگاری در مقابل استدلال‌های قوی ما! کم آورد، از رو رفت، اما برای آن‌که یک مرتبه هم قافیه را نباخته و میدان را خالی نکرده باشد، گفت:

– اصلاً به‌من چه مربوط توی کار شما فضولی کنم؟ آدم زنده که وکیل و وصی نمی‌خواهد. هر خاکی مصلحت می‌دانید توی سر خودتان بریزید، اما از من دنیادیده به‌شما نصیحت که به‌فکر سلامتی خودتان باشید و حالا که حرف توی گوشتان نمی‌رود، لااقل کاری کنید که نیکوتین کمتری داخل بدنتان و از جمله ما اطرافیان شود.

استدلالش قوی بود و چون جای حرف نداشت، هر دو نفرمان در یک لحظه پرسیدیم:

– چه جوری؟

– خیلی ساده! کافی است از این به بعد سیگارتان را با چوب‌سیگار بکشید و...

بلافاصله شروع به تشریح خواص متعدد چوب‌سیگار و انواع آن کرد و سرانجام گفت:

– من متأسفم که سیگاری نیستم و به‌اندازه شما در کارآفرینی و رشد اشتغال سهم ندارم، اما برای این‌که شما عمر طولانی‌تری داشته باشید و بتوانید مدت بیشتری کارآفرینی کنید، حاضرم برای هر کدامتان یک چوب‌سیگار خارجی اعلا بخرم!

پیشنهادش فی‌الفور با حسن استقبال ما روبرو شد ومهم‌تر این‌که به‌وسواس من در زمینه ترک یا عدم ترک سیگار پایان داد و چون متقاعد شده بودم استفاده از چوب‌سیگار موجب تقلیل خطرات سیگار می‌شود، ترجیح دادم تا اطلاع ثانوی امر متارکه با سیگار را به‌تاخیر بیندازم و دودی باقی بمانم! تا ببینم چه پیش می‌آید.

همکار هم‌اتاقی ما، به وعده‌یی که داده بود، عمل کرد و صبح روز بعد، با چوب‌سیگارهایی به اداره آمد که آدم از دیدن آنها حظ می‌کرد و برای آن‌که کیفمان کاملا کوک شود، بلافاصله نفری یک سیگار بر سر چوب سیگارهای دریافتی مستقر کردیم و چنان پک‌هایی به آن زدیم که بیا و ببین! و چون لذت سیگار کشیدن با چوب سیگار زیر دندانمان رفت، سیگارهای بعدی را نیز با فواصلی نزدیک به هم دود کردیم و در نتیجه، بر خلاف همیشه که پاکت سیگارمان لااقل تا آخر وقت اداری دوام می‌آورد، آن‌روز هنوز ظهر نشده سیگارمان تمام شد و بالاجبار از اداره بیرون رفتم تا پاکت سیگار دیگری بخرم، اما درست در همان لحظه‌یی که مشغول خریدن سیگار بودم، کسی گفت:

– از این به بعد، دیگر لازم نیست سیگار گران قیمت خارجی بخری! با چوب سیگاری که برایت خریده‌ام مقدار زیادی از نیکوتین سیگار گرفته می‌شود.بنابراین، توصیه می‌کنم سیگار وطنی بخری که ضمناً مقداری هم در مخارجت صرفه‌جویی شود و ناچار نباشی تا بوق سگ اضافه کاری کنی!

حتماً متوجه شده‌اید گوینده آن جملات چه کسی بود و لابد این را هم می‌توانید حدس بزنید که در آن موقع چه حالی به‌من دست داد و چقدر خدا خدا کردم که زمین دهان باز کند و مرا ببلعد و سیگارفروشی که آن‌همه در فکر اشتغالش بودم، نفهمد من از کسی چوب‌سیگار هدیه گرفته‌ام!

یکی دو روز بعد، در جمع عده‌یی از همکاران قسمت‌های دیگر اداره نشسته بودیم و گل می‌گفتیم و گل می‌شنفتیم و سیگار دود می‌کردیم که همکار هدیه دهنده از راه رسید و با دیدن من و هم اتاق دیگرمان که داشتیم سیگارمان را بدون چوب سیگار می‌کشیدیم، گفت :ای بابا... باز که دارید سیگار را بدون چوب‌سیگار می‌کشید؟ مگر من برایتان چوب سیگار نخریدم؟

البته، از این که کسی آزادی‌مان را محدود کرده بود، در زندگیمان نقش قیم را بازی می‌کرد و ضمناً آبرویمان را لحظه به لحظه بر باد می‌داد، هیچ خوشمان نیامد. با این وجود، به‌حرمت ریش و سبیل سفیدش، چوب سیگار را از جیب درآوردیم و بقیه سیگارمان را بر آن مستقر کردیم.

فردای آن‌روز، چوب‌سیگار به دست، در حال عبور از راهرو ساختمان بودم تا به‌یکی دیگر از طبقات بروم که به‌یکی از همکاران طبقه بالا برخوردم و در مدتی که ایستادیم تا با هم چاق سلامتی کنیم، سیگارم را گرفت تا به‌قول خودش یک کام بگیرد، اما هنوز سیگار به‌نزدیکی لبش نرسیده بود که سر و کله همکار هدیه دهنده پیدا شد و حسابی سنگ روی یخم کرد. چون نه گذاشت، نه برداشت و بی رودربایستی گفت: مرحبا! من برایت چوب‌سیگار خریدم که به این و آن بدهی؟ حالا چوب‌سیگار من جهنم! در این شرایط کرونایی به‌فکر بهداشت شخصی خودت باش، درد سیگاری بودن بس نیست که می‌خواهی کرونا هم بگیری؟

با شنیدن آن حرف‌ها، خون جلو چشمانم را گرفت و اگر قتل جزو گناهان نبود، یا آدمی بودم که از قانون نمی‌ترسیدم، امکان داشت همان لحظه خرخره‌اش را بگیرم و چنان فشار بدهم تا جانش در بیاید و از شرش راحت شوم، اما بنا به ملاحظاتی، باز دندان روی جگر گذاشتم و سعی کردم حرفش را زیر سبیلی در کنم و آن قضیه هم به‌خیر گذشت، تا یک‌روز دیگر که به اتفاق اهل و عیال در حال برگشتن از خانه والده بودیم، در خیابان همکار هدیه دهنده را دیدم و توبه‌کار شدم که جواب سلامش را دادم. چون با ناجوانمردی کامل! نزد متعلقه بحث چوب سیگار را پیش کشید و خطاب به عیالم گفت:

– خانم! این جوان، به‌حرف من که توجه

بقیه در صفحه ۶۵

آنجا که طبیعت توقف می کند، هنر آغاز می شود

● ویل دورانت



مو داریم تا مو



حالا دیگر همه جای خودمان را می‌توانیم بفروشیم: کلیه، جگر، چشم و چال و جاهای دیگر. موی سر هم که مدتی است وارد بورس شده...

این یک آگهی است که مادری موی سر دخترش را به فروش گذاشته.هفتاد و پنج سانت است. گفته برای این می‌فروشد تا برای دخترش گوشی بخرد و به درسش برسد. مطمئن نیستم که واقعاً موی سر بچه را فدای درس بچه می کند یا نه ولی مطمئن هستم که موی بچه را می‌فروشد. به این هم کار ندارم که توی آگهی نوشته اگه خودت خواهر مادر داری مزاحم نشو! چه آگهی عجیب غریبی. آیا ما مردمی داریم که مزاحم مادری می‌شوند که موی دخترش را می‌فروشد تا برایش گوشی بخرد و به آنلاینش برسد؟ این خیلی بد است. ولش کن. حرفش را نزنیم. آدم خجالت می کشد. برویم به یک چیز دیگر گیر بدهیم: سر این جریان کرونا وزارت آموزش و پرورش با بچه‌ها بد تا کرد. به آنها گوشی نداد، اینترنت مجانی و پرسرعت نداد، از صبح تا شب هم بچه‌ها را سر درس گذاشت، و بعضی از معلم‌ها به کسانی که جواب امتحان را کاملاً درست داده‌اند، هفده می‌دهند نه بیست. اگر اعتراض کنی، می گویند ما از کجا بدونیم تقلب نکرده باشی؟ و یعنی می‌میرم برای اعتمادی که به بچه‌ها یاد می‌دهند. یاد نرگس کلباسی افتادم که وقتی که آمریکا بود و می‌خواست بره هند به بچه‌های فقیر خدمت کنه، پول بلیت هواپیما نداشت. موهاشو فروخت و رفت هند. حالام ایرانه و روزی شصت هفتاد میلیون پول جمع می کنه و خرج آدمای گرفتار می کنه. و یعنی ببین یه مویی هست واسه گوشی فروخته میشه یه مویی هم هست که بلیت هواپیما باهاش می‌خرن و پرواز می کنن سمت نرگس شدن.

پرواز لولو بپرس

ـای کودک نازنین نانت را از کجا می‌آوری؟
ـاز سطل زباله آقا!

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار.

و عجب بدار وقتی که مسؤولین این صحنه‌ها رو می‌بینن و فقط سر می‌جنبونن و میگن: "این خیلی بده که یه بچه تا کمر خم شه تو سطل زباله." انگار خودمون نمی‌دونیم این بده. چرا اجازه دادن چیزی به اسم اختلاس به وجود بیاد؟ چرا نتونستن درآمدهای خیلی زیاد کشور رو طوری سرمایه‌گذاری کنن که درآمدش بره توی جیب همین کسی که سرش تو سطله. ملت به دولت اعتماد کرد و بهش رأی داد و سرمایه‌ها رو داد دستش. چرا دولت همه رو طوری به باد داد که گردبادش مردم رو برد توی سطل زباله؟ چرا جنگل‌ها و آبها و منابع طبیعی مردم رو نابود کردن؟ چرا واکسن نمی‌خرن و مجانی به مردم نمیدن؟ حالا اینا پیشکش‌شون.



چرا یه جو غیرت ندارن واسه تبلیغم که شده باشه، دنبال اینجور در سطل افتادگان نمی گردن و یه جا پانسیونشون نمی کنه و حضانت‌شو تا بعد از دانشگاهش به عهده نمی گیرن؟ شما تا حالا شنیدین که عکس یه بچه زباله‌گرد بره تو مجازی و آقای رئیس‌جمهور بیاد بگه حضانت این بچه با من؟ اون دوره انتخابات بود که واسه اون پیرزن واکر خرید. به قول احمدی نژاد اون ممه رو لولو برد! باور نمی کنی برو از خود لولو بپرس.

مرگ موش و تحریم



ناصر پوریوسف در منطقه ذوالفقاری آبادان این عکس را گرفته و توضیح داده: "این منطقه و تمام آبادان به باغ‌وحش تبدیل شده و آدم می‌ترسه بره بیرون. شهرداری منتظره این سگها یکی رو گاز بگیرن و بخورند بعد وارد عمل بشن." ناصر جان قبلاها می گفتن: "علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد"امروز این مسؤولها معتقدن علاج واقعه رو نه قبل از وقوع باید کرد نه بعد از وقوع. چون اگه علاج کنن، مشکل حل میشه و نمی‌تونن بودجه دیگه‌ای بخرن و موز بخرن و بخورن. اینا دوس دارن مشکلات مردم کش بیاد تا بندازنش گردن آمریکا. شوخی نمی‌کنم. خودم دیروز به مأمور عالی‌مقام شهرداری که جارو به دست داشت به موش‌های جوب نگاه می کرد، گفتم: "موش‌ها زیاد و گنده شدن." گفت: تقصیر آمریکاس که ما رو تحریم کرده و نمی‌تونیم مرگ موش وارد کنیم! بله ناصر جان. وفور و چاق شدن موشها و سگها به شهر تاری(شهرداری) ربط نداره. کلاً همه چی به آمریکا و تحریمهاش ربط داره. دیروز غذای همسایه ما سوخت شنیدم ترامپ رو نفرین می کرد و می گفت اگه ما رو تحریم نکرده بودی، گاز خوب و تصفیه شده داشتیم و یهو شعله نمی کشید و غذای منو نمی‌سوزوند. حالا اینا به کنار. ما باید قدردان باشیم که فقط موش و سگ و گربه و کلاغ چش‌در آر داریم. برو هند ببین تو خیابوناشون چقدر میمون دزد و گاو شاخزن دارن. برو کانادا ببین تو خیابوناشون چقدر جک و جونور دارن... نه نرو کانادا. یعنی برو ها به شرطی که نوک ناخونی به سفره اختلاس زده باشی. اگه گرفتی چی گفتم، بگو سیب و از این به بعد عکسات رو طوری بنداز که تار نباشه.

تجلی عشق در غزل‌های حافظ

کتاب تجلی عشق در غزل‌های حافظ به همت علی اصغر طایی منتشر شد. نویسنده در دیباچه کتاب نوشته است:

در اشعار حافظ، بیشتر به مضمون، معانی و شکوه و زیبایی بیان هنری توجه شده و کمتر به موسیقی زیبا و وزن و قافیه اشعار توجه شده است. در صورتی که غزل‌های خواجه ضمن معانی بسیار عمیق و عارفانه، دارای زیباترین سمفونی‌ها است. گذشته از حروف و اصوات، حافظ ، در زمره شعرایی است که در بدنه غزل نیز اصل تنوع را به کار می‌بندد و به همین علت است که یک غزل می‌تواند مفاهیم متعددی را در بر گیرد. برای آشنایی با برخی از ویژگی‌های کتاب تجلی عشق،در غزل‌های حافظ به هشت دفتر در کتاب مذکوربه اختصار اشاره می کنم:

دفتر اول –آتش عشق: حافظ آتش را همان نور ذات حق می‌داند، که هنگامی که در قلب انسان شعله‌ور شود، به مراتب تعالی عرفانی رشد می کند و مانند آب، آتش ظلمات نفسانی او را خاموش می کند. آب آتش گوئی که او را هم مست عشق می‌سازد و هم زلال و پاکیزه می کند.

ساقیا یک جرعه ای زان آب آتشگون که من
در میان پختگان عشق او خامم هنوز

این "آب وآتش"، گاهی موانع بسیاری را در برابر سالک از میان بر می‌دارد. یکی از ابیات خیال انگیز حافظ، که گفته می‌شود، در آن به نماد آتش در عرفان ایران باستان اشاره شده و روح ایرانی غزل او را به نمایش گذاشته است، این بیت است:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

برخی نیز، ارتباط دادن این نمادها و رمزها در شعر حافظ را، در مبانی عرفانی اسلامی می‌بینند، یعنی همان نوری که در دل سالک تابیده، آتش پرستی پیر مغان نیز، در معنی باطنی آن تبدیل به عشق پرستی می‌شود که در اصطلاحات عرفانی، نه عشق مجازی و جسمانی، بلکه عشق الهی است.

دفتر دوم– عشق دلدار(عشق روحانی): حافظ غالباً می کوشد که این اطمینان را به وجود آورد که عشق انسانی هم ، عشق الهی است. آنچه در خرابات رندان هست با آنچه در خانقاه صوفی است، هیچ تفاوتی ندارد. چنانکه مسجد و کنشت نیز هر دو جلوه گاه یک معشوق است و در تمامی احوال و عوالم، هرجا که هست پرتو روی حبیب هست و البته کسی که در قید تعلقات حسی نماند در مظاهر هم متوقف نمی شود و با عشق بزرگتر، در آنسوی مظاهر سر و کار پیدا می کند.

دفتر سوم– تجلی عشق: تجلّی، در لغت، به معنی منکشف شدن کار و هویدا گردیدن است. در اصطلاح عرفانی، آنچه از انوار غیبی آشکار شود، تجلی نام دارد. دراصطلاح صوفیه به معنی جلوه انوار حق بر دل است. طبق تعریف نجم الدین رازی، درمرصاد العباد، تجلی عبارت از ظهور ذات و صفات الوهیت است جل وعلا.

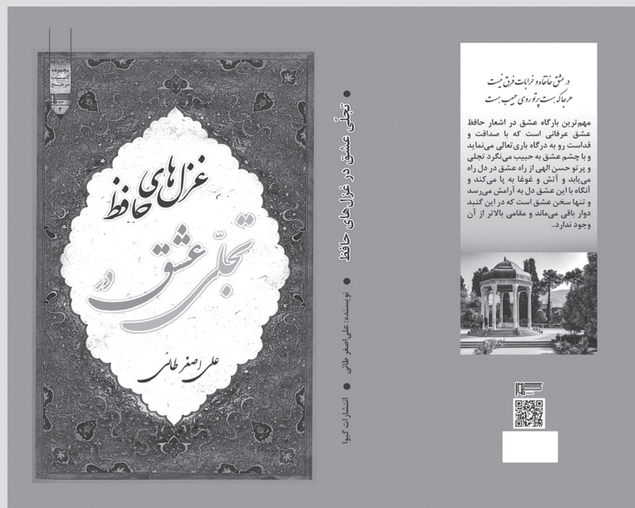
دفتر چهارم–طریق عشق: طریق عشق خاصیت تَوّحُد(تنها شدن) است. یعنی یک سو نگر و یک سو گرا است.آنکه عشق بر وجودش مستولی می‌شود، از خود خواهشی ندارد. هرچه را می‌بیند معشوق است و جز محبوب هیچ چیزی را نمی‌بیند. و فقط خوبی‌های معشوق را می‌بینند.

دفتر پنجم- بارگاه عشق و جایگاه عقل: در عرفان همواره عقل در مقابل و معارض عشق قرار می گیرد، این تقابل از دو جریان بزرگ در تاریخ تفکرات فکری بشر سرچشمه می گیرد. یکی جریان فلسفه استدلالی عقلی ارسطویی که بر پایه عقل و برهان استوار است، و دیگری جریان حکمت شهودی، اشراقی افلاطونی که بر اساس عشق و شهود بنا شده، می‌باشد. عرفا در این تقابل جانب عشق را گرفته و به استدلال و تدابیر عقل توجهی ندارند.

دفتر ششم–عشق و پیر مغان: پیر مغان که نه درصومعه‌های رسمی، بلکه در دیر مغان در میکده، در کوی می‌فروشان و در کوی عشق اقامت دارد و نور خدا را در همه جا، حتی در خرابات مغان نیز می‌بیند، پیر کامل و خالص و پاکباخته و وارسته ای است که وصف او را باید از زبان حافظ بشنویم.

دفتر هفتم–مطرب عشق: بی گمان، خواجه حافظ با موسیقی آشنایی زیادی داشته است. جایگاه موسیقی و سازهای آن، نزد او، از شایستگی والایی برخوردار بوده است. خواجه با هنرمندی کم نظیری و با ظرافت و ذکاوت خاصی به این هنر متعالی پرداخته است. در این کتاب، برخی از اصطلاحات موسیقی که خواجه در غزل‌های خود به کار برده، اشاره و آنان را معرفی می‌نماید.

دفتر هشتم–ساقی و ساغر عشق: در غزلیات ساقی نامه‌ها، مغنی نامه‌ها و حتی در مدایح نمونه‌های فراوانی از غزل‌های شاد و شادی خورانه وجود دارد. شادی و شادی خواری نیز به عنوان جزیی جدایی ناپذیر از عشق و احساس شاعر مبنای بسیاری از اندیشه‌های نمادین و تصاویر هنری شعر حافظ را تشکیل می‌دهد و در اشعار رندانه، عارفانه، عاشقانه و ساقی نامه حضور گسترده‌ای پیدا می کند.



خودت را بشناس و به آن نیاز
● گاندی

یک بوکسور حرفه‌ای

از رازهای موفقیتش می‌گوید

حتما تمامی افراد که از یک کیلو تا ۵۰ کیلو و حتی بیشتر از اضافه وزن رنج می‌برند، بارها با آگهی‌های رژیم‌های لاغری و استفاده از قرصهای لاغری مواجه شده‌اند. اما شاید کمتر کسی بوده که بتواند وزن زیادی را با این روشها کم کند، ولی ما در این شماره از پسر ۲۲ ساله‌ای می‌گوییم که با یک اراده باورنکردنی و کم‌نظیر توانسته ۸۰ کیلو از وزن خود را کم کند و از تختخواب به جایی برسد که هدف بزرگش حضور در تیم ملی بوکس و حتی رسیدن به المپیک باشد. فرشید صادقی؛ پسری است که درباره مسیری که برای رقم زدن یک اتفاق بزرگ در زندگی‌اش طی کرده، می‌گوید. او که معتقد است حتی تا پای مرگ هم پیش رفته، حالا به جایی رسیده که بدون تمرین بوکس حالش بد می‌شود و نمی‌تواند زندگی کند.



۸۰ کیلو وزن کم کردم

حدوداً ۱۸ ساله بودم که با ۱۶۵ کیلو وزن بیماری‌های قلبی و تنفسی سراغ من آمد و ۴ سال طول کشید تا مسیری را طی کنم که به اینجا برسم و ۸۰ کیلو وزن کم کنم. اوایل خودم فکر می‌کردم ۱۰، ۲۰ کیلو لاغرتر شوم چون نه از قرص استفاده کردم و نه جراحی کردم. روزهایی که رژیم را شروع کردم، خیلی حالم ناخوش بود و در کمای خاصی قرار داشتم. هیچ فعالیتی نبود که بتوانم انجام دهم. فقط در دو هفته اول رژیم گرفتم و بقیه این ۴ سال را با دانش و آگاهی خودم طی کردم. حتی از کسی برنامه غذایی هم نگرفتم. مسیری که من آن را طی کردم، فقط به دو فاکتور برنامه غذایی و ورزش مرتبط نیست و باید چندین فاکتور را مثل خوابیدن، نوع حرف زدن، فکر کردن و... را تغییر دهی تا بتوانی بر چاقی غلبه کنی.

چاقی به سوژه‌ای برای خندیدن تبدیل شده

متأسفانه چاقی به سوژه‌ای برای خندیدن و مسخره کردن در تمام دنیا تبدیل شده. زیاد دیدیم که کاراکترهای فان چاق هستند و از نظر من چاقی بدترین بیماری است. جوری چاقی را جلوه می‌دهند که انگار بامزه است، اما چاقی با خودش ۱۰۰ نوع بیماری می‌آورد. یکی از اهداف من این است که این باورهای غلط را از بین ببرم. قطعا شیرینی خیلی خوشمزه‌تر از سبزیجات است و من همین حالا هم این را می‌دانم. کسی نمی‌تواند این را تغییر دهد.



چاقی مثل اعتیاد به مواد است!

دو هفته اول رژیم برایم خیلی سخت بود؛ تا حدی که حتی چند بار گریه کردم. قبلا باید در طول شبانه روز ۶ وعده غذا می‌خوردم که ۴ وعده من همراه با برنج بود. به جایی رسیدم که فقط می‌خواستم از مرگ فرار کنم. خیلی مطالعه کردم و دانش غذایی، تمرین و خواب خودم را بالا بردم. حتی موزیکی که گوش می‌کردم را تغییر دادم. برای لاغر شدن نباید دنبال راه کوتاه باشید. اینکه بتوانی لاغر کنی، ریشه در روح و روان دارد. من چاقی را با اعتیاد مقایسه می‌کنم. شما معتاد که می‌بینی، شاید کمتر پیش بیاید که مسخره‌اش کنی، اما در مجموع اعتیاد یک بحران به حساب می‌آید. چاقی هم دقیقا همینطور است؛ حالا یکی با خوردن و یکی با مواد کشیدن. من دچار افسردگی شدید بودم که با خوردن خودم را خالی می‌کردم. می‌خواهم این باور را از بین ببرم که چاق‌ها افراد تنبلی هستند.

یک دقیقه هم در اتاق دکتر رژیم نماندم!

هیچ وقت به لاغری اینطور نگاه نکردم که سالی ۲۰ کیلو وزن کم کنم. شاید سال اول ۳۰ کیلو کم کرده باشم و سال دوم اصلا وزنی کم نکرده باشم. حتی مقطعی در این ۴ سال پیش آمد که وزنم دوباره شروع به بالا رفتن کرد. اول سعی کردم اضافه وزن را متوقف کنم بعد دوباره وزنم را پایین آوردم. قبل از اینکه این وزن کم کردن را شروع کنم، رژیم‌های زیادی از پزشکان گرفتم و الان هم برگه‌های آن رژیم‌ها را دارم. اما از همان روز اول که می‌دیدم در رژیم نوشته باید صبحانه فلان چیز را بخوری و من نمی‌توانم، رژیمم شکسته می‌شد. یک بار به دکتر لاغری رفتم و سه ساعت در صف ایستادم، اما وقتی به اتاق پزشک رفتم، زیر یک دقیقه طول کشید که بیرون آمدم چون فقط به من برگه رژیم داد و گفت برو!

هنوز هم شیرینی و شکلات می‌خورم

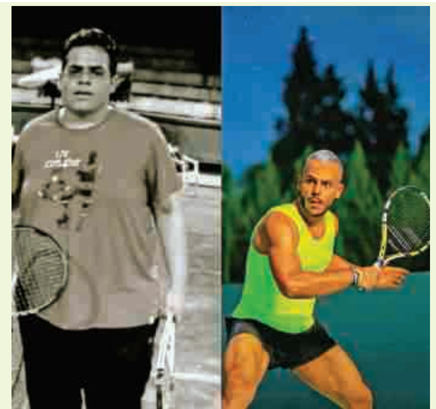
همین الان هم شیرینی می‌خورم و هم شکلات، اما مثلا اگر امروز نان خامه‌ای بخورم، تمریناتم را با شدت بیشتری دنبال می‌کنم یا فردا کالری کمتری مصرف می‌کنم. وقتی دکتر به شما رژیم می‌دهد، دو روز بیشتر نمی‌توانی تحمل کنی. من کار خاصی نکردم و اراده خاصی هم نداشتم. فقط مسیر درست را پیدا کردم. آن‌هایی که بیشتر از من هم اضافه وزن دارند، می‌توانند وزن کم کنند. متأسفانه آنقدر رژیم‌ها را سخت می‌کنند که خیلی زود از رژیم گرفتن پشیمان می‌شویم. من بیشتر روی فکرم کار کردم. قبل از لاغر شدن شعور غذایی و زندگی نداشتم. این چیزها را باید در مدرسه به من یاد می‌دادند. دچار افسردگی شدید بودم و به نظرم افسردگی و چاقی به هم کمک می‌کنند.

نه می‌توانستم سوار تاکسی شوم، نه لباس بخرم

وقتی من سوار تاکسی می‌شدم، می‌گفت باید پول دو نفر را حساب کنی. می‌گفت صندلی مرا خراب کردی و من ناراحت می‌شدم. من لباس فروشی نمی‌رفتم. یک لباس می‌گرفتم و از اول تا آخر سال تنم می‌کردم. حتی جرات صحبت کردن در جمع را نداشتم. اعتماد به نفس و روحیه من در حد صفر بود.

به خاطر ترس از مردن رژیم گرفتم

بالاخره از یک جایی شروع کردم. اول به من گفتند باید بیشتر راه بروی ولی برایم سخت بود. در حد ۵ دقیقه هم شده، در خانه شروع به راه رفتن کردم. رژیم را هم گرفتم. رژیم خاصی هم نبود و فقط کربوهیدرات را قطع کردم و پروتئین هم به میزان معمولی مصرف می‌کردم. نه دمنوش خاصی استفاده کردم و نه قرصی می‌خوردم. در دو هفته اول ۶، ۷ کیلو لاغر کردم که این باعث شد انگیزه بیشتری پیدا کنم و به خودم بگویم که می‌شود.



یک ترسی هم در من وجود داشت چون دکتر گفته بود که دچار بیماری قلبی هستی. باور کنید تبدیل شدن ۶ وعده غذایی در روز به دو وعده خیلی دردناک بود، اما فقط می‌خواستم نمیرم.

قبلا دو نفر بودم و الان تنها شدم!

هیچ کس یک شبه ۳۰، ۴۰ کیلو چاق نشده که برخی انتظار دارند یک شبه لاغر شوند. می‌بینم که رژیم می‌گیرند و بعد از سه روز می‌روند روی وزنه. نباید برای خودتان وسواس فکری ایجاد کنید و حداقل دو هفته یک بار خودتان را وزن کنید. باید از افراد فوق العاده متخصص برنامه بگیرید چون الان هر کسی برای خودش متخصص شده. من با پیاده روی ورزش را شروع کردم، با بدنسازی ادامه دادم و به بوکس رسیدم. به این خودباوری رسیدم که می‌شود. در واقع من حس می کنم دو نفر بودم و الان یک نفر من کم شده و تنها شدم! واقعا انگار تا قبل از این من دو نفره زندگی کردم!

گفتند برای بوکسور شدن تو دیر است

انتخاب بوکس برای من یک چالش بود. بدنسازی ورزشی نبود که مرا از نظر روحی راضی کند. پیش خودم گفتم ورزشی را انتخاب می کنم که یک چالش جدید باشد. برخی گفتند لاغری‌ام با قرص و دارو بوده، اما پیش خودم گفتم دیگر بوکس که با قرص و دارو نمی‌شود. البته وقتی می‌خواستم شروع کنم، خیلی‌ها گفتند دیر است و باید از بچگی وارد بوکس می‌شدی. من به این چیزها اعتقاد ندارم و معتقدم هر کسی چیزی را بخواهد، می‌شود. متأسفانه درباره بوکس اطلاعات غلط هم به مردم زیاد دادند. شنیده بودم که می گفتند باید جنگی باشی و این حرف‌ها که بوکس ورزش خشنی است، اما هر روز که جلوتر می‌روم، می‌فهمم که بوکس یک هنر است. فقط همین را بگویم که من هر بار فوتبال بازی می کنم، مصدوم می‌شوم، اما در بوکس یک سال است که هیچ آسیبی ندیدم.

هدفم رسیدن به تیم ملی بوکس است

من بوکس را زیر نظر فروتن گل آرا، ملی پوش بوکس ایران آغاز کردم. اوایل فقط عشق این را داشتم که مشت بزنم و ضربات را یاد بگیرم. تمرینات من ادامه پیدا کرد و وقتی هم که کرونا آمد، دیدم همه ورزش را رها کردند، اما من تمریناتم دوبرابر شد. در باشگاه هم تمرین نکردم و در خانه و فقط یک متر جا تمرین می کردم. همین باعث شد تا در همین دوره کرونا بدنم کاملا تغییر کند. یکی از دوستان گفت که با توجه به فیزیکی که داری، به درد بوکس می‌خوری. بعد از گل آرا زیر نظر مهدی قربانی تمرین کردم، اما الان دوباره زیر نظر مربی قبلی‌ام کار می کنم. من بوکس آماتور را انتخاب کردم و می‌خواهم ادامه دهم. دیر شروع کردم، اما عیبی ندارد. تا عید امسال هم می‌دانم مسابقه‌ای نداریم و امیدوارم زودتر کرونا برود تا بتوانیم مسابقه دهیم. هدف من رسیدن به تیم ملی است و تمام تلاشم را برای رسیدن به آن می کنم.

یک روز تمرین نکنم، حالم بد می‌شود

من بوکس را انتخاب کردم که به افراد چاق بگویم می‌شود و شما هم می‌توانید روزی ۲۵ کیلومتر بدوید. من خیلی به بوکس علاقه دارم چون ورزش بی‌نظیری است. الان اگر یک روز تمرین نکنم، حالم بد می‌شود. به تمرین و ورزش وابسته شدم. بوکس تبدیل به عشق من در زندگی شده و برایم خیلی مهم نیست که در آینده این تلاش باعث می‌شود به تیم ملی بروم یا نه. من دست از تلاش کردن برنمی‌دارم و اگر هم بروم و ببازم هم ناراحت نمی‌شوم.

رایگان به آن‌هایی که اضافه وزن دارند، کمک می کنم

قصدم این است به افرادی که اضافه وزن دارند کمک کنم. هر کمکی که لازم باشد، می کنم و اصلا هم قصد ندارم وارد فاز درآمدزایی شوم. کاملا رایگان این کار را انجام می‌دهم. می‌بینم پیج‌هایی که به خاطر دادن برنامه غذایی که معلوم نیست چه کسی نوشته و از کجا آمده، پول دریافت می‌کنند. من هر چقدر تجربه در این دوران کسب کردم، در اختیار مردم می‌گذارم.

برای لاغری باید نهایتا ساعت ۱۱ شب بخوابید

میزان خواب افراد خیلی در لاغری موثر است. خواب زود یعنی نهایتا باید ساعت ۱۱ بخوابید. خواب خوب هم یعنی بین ۶ تا ۸ ساعت. دیر خوابیدن خیلی بد است. معلوم است که وقتی دیر می‌خوابی، نمی‌توانی لاغر شوی. من عادت دارم از ساعت ۹ و ۱۰ شب و حدود ۷ ساعت بخوابم. اگر خوابم بشود ۶ ساعت، آن روز به جای دو وعده، یک وعده تمرین می‌کنم. من اهل فضای مجازی نیستم چون معتقدم همین فضا تمرکز افراد را به هم می‌ریزد. زندگی من هم بدون فضای مجازی آرامتر است، اما به خاطر این پیج زدم چون وظیفه خودم دانستم توانایی خودم را نشان دهم و به افراد چاق کمک کنم.

بادنیای مجازی



واکنش باستین اشتگر جرمنی در جریان دیدار پینگ پنگ آلمان و کره جنوبی



مانوس کرت استونیایی در مسابقات دوومیدانی



نیکولای والوئف ترسناکترین ورزشکار جهان کنار همسرش



ما لونگ پینگ پنگ باز چینی

اگر مرا نشناسند، غصه نخواهم خورد، ولی اگر من آنان را نشناسم افسرده می شوم

● کنفوسیوس

پراکنده از لیگ برتر

اخبار کوتاه ورزشی

*دور رفت از مرحله دوم لیگ برتر هندبال بانوان در باشگاه انقلاب برگزار می شود.

*فدراسیون جهانی تنیس زمان برگزاری مسابقات دیویس کاپ و فد کاپ را ۱۵ تا ۲۰ شهریور ۱۴۰۰ اعلام کرد.

*مسابقه اتومبیلرانی سرعت دستجات آزاد روز جمعه در پیست آزادی با معرفی نفرات برتر پایان یافت.

*احمدی ملی‌پوش بادبانی ایران: خبر عدم صدور ویزا از سوی امارات را شنیده‌ام، اما سعی می کنم این موضوع در تمرین من اثر نگذارد.

*در حالی که چند روزی از پایان دوره ریاست خسرو قمری در فدراسیون دوچرخه سواری می گذرد، فعلا خبری از معرفی سرپرست نیست.

*مسابقات مینی گلف جام سلامت، پس از چند ماه وقفه، جمعه ۲۶ دی ماه برگزار خواهد شد.

*قادر میزبانی رکابزن پیشین تیم ملی: قبح دوپینگ در دوچرخه سواری ریخته شده است

*تیم پیاچنزا در دیداری از هفته هجدهم لیگ والیبال ایتالیا با درخشش موسوی ستاره ایرانی خود برابر مهمانش به برتری دست یافت.

*سپاهان با شکست هورسان رامسر (با توجه به شکست شهرداری ارومیه) صدرنشین لیگ برتر والیبال شد.

*علیرضا پاکدل رییس فدراسیون هندبال: شرایط برای آوردن مربی خارجی فراهم نبوده وگرنه تا الان این کار نهایی شده بود.

*دور بعدی لیگ برتر هندبال مردان از ۱۰ بهمن و احتمالا به میزبانی تهران آغاز خواهد شد.

*حسن تفتیان سریع‌ترین مرد ایران: تمرینات سختی را دنبال می کنم تا در مسابقات دوومیدانی قهرمانی آسیا و المپیک نتایج خوبی را ثبت کنم.

*لیگ برتر روئینگ، این هفته در بخش زنان و مردان برگزار خواهد شد.

*سعید احمدوند سرمربی پیشین تیم ملی تنیس گفت: اگر مشکلات تنیس ایران ریشه یابی نشوند و برنامه مشخصی نداشته باشیم، انتخاب سرمربی کار بی فایده ای است.

*در نخستین روز از دور دوم لیگ برتر هندبال زنان دو تیم تأسیسات و فولاد مبارکه به برتری رسیدند.

*جلسه رئیس فدراسیون جودو و مسئول سازمان لیگ برای تصمیم گیری درباره زمان برگزاری لیگ برگزار شد.

*جام جهانی ۲۰۲۱ هندبال به خاطر ادامه شیوع ویروس کرونا بدون حضور تماشاگران برگزار خواهد شد.

*حامد حدادی در میان برترین بازیکنان تاریخ لیگ چین در بخش ریباند و بلاک قرار گرفت.

پرسپولیس نشانی از مدعی قهرمانی ندارد

هفته دهم لیگ برتر، از دل هفته نهم آغاز شده بود. دیدار ماشین‌سازی و سپاهان، هم‌زمان با آغاز هفته نهم برگزار شد تا سایر مسابقات این هفته از دوشنبه ۱۵ دی از سر گرفته شود.

بازی معوقه هفته هفتم بین دو تیم پرسپولیس و سپاهان هم در هفته دهم برگزار شد؛ در واقع سه بازی از هفته نهم لیگ برتر حرفه‌ای ایران، به دل هفته یازدهم رفت.استقلال با پیروزی قاطع در دیدار با آلومینیوم، به صدر رسید. تیم محمود فکری، با یک بازی کمتر، با تفاضل گل بهتر و بدون اعتراض به داوری، مدیران فدراسیون فوتبال، وزارت ورزش یا دست‌های پشت پرده، صدرنشین شد و به استقبال داربی تهران رفت.

پرسپولیس و سپاهان، با سه هفته تاخیر، "ال کلاسیکو ایران" را در ورزشگاه خالی از تماشاگر آزادی برگزار کردند. تساوی بدون گل برای مسابقه‌ای که دو تیم به صورت میانگین هر ۱۰ دقیقه یک موقعیت گل داشتند، منصفانه بود.پرسپولیس در سه بازی اخیر به سه تساوی رسیده است؛ تیم یحیی گل‌محمدی ۶ امتیاز از ۹ امتیاز را از دست داد.

آغاز خوش برای دو تیم

مهدی رحمتی و ابراهیم صادقی جزو باسابقه‌ترین "بازیکنان تاریخ لیگ برتر فوتبال ایران" هستند. اما هر دو، از جوان‌ترین مربیان و تازه‌وارد به عرصه این حرفه.دوشنبه ۱۵ دی در مشهد، مهدی رحمتی موفق شد با شهرخودرو، سایپای ابراهیم صادقی را با یک گل شکست دهد.

دربی نفتی‌ها در آبادان را تیم سیروس پورموسوی برد. صنعت نفت که همچنان در تلاش است خودش را در لباس پدیده خطرناک لیگ برتر ببیند، به هم‌نام جنوبی‌اش هم رحم نکرد و نفت مسجد سلیمان را با دو بر صفر شکست داد.

در همین روز، فولاد خوزستان و مس رفسنجان در اهواز به تساوی یک بر یک رسیدند. لوسیانو پریرا برای فولاد و مهرداد آوخ برای مس گلزنی کردند.محمد ربیعی سرمربی مس و جواد نکونام سرمربی فولاد هر یک برای این بازی ۳ بازیکن غایب داشتند.

شهر خودرو و حواشی‌ها

متولی ورزشگاه امام رضا(ع) هفته گذشته برای دقایقی اجازه ورود سایپا به ورزشگاه را نداد و قریب به یک ساعت جلوی ورود اتوبوس شهرخودرو را گرفت.خبرگزاری‌های ایران از حضور تعدادی از طلبکاران هولدینگ فرهاد حمیداوی، مالک باشگاه شهرخودرو و شرکت‌های وی مقابل در ورزشگاه امام رضا خبر داده‌اند.عصبانیت مهدی رحمتی سرمربی شهرخودرو و درگیری‌های لفظی‌اش با تعدادی از پرسنل نیروی انتظامی هم در اخبار خبرگزاری‌های ایران انعکاس داشت.

مدیران باشگاه شهرخودرو یک روز قبل از بازی با سایپا و در جریان جلسه هماهنگی پیش از بازی، از تصمیم آستان قدس رضوی در مورد بستن درهای ورزشگاه مطلع شده بودند.

استقلال با برد به استقبال داربی رفت

محمود فکری دستش برای پیروز شدن بیشتر از هر مربی دیگری در لیگ برتر فوتبال ایران پر است.از درون دروازه تا خط حمله، او تقریبا برای هر پست، دو بازیکن نسبتاً هموزن در اختیار دارد. به همین دلیل در برخی بازی‌ها می‌تواند مربیان حریف را غافلگیر کرد. چه در استفاده از بازیکنان، چه حتی در انتخاب سیستم اولیه یا تاکتیکی که در جریان بازی به آن تغییر می‌دهد.

پس از چند هفته ناآرامی و مصاحبه‌های تند محمود فکری، هم او و هم تیمش آرامش لازم را به دست آورده‌اند. دیگر نه داوران اشتباه می‌کنند! نه برنامه‌ریزی سازمان لیگ ایرادی دارد! و نه وزارت ورزش محکوم می‌شود!... استقلال خودش می‌برد.

دوشنبه استقلال مقابل آلومینیوم اراک بازی را هجومی آغاز کرد، به گل رسید، با تعویض‌هایی هجومی سایه‌اش را از روی دروازه میهمان خود برنداشت، باز هم به گل رسید و تا آخرین دقیقه بازی دنبال گل‌های بیشتر می‌دوید.اولین گل استقلال را امیرارسلان مطهری دقیقه ۳۸ و دومین گل این تیم را مهدی قائدی دقیقه ۷۳ به ثمر رساندند.مهدی قائدی با انگیزه‌ترین بازیکن زمین بود. او با آمیختن تکنیک و سرعت خود به خط حمله استقلال، هم خودش را در موقعیت‌های مکرر گلزنی قرار می‌داد و فضاهای خالی بیشتری را به

	نام تیمهای لیگ برتر	بازی	برد	مساوی	باخت	زده	خورده	تفاضل	امتیاز
۱	استقلال	۹	۵	۳	۱	۱۱	۴	۷	۱۸
۲	صنعت نفت آبادان	۱۰	۵	۳	۲	۱۲	۸	۴	۱۸
۳	تراکتورسازی	۱۰	۴	۴	۲	۹	۶	۳	۱۶
۴	پیکان	۱۰	۴	۴	۲	۱۰	۹	۱	۱۶
۵	سپاهان	۹	۴	۳	۲	۱۴	۱۱	۳	۱۵
۶	گل گهر	۹	۴	۲	۳	۱۴	۱۰	۴	۱۴
۷	فولاد خوزستان	۹	۳	۵	۱	۱۰	۶	۴	۱۴
۸	شهر خودرو	۱۰	۳	۳	۴	۱۰	۱۲	۲-	۱۲
۹	نفت مسجد سلیمان	۱۰	۳	۳	۴	۶	۸	۲-	۱۲
۱۰	پرسپولیس	۷	۲	۵	۰	۶	۲	۴	۱۱
۱۱	آلومینیوم اراک	۹	۲	۴	۳	۷	۹	۲-	۱۰
۱۲	سایپا	۱۰	۱	۷	۲	۵	۸	۳-	۱۰
۱۳	مس رفسنجان	۹	۲	۳	۴	۵	۸	۳-	۹
۱۴	نساجی	۹	۲	۲	۵	۷	۱۱	۴-	۸
۱۵	ذوب آهن	۹	۰	۶	۳	۷	۱۱	۴-	۶
۱۶	ماشین سازی	۹	۰	۳	۶	۵	۱۵	۱۰-	۳



همبازی‌هایش هدیه می کرد.بازیکنان تازه بازگشته استقلال هم روز خوبی را پشت سر گذاشتند. فرشید اسماعیلی که هم به دلیل مسائل انضباطی و هم اندکی آسیب‌دیدگی، مدتی از ترکیب اولیه استقلال دور بود، پایه گذار گل نخست تیمش شد. شیخ دیاباته دیگر مصدومی که تازه از بند درد رها شده، یک دقیقه پس از حضورش در زمین، مهدی قائدی را به گلزن استقلال تبدیل کرد.

اعتراض به داوری، به سبک لیگ فوتبال ایران از ثانیه ۳۰ این بازی و با فریادهای رسول خطیبی آغاز شد. او معتقد بود عارف غلامی در محوطه جریمه مرتکب خطای پنالتی شده است، اما داور بـا آقای خطیبی هم‌عقیده نبود.استقلال با این پیروزی، مهیای حضور در دربی تهران و بازی مقابل پرسپولیس شد.

چهره هفته: پاسور، سرمربی، کاپیتان مسعود شجاعی مسعود شجاعی همچنان "سرمربی موقت" است، اما برای اولین بار از خودش در ترکیب اصلی استفاده کرد. گلی کـه محمد عباس‌زاده بـرای تراکتور زد با



پس گل سرمربی و کاپیتان تیم یعنی مسعود شجاعی به ثمر رسید. ذوب آهن بازی را با گل ایوان مارکوویچ به تساوی کشید ولی تراکتور که می‌خواست پیروز به تبریز برگردد، باز هم توسط محمد عباس‌زاده به گل و سرانجام به پیروزی رسید.

پیکان و نساجی در ورزشگاه شهر قدس دیگر دیدار روز سه‌شنبه را برگزار کردند. پیکان ابتدا از نساجی عقب افتاد ولی در نهایت ۲ بر یک به پیروزی رسید.با این نتایج، تراکتور و پیکان ۱۶ امتیازی شدند و تـا قبل از بازی پرسپولیس و سپاهان به رده‌های سوم و چهارم جدول رده‌بندی رسیدند.نساجی و ذوب‌آهن حال و روز خوشی ندارند؛ این دو هم به ترتیب در رده‌های چهاردهم و پانزدهم جدول قرار دارند.

پرسپولیس کم‌خطر، سپاهان راضی

پرسپولیس برای اولین بار طی سه دهه گذشته، بدون مهاجم تخصصی وارد زمین شد. یحیی گل‌محمدی برای دیدار با سپاهان، از آرمان رمضانی و مهدی عبدی در ترکیب تیمش استفاده نکرد. آقای گل‌محمدی تیمش را تقریبا با ترکیب ۰ - ۶ - ۴ برابر سپاهان قرار داد.

احمد نورالهی و امید عالیشاه در نیمه اول به ترتیب به مهاجمان پرسپولیس تبدیل می‌شدند.سرمربی پرسپولیس پیش از بازی هم در حالی نام محمد انصاری، مدافع چپ‌پای این تیم را از فهرست خود خارج کرد که در غیاب سعید آقایی، بازیکن جانشین برای پست دفاع چپ در این تیم وجود نداشت.

محرم نویدکیا سرمربی سپاهان با دست پر مقابل پرسپولیس قرار گرفت. او باز هم از ترکیب کی‌روش استنلی و سجاد شهباززاده برای باز کردن دروازه میزبان استفاده کرد.در ۴۵ دقیقه اول، درگیری‌های مرکز زمین حرف اول را می‌زد، اما سپاهان، برتری نسبی به میزبان در این نیمه داشت.نیمه دوم پرسپولیس سعی داشت توپ را از سپاهان بگیرد. آقای نوید کیا هم بی‌میل نبود که بـه برنامه‌هـای یحیی گل‌محمـدی تن دهد، شاید که از ضدحملات استفاده کند. با توجه به از دست دادن کی‌روش استنلی در اواخر نیمه اول، برنامه‌های سپاهان هم کمی تغییر کرد.

یحیی گل‌محمدی در جریان مسابقه چندبار نسبت به تصمیمات داوری اعتراض کرد. او به اعلام نشدن یک ضربه پنالتی به سود پرسپولیس، خطای شدید جورجی گولیسیانی بازیکن سپاهان روی احسان پهلوان یا حتی اعلام نشدن خطا در مرکز زمین به داور چهارم اعتراض داشت. اما تا دقیقه ۸۰ بـازی هیچ تغییـری در ترکیب تیمش ایجاد نکرد. او تشخیص داد فقط از سعید حسین‌پور جوان در خط میانی استفاده کند.

نیمه دوم پیام نیازمند و حامد لک با مهار دو موقعیت مهاجمان حریف، تنها بازیکنان موثر و مفید این بازی بودند.با این نتیجه، سپاهان با ۱۵ امتیاز از ۹ بازی در رده پنجم و پرسپولیس با ۱۱ امتیـاز از ۷ بـازی در رده دهم جدول رده‌بندی قرار گرفتند.



شجاعان کسانی‌اند که قادر به بخشودن هستند ●نیپو

اخبار لژیونرها

***شارلروا با وجود درخشش بازیکنان ایرانی خود از پس اوستنده برنیامد.**

از هفته بیستم رقابت های لیگ فوتبال بلژیک، شارلروا در خانه اوستنده به میدان رفت و با نتیجه ۳ بر ۲ شکست خورد.در این بازی علی قلی زاده از ابتدا در ترکیب تیمش حضور داشت و ۹۰ دقیقه بازی کرد و دو پاس گل هم ساخت.کاوه رضایی هم در دقیقه ۶۱ وارد میدان شد و حضور ۲۹ دقیقه ای در ترکیب تیمش داشت و یک گل هم به ثمر رساند.در نهایت درخشش این دو بازیکن ایرانی نتوانست مانع از شکست شارلروا شود.شارلروا با ۳۳ امتیاز در رده سوم لیگ بلژیک حضور دارد.



***نمره عالی قدوس مقابل میدلزبرو**

ستاره ایرانی برنتفورد شب گذشته در جام حذفی انگلیس درخشان ظاهر شد و توانست اول گلش در این تیم را به ثبت رساند.شب گذشته در چارچوب مرحله سوم جام حذفی انگلیس برنتفورد در خانه مقابل میدلزبرو به برتری رسید.سامان قدوس در این مسابقه هم گل زد و هم توانست پاس گل بدهد و یک نمایش درخشان را به ثبت رساند.او که اولین گلش برای برنتفورد را به ثبت می‌رساند توانست نمره خوبی نیز از رسانه‌های آماری انگلیسی دریافت کند.طبق آمار سایت هواسکورد سامان قدوس نمره ۸ را دریافت کرد و پس از درویسوگلو با ۸.۲ به بهترین بازیکن زمین نام گرفت.برنتفورد یکی از تیم‌های خوب این فصل چمپیون‌شیپ انگلیس است و یکی از گزینه‌های صعودکننده به لیگ برتر انگلیس به شمار می‌رود.



***ادامه درخشش طارمی با دو گل و یک پنالتی**

مهدی طارمی مهاجم ایرانی تیم فوتبال پورتو با به ثمر رساندن دو گل و گرفتن یک پنالتی دیگر در پورتو به درخشش خود در فوتبال پرتغال ادامه داد. تیم فوتبال پورتو در هفته سیزدهم لیگ فوتبال پرتغال به مصاف تیم فامالیکائو رفت و موفق شد با نتیجه ۴ بر یک پیروز شود.مهدی طارمی مهاجم ایرانی پورتو در ادامه روند رو به رشد خود در این تیم موفق شد دو گل دیگر به ثمر برساند و یک پنالتی هم بگیرد.طارمی ابتدا در دقیقه ۱۳ گل نخست بازی را به ثمر رساند. در ادامه و وقتی بازی به تساوی یک یک رسید طارمی برای پورتو پنالتی گرفت که اولیویرا آن‌را به گل تبدیل کرد.طارمی در دقیقه ۵۸ هم با ضربه سر گل سوم تیمش را وارد دروازه حریف کرد تا عملکرد خیره کننده‌ای داشته باشد.طارمی در پایان این مسابقه به عنوان بهترین بازیکن زمین معرفی شد.



پیام‌های مهربانی

علی ملکی

✻ جناب آقای دکتر محمود غائبی، مدیریت محترم شیفت بیمارستان تخصصی و فوق تخصصی میلاد، قدردان شما هستیم که مسئولانه و صبورانه پاسخگوی بیمارانتان هستید و برای شما **جناب آقای دکتر غفور بایرام‌زاده** مدیریت محترم بخش داخلی آن بیمارستان و دیگر همکاران تان سلامتی، طول عمر باعزت و شادکامی آرزومندیم

جمعی از بیماران، حمید دانش اندوز- تهران

✻ دوست عزیزم، سودابه‌جان، خیلی خوش شانسم که دوستی مثل تو دارم، آرزو می کنم روز تولدت هم مثل خودت خاص باشد و همه آرزوهایت بر آورده شود. بهترین و صمیمی‌ترین دوستم تولدت مبارک

دوستت ندا آقاجانی- تهران

✻ معلم مهربانم، تولدت مبارک و امیدوارم رنگ‌های شاد و روشن، زندگی ات را نقاشی کنند و همیشه سلامت باشی

شاگردت لیلا امیر- سمنان

✻ همسر مهربانم، ایلیاجان، خوشبختی من در بودن با تو است و روز تولد تو تقدیر خوشبختی من، تو آمدی و عمیق‌ترین نگاه را از میان چشمان دریایی ات به وصال قلبم نشاندی، زیباترین گلهای دنیا تقدیم به تو، بهترین عشق دنیا، تولدت مبارک **همسرت، پریسا موهبت- تهران**

✻ همسر عزیزم، مرجان خوبم، لبخند زدی و آسمان آبی شد، شب‌های قشنگ مهر مهتابی شد، پروانه پس از تولد زیبایت، تا آخر عمر غرق بی تابی شد، عزیزم، همسرم، تولدت مبارک **همسرت، رضا آذرنیا- تهران**

✻ دختر مهربانم، ویداجان، وجود تو تنها هدیه گرانبهایی بود که خداوند من را لایق آن دانست، و هدیه من به تو نازنین، قلب عاشقی است که فقط برای تو می‌تپد، عاشقانه و مهربانانه دوستت دارم و سالروز تولدت را تبریک می گویم

مادرت، شهناز سفیدآبادی- جهرم

✻ مادر مهربانم، حقارت واژه‌ها را وقتی دیدم که نتوانستند مهربانی ات را توصیف کنند، به اندازه تمام خوبی‌های دنیا دوستت دارم، تولدت مبارک عزیزم **پسرت، عبدالله مروج- قم**

✻ همسرم، نازنینم، بهترین همسر دنیا، همیشه به قداست چشمهای تو ایمان دارم، چه کسی چشم‌های تو را رنگ کرده است و چه وقت دیگر گیتی تواند چون تویی خلق کند؟ فرشته‌ای فقط در قالب یک انسان، فقط ساده می‌توانم بگویم تولدت مبارک تمام دنیای من **همسرت، بابک رشادت- تهران**

✻ دختر زیبای ما، آواجان، دخترم تولدت را بی‌نهایت تبریک می گوییم و آرزو می کنیم خورشید همیشه بر تو بتابد و دلگرم‌تر از گذشته به زندگی ات ادامه بدهی **مادر و پدرت، سعید و سهیلا- برازجان**

✻ پسر عزیزم، چاووش جان، تو همان پر تو نوری، که با آمدنت به قطرات باران زندگی ما تابیدی و زندگی مان را تا ابد رنگین کمانی کردی، تولدت مبارک عزیزترینم **مادرت شکوه صدری- سمیرم**

✻ دختر عزیزم، مهسای مهربان، نمی توانی تصور کنی چقدر از داشتنت خوشحالم و همیشه تحسینت می کنم و عاشقانه دوستت دارم، تولدت مبارک زیباترین دختر دنیا **مادرت، مریم مسلمان- ابهر**

✻ هموطنان عزیزم، مهربانان، حافظ شیرازی می گوید: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست! وچه کار خیری از این بهتر که به کودکان سرطانی کمک کنیم! موسسه آسمان نور فدک در پاکدشت، حامی کودکان سرطانی است و مسولانش از خیرین عزیز و گرامی قدر دانی می کنند و چه زیبا و نیکوست که ما هم به قدر توان جزو این خیرین باشیم

موسسه آسمان نور فدک، ابوالفضل شیخ آقا- پاکدشت

✻ مادر همسر عزیزم، مهین خانم، زندگی یعنی همین لبخند تو، عشق یعنی یک نفر مانند تو، مرحبا بر عشق تفسیرش تویی، آفرین بر آسمان، ماهش تویی، مادر همسر عزیزم، تولدت مبارک. امیدوارم سالیان سال با عزت و سلامت زندگی کنی **عروس شما، میترا شاهوندی- تهران**

✻ همسر عزیزم، باران جان، شاید غرور، یا شاید دلمشغولی‌های روزمره، اجازه نمی‌دهد هر روز بگویم دوستت دارم، اما امروز روز توست و روز تولدت بهترین بهانه برای یادآوری این که بی تو نمی‌توانم زنده بمانم، تولدت مبارک بهانه زندگی‌ام **همسرت، شایان ابهری- تهران**

✻ پسر مهربانم، از همان روزی که پای تو به این دنیا رسید، غصه ها هم یک به یک از قلب و جانم پر کشید، روز میلاد تو دنیا یک صدا خندیده بود، آسمان در مقدمت باران گل باریده بود، تولدت مبارک

مادرت، زهرا شادمهری- تهران

✻ پدر فداکارم، احمدجان، چه لطیف است حس آغازی دوباره و چه زیباست رسیدن دوباره به روز زیبای آغاز تنفس و چه اندازه عجیب است روز ابتدای بودن و چه اندازه شیرین است امروز، روز میلاد، روز تو

دخترت، سما روشندل- تهران

✻ همسر نازنینم، میلادت ای عزیزتر از جان مبارک باد، در مقدمت غزل به ترنم، نشسته باد، تولد تو مبارک ای بهترین همسر دنیا، همیشه در کنار من بمان

همسرت، محمد حسامی- قم

✻ مادر عزیزم، شراره‌جان، زادروزت شیرین، پرعشق و نور آفرین باد، شادی‌هایی آسمانی و آرامش زلال زندگی را برایت آرزو دارم

پسرت، مرتضی اسحاقی- تهران

✻ مادر مهربانم، شوکت خانم، اگر از من بپرسند که بهترین جای جهان کجاست پاسخ من آغوش توست، آرزو می کنم همیشه سلامت و شاد باشی، بهترینم تولدت مبارک **دخترت، صبا هوشمند- بندرعباس**

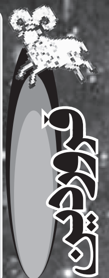
پاسخ های باهوش خود کلنجار بروید

پاسخ شبیه اما بی شباهت: ۱- شکل مستطیل و دایره روی تلسکوپ عقبی و چشمی روی در، ۲- پایه تلسکوپ عقبی و سر آبپاش، ۳- دهانه جیب مرد و دستگیره در سمت چپ، ۴- بالای پایه تلسکوپ جلویی و کلید روی دیوار سمت چپ، ۵- مستطیل روی تلسکوپ جلویی و پنجه پای مرد، ۶- هاشور زیر دایره سمت راست و موی سر مرد، ۷- دهان مرد و حرف L در پادری.

پاسخ بیست اختلاف در تصویر برف و اسکی:

پیغامهای روشنایی

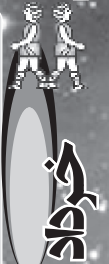
از: دکتر نوید خدادوست


فروردین

زندگی شلوغ و پر مشغله‌ای دارید، اما طوری عمل می کنید که خیالتان راحت است و شب به راحتی می توانید سر بر بالین بگذارید و این آرامش ارزشمندترین هدیه الهی است که می تواند نصیب یک انسان شود. در مورد حرکتی که انجام داده‌اید و در گیر و دار نتیجه آن هستید هم باید بگویم با تغییرات زیادی روبرو خواهید شد، اما از آنجا که شما با فراز و نشیب‌های زندگی غریبه نیستید، توصیه می کنم منتظر یک نتیجه خوب باشید!


اردیبهشت

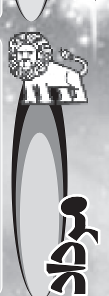
یک آغاز زیبا و ارزشمند را کلید زده‌اید و با خودتان قراری گذاشته‌اید که اگر بر آن پایبند باشید، تا پایان عمرتان می‌توانید از اثر مثبتش لذت ببرید و غبطه بخورید که چرا دیگران این راه را امتحان نمی کنند و در مورد موضوعی که پیش رو دارید هم، بدانید با وجود اینکه کار سختی را در پیش دارید، زمان را هنوز از دست نداده‌اید و فرصت باقیست!


خرداد

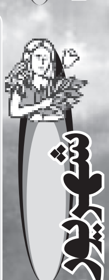
توصیه می کنم به جای اینکه خودتان را غرق در کار کنید کمی به رفتارها و واکنش‌ها توجه کنید و آنقدر موضوع را سخت نکنید که خودتان هم در حل کردنش بمانید! البته توقع داشتن از دیگران چیز بدی نیست و تنها این میزان آن است که می تواند نتیجه را تعیین و حتی تضمین کند و یقین بدانید که اگر از دیگران کمک بخواهید می‌توانید لبخند زندگی را شیرین‌تر حس کنید!


تیر

یک موضوع که می تواند برای خیلی‌ها با حواشی پیش بینی نشده‌ای همراه باشد، برای شما به گونه‌ای است که گویی در حال بازی کردن هستید و این یعنی انرژی شگفت انگیزی را در درون خود دارید و کافیست به آن شکل بدهید و بپذیرید که امکانات پیرامونی تان کم هم نیستند و در مورد نگرانی برای رسیدن به یک نتیجه هم باید بگویم، خیلی روی آن حساب باز نکنید!


مرداد

تفریح و استراحت و تنهایی و فراغت همه ارزشمند هستند و قبول دارم که کمبودهر کدامشان می تواند بخش‌های مهمی از زندگی را دستخوش تغییر کند، اما از آنجا که شما فرد لحظه‌ها هستید، توصیه می کنم در تمرکزتان استمرار به خرج دهید و نگذارید موضوعی که هنوز اتفاق نیفتاده برای شما تعیین تکلیف کند و در مورد سوال ذهنی تان هم بدانند مشاجره بدترین انتخاب است!


شهریور

به قول خودتان یک اتفاق برای هزارمین بار رخ داد و می‌رفت که همه معادلات را بر هم بزند، اما به لطف حضرت دوست و مهری که اطرافیانتان نشان دادند، همه چیز ختم به خیر شد و اینکه این بار برخلاف گذشته درسی بزرگ از روزگار گرفته‌اید بسیار بااهمیت است و حالا تنها کاری که باید انجام دهید این است که بنشینید و از تجربه تان سود ببرید و سعی کنید با عواملی که برایتان اهمیت دارد، شوخی نکنید!


مهر

در شرایطی هستید که ترجیح می‌دهید حضور بیشتری در جمع‌ها داشته باشید و به اصطلاح از انزوا گریزانید، اما اگر مروری بر گذشته‌تان بکنید به خوبی یادتان خواهد آمد که قبلاً چنین شرایطی را آرزو کرده‌اید و حالا در بستری که خودتان در ایجادش نقش داشته‌اید قرار گرفته‌اید و اگر شرایط را نمی‌پسندید، کافیست از همین حالا حباب‌های انرژی منفی را بتر کانید!


آبان

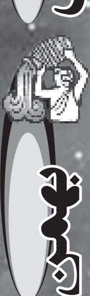
به قول خودتان در دو جنبه مختلف زندگی گیر کرده‌اید و یکروز آنچنان حال و روز خوشی ندارید که تمام معادلاتتان دستخوش تردید است و روز دیگر آنچنان به شرایط کاری‌تان خو گرفته‌اید که امکان بی کار نشستن ندارید. پس شما که خودتان را بهتر از هر کسی می‌شناسید، سعی نکنید که انرژی‌تان را برای حل مشکلات پس انداز کنید و قبل از ایجادشان وقت بگذارید!


آذر

فردی هستید که بیشتر سعی می کنید ذهنتان را در گیر آینده کنید تا زمان حال، اما مشکل اینجاست که خودتان را دست کم می گیرید و این موضوع باعث می‌شود که نتوانید توانایی هایتان را به اطرافیان و خودتان ثابت کنید، اما از آنجا که انسانی کاربلد هستید توصیه می کنم خاطرات گذشته را مرور و از رموز موفقیتتان استفاده کنید!


دی

روحیه خوبی دارید و می‌توانید اوضاع را بدون هیچ اشکالی تصور کنید و از شرایط سود ببرید و حتی رنج دیگران را هم کم کنید، اما وقتی موضوع مشارکت با دیگران وسط کشیده می‌شود، این روحیه دچار خلل می‌شود و طوری عمل می کنید که گویی از موفقیت دیگران ناراضی هستید، درحالی که خودتان بهتر از هر کسی می‌دانید این موضوعات با ذات زیبای شما سازگاری ندارد و کافیست تحمل کرده و شادمانه کار کنید!


بهمن

شما فردی هستید که وقتی با مشکلی مواجه می‌شوید، می توانید خونسردی‌تان را حفظ و به اصطلاح موضوع را مدیریت کنید، اما خودتان طوری عمل می کنید که گویی این روحیه را باور ندارید و آنگاه است که حال و روز خوشتان به ناخوشی تبدیل می‌شود. پس توصیه می کنم آنچه از دستتان برمی آید را انجام دهید و بقیه ماجرا را به "او" بسپارید و بدانید که مسائل غیرمنتظره‌ای را پیش رو نخواهید داشت!


اسفند

دغدغه‌های زیادی در زندگی داریدو گاهی اجازه می‌دهید که این مسائل آرام و قرار شما را از بین ببرند و این درحالی است که خودتان به خوبی می‌دانید که ادامه این روند به صلاحتان نیست، اما این نوع نگاه هم به این معنی نیست که از امروز تصمیم بگیرید که نگرانی‌ها را کنار بگذارید، چون این کار هم برای شما ناممکن است، پس توصیه می کنم کاری را انجام دهید که دلتان می گوید و نیازمندان را دریابید!

رمز آزاد کردن نیروهای واقعی هدفهای هیجان آور هستند

و. ایتز

سهراب صفادار



آغوش خانواده - نیویورک: اولیویا از زمان شروع گسترش کرونا، اولین بار است که مادربزرگش ماری را در آغوش می‌گیرد. این روزها به لطف پرده‌های نایلونی بزرگ و ضخیم که بسیار محبوب شده‌اند، افراد می‌توانند با رعایت نکات بهداشتی خانواده‌شان را ملاقات کنند.



نمک چشم - انگلستان: یک شرکت در لندن نمک‌هایی بسیار خاص و عجیب می‌فروشد. این نمک‌ها از اشک انسان در زمان‌های مختلف بدست می‌آیند. این شرکت از داوطلبان می‌خواهد اشک خود را جمع کرده و نمک آن را استخراج می‌کند. محصولات این شرکت شامل نمک اشک حاصل از غم، عصبانیت، شادی، کسالت و حسادت است.



گاوهای ورزشکار - بلژیک: تصویری که می‌بینید یک حقه کامپیوتری نیست. بلکه نژادی به نام گاو آبی بلژیکی است. این گاوها با کمی دستکاری ژنتیکی به شکلی پرورش داده می‌شوند که چربی بسیار کمی داشته و اکثر وزنشان را گوشت بدنشان تشکیل می‌دهد و به همین دلیل ظاهری بسیار عضلانی پیدا می‌کنند.

اولین - انگلستان: خانم مارگارت کینان ۹۰ ساله در میان تشویق کارکنان در حال برگشت به اتاقش برای استراحت است. خانم کینان اولین نفری است که واکسن کووید ۱۹ را دریافت کرده است. بسیاری از کشورهای جهان از هم اکنون درخواست خرید تعداد زیادی واکسن را ثبت کرده‌اند. نتایج کلی عملکرد واکسن مذکور تا به حال مثبت و اثربخش بوده است.



عید - برزیل: ابیلیو دکروز ۷۷ ساله که لباس بابانوئل پوشیده، در حالی که درون یک حباب پلاستیکی بزرگ نشسته است به حرف‌های یک کودک گوش می‌دهد. شرایط در برزیل رو به بهبود پیش می‌رفت اما اکنون این کشور یکی از سخت‌ترین شرایط از نظر گسترش کرونا را تجربه می‌کند.



ادای احترام - ایتالیا: در شب کریسمس معمولاً مجسمه‌هایی که راوی داستان تولد حضرت عیسی (ع) هستند در مکان‌های مختلف شهر به نمایش گذاشته می‌شوند. امسال در ایتالیا برای ادای احترام به کادر درمان، مجسمه‌هایی از پرستاران و پزشکان هم به این مجموعه اضافه شد.



بقیه از صفحه ۵۵

کارآفرین‌ها

نمی کند. لااقل شما نصیحتش کن که کمی بیشتر به فکر سلامت خودش باشد و این‌قدر سیگار نکشد. البته، من برایش یک چوب سیگار مرغوب خریده‌ام تا نیکوتین کمتری وارد بدنش شود، اما همان‌طور که می‌دانید، بهترین چوب‌سیگارها هم فقط مقداری از جرم سیگار را می گیرد و ...هر چه حرف توی حرف آوردم و با حرکت چشم و ابرو خواستم به او بفهمانم که قضیه را جور دیگری به عیال گفته‌ام و قبلا بابت خریدن چوب‌سیگار کلی جلو او پز داده و آقا شدن !خودم را به رخش کشیده‌ام، متوجه نشد که نشد. در نتیجه، نزد متعلقه لو رفتم، پته‌ام روی آب افتاد! و از همان‌جا غرولندش شروع شد که: تو وقتی در مورد قضیه‌یی به این سادگی دروغ می گویی، از کجا مطمئن باشم در زمینه مسایل و موضوعات دیگر صداقت داری؟

بعد هم، برای این که حرف خودش را به کرسی بنشاند و ثابت کند من آدم چندان صالح و صادقی نیستم، تمام بی‌صداقتی‌هایی را که در طول زندگی مشترکمان دیده بود، یکی یکی به‌خاطر آورد و ردیف کرد و آنقدر گفت و گفت تا بالاخره کارمان به‌دعوا و مرافعه کشید و چند روزی با حالت قهر به‌خانه مادرش رفت و کلی زبان ریختم و منت کشیدم تا توانستم او را به خانه برگردانم.

هنوز پانزده روز از هدیه گرفتن چوب سیگار نگذشته بود که تقریباً تمام همسایه‌ها، اقوام و آشنایان، کسبه محل و حتی والدین همکلاسی‌ها و همبازیان بچه‌هایم فهمیده بودند که من مفلوک یک فقره چوب سیگار از همکارم هدیه گرفته‌ام و این مسأله برایم به صورت چنان کابوسی در آمد که حتی شبها و در عالم خواب هم از دستش در امان نبودم. هر جا می‌رفتم صحبت از چوب سیگار بود، هر جا قدم می گذاشتم با هدیه دهنده روبرو می‌شدم و هر کسی مرا می‌دید یک جوری بحث را به چوب‌سیگار مرحمتی همکارم می‌کشاند و فقط حافظ خدا بیامرز بود که از قضیه خبر نداشت! و چه بسا او هم خبر داشت و من نمی‌دانستم ! با این‌همه، سعه صدر نشان می‌دادم و چیزی به روی خودم نمی‌آوردم، اما قبول بفرمایید تحمل و طاقت آدم حد و حدودی دارد و آدمیزاد از سنگ هم که باشد، بالاخره یک روز کاسه صبرش لبریز می‌شود. کمااینکه در مورد من، با وجودی که آدم خویشتنداری هستم، این اتفاق افتاد و از روی لاعلاجی، موضوع را با همکار دیگرم که او هم مثل من متهم به هدیه گرفتن چوب سیگار بود درمیان گذاشتم و وقتی حرفم تمام شد، فهمیدم آن بیچاره فلک‌زده هم حال و روزی بهتر از من ندارد و دل او هم از مسایل جانبی چوب سیگار خون است. ناچار عقل‌های ناقصمان را روی هم گذاشتیم تا راه حلی پیدا کنیم و از این مخمصه راحت شویم و بالاخره پس از کلی جر و بحث، به‌این نتیجه رسیدیم که با اقدامی هماهنگ و طی یک حمله گاز انبری چوب سیگارهای اهدایی را حکم آئینه دق پیدا کرده بود، به هدیه دهنده پس بدهیم و جان خودمان را خلاص کنیم و همین کار را هم کردیم و صبح روز بعد، اول وقت اداری با گردن کج و لب و لوچه آویزان رفتیم جلو میز همکارمان و با لحنی که سعی داشتیم تا حد ممکن مظلومانه و تأثیر گذار باشد، گفتیم:

– ما از الطاف شما سپاسگزاریم و اگر اجازه بفرمایید، قصد داریم چوب سیگارهای مرحمتی را تقدیم حضور خودتان کنیم!

– اولاً، شما لطف دارید و کاری که من کردم به‌هیچ وجه قابل بحث نیست، چه برسد به این که شما بخواهید به خاطرش قدردانی کنید. درثانی، من آن چوب‌سیگارها را به شما ندادم که پس بگیرم.

– بله... البته شما محبت کردید... ولی ما، به‌طور جدی، از همین امروز، تصمیم به‌ترک سیگار گرفته‌ایم و چون دیگر احتیاجی به چوب سیگار نداریم، آن‌ها رو تقدیم حضور خودتان می‌کنیم تا در صورتی که صلاح بدانید مورد استفاده دو نفر مستحق دیگر قرار بگیرد!

– یعنی واقعاً در نظر دارید با سیگار متارکه کنید؟

– بله. واقعا سیگار خسته‌مان کرده!

– اما سیگار کشیدن با چوب سیگار، آن هم چوب سیگارهای مرغوبی که من برایتان خریده‌ام، اشکالی ندارد و...

– اصرار نفرمایید. ما فکرهایمان رو کرده‌ایم و حاضر نیستیم از تصمیم خودمان عدول کنیم.

– هر طور میل شماست.

به این ترتیب، ماجرایی که چند روز موجب عذاب هر دو نفرمان شده بود، به‌پایان رسید و بعدها دیدیم و شنیدیم که چند نفر دیگر از همکاران هم، به‌مصیبت ما مبتلا و برای رها شدن از آئینه دقی که آن همکار در برابرشان گذاشته بود، سیگار را ترک کردند و...

خودمانیم، چه بسا اگر آن همکارمان چنان رفتاری نمی کرد، هنوز هیچکدامان سیگار را ترک نکرده بودیم و همچنان کارآفرینی می کردیم.

هفتاد سال پیش در همین هفته

بقیه از صفحه ۳۶

ترین دختران قریه در مسابقات زیبایی شرکت کنند حتماً ملکه زیبایی می‌شوند. سرخوشی و شادابی جوانان قریه نیز نشاط انگیز است ولی افسوس که این سعادت و خوشبختی غالباً به‌واسطه مالاریا به‌لرزه در می آید. زیرا پشه‌های بیشماری غالباً آسمان دهکده را فرا می گیرند و مردم خوشبخت و سعادتمند این دهکده را که اصلاً اسمی از دکتر و دوا نشنیده‌اند به مرض مالاریا مبتلا می‌سازند. کلیه امور قریه با نظر کدخدا حل و فصل می‌شود و پاسگاه نظامی در ساختمان آبرومند در کنار دهکده قرار دارد و به رودخانه اترک یعنی قسمتی که به‌خاک شوروی جاریست تسلط دارند. از همین قریه است که یکی از اختلافات ایران و شوروی شروع می‌شود و تا زمین گمیشان این اختلافات ادامه می‌یابد. شوروی‌ها از پشت قریه اینچه برون تا پاسگاه نظامی تنگه لی کپه‌های خاکی دستی ایجاد کردند که امروز همین کپه‌ها مشخص مرزی ماست و شوروی‌ها با این عمل از خاک کشور ما منطقه‌ای به عرض یک کیلومتر را اشغال کرده‌اند. کدخدای اینچه برون که مرد مطلعی است می گفت اگر به ما مختصری دولت کمک کند و چند تراکتور در اختیار ما بگذارد ما می‌توانیم مزارع وسیعی به‌وجود آوریم که تا پشت شهر گنبد و کنار شهر گمیشان گسترده شود و جای این سکوت را در دشت شور و نشاط بگیرد.

گزارش: فرهاد نیکوخواه

ده ستاره محبوب سال ۱۹۵۰ (صفحه ۱۸)

امسال **جون واین** رتبه اول محبوبیت را به‌دست آورد و ستارگان بزرگی مانند گاری کوپر، کرایک بیگر موقعیت خود را از دست دادند. بر اساس آمارها ده ستاره محبوب امسال عبارتند از:

جون واین، باب هوپ، بینگ کرازبی، بتی گریبل، جیمز استوارت، بد آبوت ولو کاستلو، کلیفتون وب، استر ویلیامز، اسپنسر تریسی، راندولف اسکات.

هیچ دوستی شکارچی نیست

مثل هندی

شرح عکس (صفحه ۳۰)



آقای دکتر جزایری وزیر فرهنگ و آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه که به مصر مسافرت کرده بودند هفته گذشته به تهران بازگشتند در این عکس از راست به چپ: آقایان دکتر جزایری وزیر فرهنگ، دکتر طاها حسین وزیر فرهنگ مصر و دکتر سیاسی رئیس دانشگاه دیده می شود.

نقاشیهای شما


فاطمه یاس قاسمی از ساری


یسنا دارابی نژاد – گچساران


ستایش عزیزی


پریا شریفی


فاطمه محمودی ۶ ساله – اسلامشهر


محمدمهدی فقیهی فر ۶ ساله – سنقر


مه سیما اسماعیلی – پردیس


ریحانه سلیمانی ۴ ساله – کرج


آرینا سفیدیان ۶ ساله – ارومیه



شقایق مرادی ۹ ساله – اصفهان

شکوفه های زندگی


آرمینا اله یار


آریا جعفری


حامی قلعه نوعی


محمد میرزایی


شقایق وباران مرادی


عطاخلیلی،نگین کریمی


بهراد صالحی گچساران


محمد طاها کتابی

همراه اول

www.mci.ir

برای جایزه،

راه "بسته" است!

4.5G

LTE

هر ماه ۲۰ جایزه ۵۰ میلیونی

با خرید بسته اینترنت

از طریق #۱۰۰*

دارای مجوز از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی
شماره پروانه ۱۰۰/۱۱۰۰